



دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم

و طبقه ی کارگر

جلد اول

فریده ثابتی

1395/2013

دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم

و

طبقه ی کارگر

جلد اول

فریده ثابتی

1395/2016

فهرست مطالب

9	مقدمه:
10	آغاز قرن بیست و یکم و طبقه ی کارگر
10	شرایط عمومی
12	شورا و اتحادیه
18	وضعیت کارگران در اروپا؛ نمونه آلمان
20	وضعیت کارگران در ایالات متحده امریکا
24	جنبش کارگری و اجتماعی در مکزیک در دودهه ی اول قرن 21
28	اعتصاب معلمان در اوآخاکای مکزیک
29	ادامه اعتصاب معلمان در اوآخاکای مکزیک
30	جنبش مردمی در چیپاپاس مکزیک
32	وضعیت کارگران در بخش تولید اتومبیل
33	مبارزات کارگری در مکزیک
37	برزیل
39	جهان عرب
39	بازبینی خیزش توده ای در مصر و نقش طبقه ی کارگر
40	انقلاب:
42	بهار عربی:
43	انقلاب جوانان:
46	چپ، چپ سکولار:
47	سکولاریسم(4):
49	اسلامیست ها ، اخوان المسلمین
51	طبقه کارگر و خیزش توده ای در مصر:
60	نتیجه گیری:
64	منابع:

- 65 ایران و جنبش کارگری دو دهه آغاز قرن 21
- 69 عسلویه
- 77 کروئوگرافی اعتصابات در عسلویه
- 85 پایانی:
- 93 کارگران، قانون کار، دستمزد و مطالبات پایه ای *
- 93 دولت
- 94 دولت سرمایه داری و جامعه مدنی
- 96 قانون و کارکردهایش
- 98 قانون کار و کارگران
- 103 طبقه کارگر ایران و مبارزات کارگری
- 106 قانون کار؛ چگونگی ایجاد و تغییرات آن در ایران
- 111 منشور مطالبات پایه ای کارگران
- 114 پایانی
- 115 منابع:
- 116 حداقل دستمزد؛ هیاو بر سر هیچ!
- مبارزات اجتماعی و اعتصابات کارگری در دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم با توجه به موقعیت جغرافیایی
- 124 آسیا:
- 124 ایران
- 124 اعتراضات سراسری کارگران بخش آموزش
- 128 اعتصاب کارگران معدن سنگ آهن بافق
- 129 نهادهای سرکوب:
- 131 نقاط برجسته حرکت:
- 132 پی نوشت:
- 136 آتش سوزی در محل کار، نقش سرمایه در آن
- 136 دو نمونه
- 139 صنایع نساجی و پوشاک و اعتراضات کارگری

142	سودآفرینان سرمایه، قربانی می شوند، 2012
142	بار دیگر آتش سوزی در کارخانه تولید لباس در بنگلادش
145	اعتراضات کارگران تولید پوشاک در بنگلادش
146	هزاران کارگر دوزنده در بنگلادش به کارخانه ها حمله بردند
148	سری لانکا : سرمایه، پلیس و دستگاه قضایی علیه کارگران
150	ویتنام: گزارشی در باره وضعیت کارگران
151	اعتصاب کارگران نایکی در ویتنام ادامه دارد
154	جنبش اعتراضی در اسرائیل
162	ترکیه: اعتراضات سراسری همبستگی با کارگران تکل
165	رویای خوش سرمایه بسر می آید
165	اعتصاب کارگری در چین
167	جهان عرب
167	مصر
167	فهم دوران، تحلیل طبقاتی و رخدادهای دنیای عرب*
167	1- چه در جریان است و چرا فهم آن مهم است؟
168	2- قرار داد دادن رخدادها در درون چارچوب تاریخی
169	3- رخدادها را در چارچوب مبارزات اخیر قرار دهیم.
169	4- یونان
170	5- ایران
172	6- چشم انداز ما قبل ازین جنبش های جهان عرب چه بود؟
173	7- تونس
174	8- مصر
175	9- لیبی
177	10- رخدادها در سایر دولت ها و عکس العمل در بحرین
178	11- لیبی و سقوط به یک جنگ تمام جانبه
179	12- ما اکنون کجا قرار داریم؟
179	13- چه نتایجی می توانیم بگیریم
181	مصر: اتحادیه مستقل کارگری، منشور مطالبات

185	مصر و اعتراضات مردمی
188	مصر از زبان مردم مصر
191	گسترش اعتراضات کارگری در مصر
194	اعتصاب کارگران ماهیگیر مصر 2010
196	اعتصابات و تظاهرات گسترده کارگری در سراسر مصر
198	موج اعتصاب و اعتراض کارگران در مصر
200	گسترش مستمر فقر در کنار رونق اقتصادی سرمایه داری
201	الجزایر، اعتراضات مردمی و چشم انداز
203	تونس
206	آمریکای مرکزی و جنوبی
208	ونزوئلا و اتحادیه آلترناتیو
213	سیاست خصوصی سازی دارایی های عمومی
213	نمونه: خصوصی سازی در برزیل
216	خصوصی سازی ها در برزیل: خصوصی سازی آب

مقدمه:

هدف از جمع آوری این مجموعه کوششی است در وهله ی نخست برای بررسی وضعیت طبقه کارگر در جهان، شرایط حاکم بر آن و در وهله ی دوم بررسی این شرایط از طریق مبارزات انجام یافته ی کارگری با دیدی انتقادی، برای یافتن شیوه های به کار رفته در آن هاست، تا طبقه ی کارگر بتواند قدرت و ضعف آن ها را بیرون کشد. نقاط قوت را تکامل دهد تا در مبارزات آتی با تکیه بر آن ها و با رفع ضعف ها و نواقص به پیش گام بردارد. در وهله ی سوم هدف در دسترس قرار دادن یک مجموعه ی چاپی است، که بشود بعد ها هم به آن، به عنوان مشتی از خروار رجوع کرد. بی شک گزارشات بسیاری از مبارزات کارگری در دو دهه اخیر توسط افراد، موسسات و نیروهای متفاوت تهیه و نشر گردیده است. در این مجموعه اما قصدم به ارائه ی همه ی آن ها نیست که کاری عظیم است، بلکه تکیه ام تنها بر آن مبارزاتی است که توسط خود من به زبان فارسی تنظیم و انتشار یافته است. گرچه با دوبار حمله ویروسی به کامپیوترم بسیاری از آن ها را از دست داده ام اما به کمک اینترنت این مجموعه ی در دسترس را تهیه کرده ام. برای جلوگیری از تکرار و تطویل، گزارشاتی را که در این زمینه در کتاب های: "ارزش اضافی یا ارزش افزوده"، "اعتصاب و اشغال کارخانه" و "اتحادیه از توهم تا واقعیت" آورده ام*، با وجود اهمیت شان حذف می کنم. علاوه بر گزارشات مربوط به مبارزات کارگری و اجتماعی، مقالات و مطالبی را که به درک بهتر مساله کمک خواهند کرد نیز در این مجموعه آمده است. این مجموعه به دلیل حجم بالا در دو جلد ارائه می شود.

*: هر سه کتاب در سایت سیمای سوسیالیسم قابل دستیابی است.

آغاز قرن بیست و یکم و طبقه ی کارگر

شرایط عمومی

قرن بیست و یکم را، بی افقی، ضعف، سردرگمی و بی قدرتی قرن گذشته، خوش آمد گفت. طبقه کارگر در آغاز این قرن در همه ی سطوح، چه محلی؛ کشوری؛ منطقه ای؛ قاره ای و جهانی در چنان موقعیت ضعیفی بود که حرفی از مبارزه ضد سرمایه داری، به میان نیلورد. به همین گونه، نگاه مارکسی به سرمایه داری و مبارزه طبقاتی و سازمانیابی شورانی ضد سرمایه داری، در جهان مهجور است. تنها در آن زمان که بحران های سرمایه داری، در فواصل کوتاه و هربار شدید تر؛ گلوی سرمایه را می فشارد، دوباره نگاه ها به "کاپیتال" یا آناتومی سرمایه برمی گردد و ترس از تشکل یابی و مبارزه ضد سرمایه داری کارگران بر جهان سرمایه داری، سایه می افکند؛ و این بار شبح کمونیسم را نه در اروپا، که در سراسر جهان در حرکت می بیند.

مقالات، کتاب ها، مصاحبه ها و تفسیرهای زیادی، در این زمینه نوشته، انجام و ارائه می شود. اما در مقایسه با نگاه بورژوائی، باز هم اندک است و گذرا. نتایجی هم که گرفته می شود، نه مارکسی بلکه، در محتوی رفرمیستی و بورژوائی است. صنعت الکترونیک سازی در مقابل سرمایه داری هم رونق می گیرد. الکترونیک های متعددی مطرح می شود. اما بیش تر، نه سخن از سرمایه داری به عنوان یک شیوه ی تولید با نمودهای مختلف بلکه، فورماسیونی از آن عمده می شود؛ به نحوی که کل سیستم از نوک تیز حمله دور می ماند. همه از سرمایه داری نئولیبرال می نالند که، عامل نابسامانی و فقر و فاقه ی جهانی دیده می شود و حسرت لیبرالیسم و دولت های رفاه، به دل های نگران می ماند. از اقبال مجدد چپ های رفرمیسم و راست های ملایم چون الکسیس سیراس از حزب سیریزا و رمی کاربین از حزب کارگر انگلیس و برنی سندرز سناتور مستقل آمریکایی که از سیاست های سوسیال دموکراتیک حمایت می کند، بارقه ی امید تغییر در سیاست های سرمایه داری به سمت دهه های 60 و 70 را منتظرند. هواداران اتحادیه در ایالات متحده آمریکا و اروپا حسرت دهه ی رویائی 1950 را، با گشایش اقتصادی اش، اشتغال کاملش و دولت های رفاه بعدی اش در دل دارند و تمام کوشش شان این است که، زمان را به عقب برگردانند و به آن دهه برگردند، اما کشتار میلیونی کارگران، سربازان، کودکان و زنان و مردان، کوره های آدم سوزی، ویرانی ساختارهای اقتصادی یا به بیان مارکس "محو اجباری" داده های تمام و کمالی از نیروهای مولده، بمب های اتمی و نابودی محیط

زیست قبل آن را که این شکوفائی را با "تسخیر بازارهای جدید" هدیه آورد، نمی بینند. سه دهه ی 50 تا 80، برایشان صرفنظر از خیزش های اواخر دهه 60، رویای شیرین زندگی بورژوائی است. رشد به زعم آن ها، طبقه ی نوظهور متوسط، ریزش باور به وجود دو طبقه ی متخاصم و مبارزه ی طبقاتی و نقش مبارزه جوی طبقه کارگر، طلایه ی دورانی دیگر است. برای شان مهم نیست که در همین سه دهه بر سر طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا چه آمده است. تنها از میانه ی دهه 1990، که نوبت به آن ها رسید، متوجه گسترش نابرابری های اجتماعی و فقر و فاقه ی توده های کارگر شدند. اما در ادامه روند سابق، مبارزه ی ضد سرمایه داری باز هم مهجور تر شد. این بار باب مبارزه با جهانی شدن گشوده شد. گوئی حادثه ی تازه ای در جهان سرمایه داری، رخ داده است. جهانی شدن و مبارزه با گلوبالیزم عمده شد، در حینی که دیگر کل جهان زیر پرچم سرمایه رژه می رفت و جهانی شدن سرمایه، همان گونه که مارکس تحلیل کرده بود، به خوبی به نتیجه رسیده بود.

"نیاز به یک بازار دائما توسعه یابنده برای محصولات خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می کشاند. ... بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی، به تولید و مصرف همه ی کشورها، جنبه ی جهان وطنی داده است. ...، به جای خودکفائی محلی ملی ی قدیمی و انزواء، یک ارتباط همه جانبه می نشیند، یک وابستگی همه جانبه ی ملت ها به هم دیگر. این مساله در مورد محصولات معنوی هم مثل مادیات است. آثار معنوی ملل جداگانه، دارائی مشترک همه می شوند. ...، علی رغم تاسف خوردن های زیاد مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشانده است.

ملت ها را مجبور می کند، اگر می خواهند که نابود نشوند، آن چه را که به اصطلاح تمدن نام دارد، نزد خود وارد کنند یعنی که بورژوا شوند. ...، او پزشک، قاضی، کشیش، شاعر و دانشمند را به کارگران مزدی مزدور خود تبدیل کرده است، ...، هر اندازه زیردستی و زور بازو در کار دست کم تر لازم آید، بدین معنی که صنعت مدرن بیش تر تکامل یابد، به همان اندازه کار مردان، بیشتر از طریق کار زنان پس زده می شود. تفاوت های سن و جنس دیگر برای طبقه ی کارگر، هیچ اعتبار اجتماعی ای ندارد. (آن ها) تنها ابزارهای کار هستند، که براساس سن و جنس، قیمت های مختلف دارند."

مانیفست؛ مارکس-انگلس ص. 51 - 45 انتشارات دیتز، برلین 1970

شورا و اتحادیه

با توجه به موارد بالا می بینیم که همه ی آن چه که در حال انجام بود، با گذر زمان به مرحله ی پیشرفته تر خود رسیده است؛ یعنی سرمایه داری آن چه را که برای حیاتش لازم است، هوشمندانه با برنامه ریزی پیش می برد و به انجام می رساند. در این راه از همه ی کارگران مزدی خود، و غیر آن کمک و بهره می جوید. قاضی و کشیش و دانشمند. یکی قانونش را اجرا می کند و از حریم مالکیت او دفاع می کند. یکی مالکیت او را تقدس می دهد و دیگری تئوری و عمل را برایش ایجاد و تجربه می کند. اما در کنار همه ی این محافظان، گورکن خود را هم ایجاد می کند. این را خود می داند و به همین سبب لشکر محافظان را تغذیه می کند. اما گورکن ها به نقش خود باور ندارند. خود را جدی نمی گیرند. به رفع و رجوع کارهای کوچک روزانه، منافع کوتاه مدتی که البته باید هم انجام گیرد مشغولند اما کار کارستان خود را به انجام نرسانده اند. نه این که اصلاً آن را به کناری نهاده باشند. در نزدیک دو قرن گذشته بارها بپا خاستند و با سرمایه در افتادند. تنها در کمون پاریس بود که سعی کردند خود سرنوشت خود را بدست گیرند و نظم خود را علیه سرمایه جاری سازند. این اولین تجربه ی عملی کارگران اما با یورش جمعی سرمایه در هم شکسته شد. اما در همین مدت کوتاه و با همه ی نواقص اش، مهم ترین تجربه ی عملی طبقه کارگر برای ایجاد نظم نوین کارگری باقی ماند. تجربه مهم دیگر با انقلاب اکتبر بود که می توانست تجربه کمون را تصحیح و تکمیل کند، اما این جا کارگران بعد از پیروزی، نه تنها سرنوشت خود را به دست نگرفتند، نه تنها شعار همه ی قدرت به دست شوراهای، با کسب قدرت سیاسی توسط حزب بی معنی شد، بلکه در واقع شورا های کارگری تنها ابزاری برای ارتقای حزب به قدرت شدند و بعد از آن حتی غیر ضروری می نمودند:

" تجدید حیات بدوی، فرصت سازمان دادن یا مورد استفاده قرار دادن سازمان های غیر حزبی طبقه کارگر را، ایجاد می کند؛ سازمان هایی از قبیل شوراهای نمایندگان کارگران، شوراهای هیات نمایندگی کارگران و غیره، به قصد بسط جنبش سوسیال دموکراتیک، هم زمان با این، سازمان های حزبی سوسیال دموکرات باید به خاطر داشته باشند که اگر فعالیت های سوسیال دموکراتیک، بین توده های کارگر به طور کامل، موثر و گسترده ای سازمان یابند، چنین سازمان هایی ممکن است عملاً غیر ضروری گردند." ... " سازمان های حزب سوسیال دموکراتیک ممکن است در صورت

ضرورت، در شوراهای داخل حزبی نمایندگان کارگران، شوراهای هیات نمایندگی کارگران، شرکت کنند و ممکن است چنین سازمان هایی را سازمان دهند، به شرط آن که این کار را مطلقاً مطابق مشی حزب، به قصد توسعه و تقویت حزب سوسیال دموکرات انجام دهند." اتحادیه های کارگری، لنین، نبرد کارگر، ص. 86

از آوردن مثال های بیش تر خودداری می کنم زیرا همین دو نمونه ی مربوط به قبل از انقلاب اکتبر، مفهوم شوراهای کارگری مورد نظر را نشان می دهد؛ شوراهایی که نه تنها شوراهای کمون را، نه تنها چگونگی تولید و توزیع، تقسیم کار و اداره و مدیریت کار را، نه تنها اداره ی محل های زندگی و روستا و شهر و کشور را، نه تنها اقتصاد و فرهنگ را، نمی توانند نمایندگی کنند و تکامل دهند، بلکه با آن اصلاً تشابهی ندارند. بعد از انقلاب نیز شوراهای برای قانونیت دادن به حزب و واگذاری حق اداره کشور به حزب مورد استفاده قرار گرفتند تا به جای قدرت شوراهای، قدرت حزب به عنوان دولت شوروی مستقر شود. شاید بتوان گفت بلافاصله بعد از انقلاب این امر به طور موقت ضروری بود اما این امری موقت نشد بلکه، به صورت اصل در آمد و بعد از مرگ لنین به فاجعه انجامید.

لنین به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اما، بارها به اهمیت اتحادیه ها و نقش عظیم آن ها تاکید می کند: "آیا انقلابیون باید در اتحادیه های ارتجاعی فعالیت کنند؟ چپ های آلمان این موضوع را برای خود حل شده می دانند که باید بی چون و چرا به این پرسش، پاسخ منفی داد، ... ولی هر قدر هم "چپ های" آلمان به انقلابی بودن چنین تاکتیکی مطمئن باشند در حقیقت امر، این تاکتیک از بیخ و بن خطا بوده و حزبات پوچ هیچ چیز دیگری در بر ندارد، ... اظهارات متکبرانه و بسیار دانشمندانه و بیش از حد انقلابی چپ های آلمانی در باره ی این که کمونیست ها نمی توانند و نباید در اتحادیه های ارتجاعی کار کنند و ماذونند از این کار امتناع ورزند و باید از این اتحادیه ها خارج شوند و حتماً یک "اتحادیه ی کارگری" کاملاً تر و تازه و شسته رفته ای که توسط کمونیست های بسیار نازنین (و لابد اکثراً بکلی جوان) اختراع شده باشد، تشکیل دهند و غیره نیز در نظر ما چیزی جز اباطیل کودکانه و خنده آور نمی تواند باشد. سرمایه داری به طور ناگزیر میراثی برای سوسیالیسم باقی می گذارد که از یک طرف عبارت است از، آن تمایزات قدیمی صنفی و حرفه ای بین کارگران که طی قرن ها پدید آمده اند، و از طرف دیگر عبارت است از اتحادیه هایی که فقط خیلی آهسته و طی سالیان دراز می توانند رشد یافته و به اتحادیه های تولیدی دارای وسعت بیشتر و جنبه ی صنفی کم تبدیل گردند و سپس از طریق اتحادیه های تولیدی به محو تقسیم کار بین افراد و تربیت و تعلیم افرادی بپردازند که از هر جهت تکامل یافته و

از هر جهت ورزیده باشند و از عهده‌ی هر کاری برآیند. کمونیسم به سوی این مقصد می‌رود. ...، در هیچ کجای جهان تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادیه‌ها و هم‌کاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نیافته است و نمی‌توانست انجام یابد. تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا به عنوان طبقه به جلو بر می‌دارد و حزب باید بیش از پیش و نه تنها به شیوه‌ی پیشین، بلکه به شیوه‌ی نوین اتحادیه‌ها را تربیت نماید و آن‌ها را رهبری کند، ولی در عین حال فراموش ننماید که اتحادیه‌ها کماکان به عنوان "مدرسه‌ی کمونیسم" و آن هم مکتب ضروری و مقدماتی برای عملی ساختن دیکتاتوری پرولتاریا، به دست خود آنان و نیز به عنوان اتحاد ضروری کارگران، جهت انتقال تدریجی زمام کلیه امور اقتصاد کشور به دست طبقه‌ی کارگر (و نه این که حرفه‌های جداگانه) و سپس تمام زحمت‌کشان باقی‌بوده و برای مدتی مدید باقی خواهد ماند.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها تکیه دارد، که طبق آمار کنگره‌ی اخیر (آوریل 1920) بیش از چهار میلیون عضو دارد و رسماً غیر حزبی هستند. عملاً تمام ارگان‌های رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در وهله‌ی اول مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسری روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه) از کمونیست‌ها تشکیل می‌شوند و رهنمودهای حزب را به اجرا می‌گذارند. "لنین، بیماری کودکی "چپ‌روی" در کمونیسم، نوشته شده در ماه مه 1920، منتخب آثار. انتشارات سازمان انقلابی حزب توده.

این مطلب زمانی نوشته شده است که تنها دو سال از پیوستن اتحادیه آلمان به جنگ در دفاع از سرزمین پدری، و تنها یک سال از انقلاب نوامبر در آلمان می‌گذشت. انقلابی که در آن کارگران با تشکیل شوراهای مخفی از چشم اتحادیه، به سازمان‌دهی کارگری پرداختند که در یک مورد به جهت مخالفت با جنگ، بیش از 400 هزار کارگر را در اعتصابی که اتحادیه خواستار عدم شرکت در آن بود، رهبری کردند. اعتصابی که در 4 فوریه 1918 با خشونت درهم کوبیده شد. اما دوباره توسط شوراهای انقلابی کارگران و سربازان در کیل سر برآورد، در 9 نوامبر کارگران برلین به آن پیوستند، ویلهلم دوم را مجبور به فرار کرد، و در 10 نوامبر شوراهای نمایندگان خلق و دولت موقت تشکیل شد تا مقدمات انتخابات جدید برای تشکیل یک حکومت سوسیالیست فراهم شود. در 11 نوامبر 1918 جنگ جهانی اول به پایان رسید. درحالی که کارگران برای حکومت‌شورها مبارزه می‌کردند؛ در 15 نوامبر مذاکرات بین اتحادیه و دولت و کارفرماها، به شناسایی رسمی اتحادیه به عنوان نماینده کارگران در تنظیم قرارداد جمعی کار انجامید. در 6 دسامبر در دولت سوسیال دموکرات که اتحادیه با آن همگام بود، تیراندازی

به کارگران آغاز شد. در اول ژانویه 1919 جناح چپ حزب به رهبری لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ از حزب سوسیال دموکرات جدا شده و با جمعی تشکیل حزب کمونیست آلمان را اعلام کردند. در 5 ژانویه اعتصاب عمومی کارگری با حمله ی ارتش درهم کوبیده شد و صدها نفر از کارگران و مردم غیرمسلح قتل عام شدند و ده روز بعد لیبکنشت و روزا دستگیر و به قتل رسیدند. در 19 ژانویه انتخابات انجام شد و ریاست دولت از طرف پرنس فون بادن به رئیس حزب سوسیال دموکرات واگذار شد وی برای جلوگیری از برپائی کنگره کشوری شوراهای کارگران و سربازان نیروی اضافی به برلین اعزام کرد. خیزش های مردمی در منطقه رور، برمن و مونیخ با خشونت سرکوب شد. (جنبش اتحادیه ای در آلمان، علیه کار مزدی، تهران، 1385). بدین طریق این تجربه دیگر هم در نطفه خفه شد و با آن بالاخره اما بسیار دیر، پرونده ی انقلابی گری اتحادیه و حزب سوسیال دموکرات نیز بسته شد.

بحث در باره ی اتحادیه ها و شوراهای همواره بعد از مرگ لنین نیز، یکی از موضوعات جنبش کارگری بود. هربار با رادیکال شدن جنبش، دوباره شوراهای سر بر می آوردند که مهم ترین نمود آن را در ایتالیا شاهد بودیم که گرامشی با آن همراه بود. گرامشی در نوشته هایش در نظم نوین یا ارگان کارگران اعتصابی جنبش کارگاه ها در تورین، ضمن بیان این که "شورا تجسم وحدت طبقه کارگر و الگوی دولت پرولتری است" اما حالت دوگانه ای را نسبت به اتحادیه ها نشان می دهد. از طرفی می گوید که حزب و اتحادیه را نباید بلاواسطه با دولت پرولتری هم ذات تلقی کرد. اما از طرف دیگر هنوز به شکل لنینی حزب معتقد است یا هنوز در خود توان گلاویز شدن مستقل با کلیت اتحادیه را نمی بیند و به همین دلیل دنبال راهی می گردد که اتحادیه را که در روسیه ی شوروی مورد تایید قرار گرفته است، از مخمصه در آورد. بدین سبب از طول و عرض آن، از بوروکراتیک شدن آن و قوانین درونی و ساختاری آن که سبب بیگانه شدنش با طبقه ی کارگر آگاه شده است نام می برد. به درستی، اتحادیه ها را یکی از انواع سازمان های پرولتری دوره ی حاکمیت سرمایه و جزء لاینفک جامعه سرمایه داری می خواند که به مالکیت خصوصی وفادار می ماند و به عنوان شکلی از جامعه ی سرمایه داری، کارگران را نه به عنوان تولید کنندگان، بلکه به عنوان مزد بگیران متشکل می کند. می نویسد: اتحادیه ها در مجارستان پایه ی قدرت پرولتار را سست کرد. در آلمان منجر به کشتار عمومی کارگران کمونیست شد. در فرانسه منجر به شکست اعتصاب عمومی روزهای 20 و 21 جولای و تقویت کلمانسو شد. در انگلیس تا کنون موجب ممانعت هرگونه

دخالت مستقیم کارگران در مبارزه ی سیاسی شد. اما وقتی به اتحادیه ها در روسیه می رسد قوانین درونی و ساختاری اتحادیه ناپدید یا کم رنگ می شود. وی معتقد است که: اتحادیه های کارگری در اشکال موجودش در کشورهای اروپای غربی از اتحادیه های کارگری در حال رشد روسیه شوروی متفاوت است. زیرا اتحادیه ها در روسیه به ارگانی تبدیل شده اند که در آن تمام تعهدات و وظایف تک تک صنایع در هم آمیخته شده و متقابلاً بهم پیوسته و متصل شده اند و در مجموع یک واحد صنعتی عظیم را به وجود آورده اند که در آن رقابت صرف در حال زوال است و اعمال بورکراتیک و انضباطی تا سطح حداقل ضروری برای صنعت کاهش یافته است. اتحادیه در این معنی همان شرایط عینی را به وجود آورده که در آن، دیگر جایی برای طبقات و یا ظهور مجدد آن ها نخواهد بود. (مقالات شورای کارگری، آنتونیو گرامشی، انتشارات یاشار، تهران، 1358)

بدین منوال بازهم تجربه کمون به عنوان قدرت مستقل شوراهای منفرد می ماند که باید با توجه به شرایط فعلی ارتقا یابد و با استفاده از همه امکانات و پیشرفت های تکنیکی و فرهنگی و غیره و درس آموزی از مبارزات بعد آن، به ظرف قدرت پرولتاریا برای نابودی ماشین دولتی سرمایه و سرنگونی کامل نظام طبقاتی سرمایه داری تبدیل شود. شوراهای می شود در همه ی ابعاد کار و زندگی و در همه ی شاخه های اقتصادی، در کوی و محله، در مدرسه و مهد کودک و دانشگاه برپا شود. بدین معنی که شوراهای مختص به صنایع نیست. حتی می شود نامی دیگر یابد، اما کارکردش همین خواهد بود. این امر امکان پذیر است و همین اکنون نیز امکان پذیر است. می شود سنگ بنا را در محله گذاشت، در معادن گذاشت، در کتابخانه گذاشت یا کارخانه. به هر ترتیب توده های کارگر و زحمتکش باید آن را تجربه کنند. از تجربه آگاهی گسترش می یابد. هر چه توده های بیش تری آگاه شوند، امکان اتحاد بیش تر می شود. اما آگاهی چیزی نیست که از خارج به درون طبقه ی کارگر تزریق شود. آگاهی چیزی جز هستی آگاه نیست، و هستی آگاه در جریان زندگی واقعی و عمل به وجود می آید. وقتی طبقه کارگر به آگاهی دست می یابد، که دنیای واقعی خود را همراه با مراوده ی مادی اش تغییر و توسعه و تکامل دهد. طبقه کارگر آگاه می تواند در عمل شکست هم بخورد اما چون قدرت تجزیه و تحلیل عمل خود، یعنی جریان مبارزه ای را که با زندگی اش عجین شده است دارد، بار دیگر با رفع نواقص به پا می خیزد و به پیش می تازد؛ اما این بار قوی تر، محکم تر و نیرومند تر. از شکست ها درس می گیرد و فصل جدیدی را آغاز می کند. از شکست پل پیروزی می سازد.

اما وقتی طبقه ی کارگر در میانه میدان عمل نیست، قدرت تحلیل هم ندارد؛ زیرا آگاهی از عمل واقعی در زندگی واقعی حاصل می شود. زمانی طبقه

کارگر برای 8 ساعت کار روزانه مبارزه کرد و موفق هم شد، اما امروز که بهره‌وری کار، هم در زمینه‌ی تکنیک و هم نیروی انسانی چندین برابر شده است، 8 ساعت کار به معنی بالا رفتن ساعات کار است، گرچه از نظر مقدار نسبت به گذشته تغییر نکرده است. مساله مهم برای سرمایه، ارزش اضافی است. و ساعات کار اضافی اند که ارزش افزائی سرمایه را سبب می‌شوند. امروز کار لازم در مقایسه با کار اضافی به نقطه‌ای کم رنگ تبدیل شده است. کار لازم هم دیگر کار لازم نیست، زیرا زمانش با زمانی که بازتولید توان کارگر و زندگی خانواده اش را تامین کند، برابر نیست. باید در حقیقت ساعات اضافه کاری کارگر را در آن ملحوظ کنیم و این بدین معنی خواهد بود، که باز هم ساعات کار اضافه شده است و پولی که کارگر در ازای ساعات اضافه کاری می‌گیرد، مزد ساعات اضافه کاری نیست بلکه پولی است که می‌بایست در کار لازم تامین می‌شد و وقت اضافی کارگر را نمی‌گرفت. به این طریق جریان تولید ارزش اضافی در این ساعات اضافی روزانه، در روزهای تعطیل رسمی، جشن‌ها و اعیاد و در تعطیلات آخر هفته، بادکنکی بالامی رود و کارگر را به روزی می‌اندازد که در ساعات اندک استراحت و خواب نیز خواب تولید و کار را می‌بیند. این وضعیت به همراه عدم امنیت شغلی، بیکارسازی‌های انبوه، قراردادهای موقت کار، خیل ارتش بیکاران، کار کودکان، تبعیض در محل کار به ویژه در رابطه با زنان و فعال‌های مایه‌دار بودن سرمایه و در یک کلام سیستم جهانی سرمایه‌داری، مشکل مشترک کارگران سراسر جهان است. به همین دلایل روشن کارگران سراسر دنیا منافع مشترک دارند. اگر این منافع مشترک را درک کنند، حول آن می‌توانند به سازمان دهی و عمل به پردازند. سازمان دهی محلی و منطقه‌ای و کشوری و همسایگی و قاره‌ای و بالاخره جهانی. همبستگی و حمایت کارگری را سازمان دهند. همه این‌ها امکان‌پذیر است. اما پیش شرط اش مبارزه جوئی برای تغییر شرایط است. اگر این امر صورت نگیرد. وضع از این هم که هست بدتر خواهد شد. سرمایه‌داری رحم و مروت نمی‌شناسد. همان گونه که با هر بالا رفتن بهره‌وری کار و هر بحرانی، بخشی از نیروهای درون خود را به دورن طبقه‌ی کارگر پرت می‌کند تا سرمایه متمرکز تر و قوی شود، هزاران بار وحشیانه‌تر با طبقه‌ی کارگر برخورد می‌کند. برایش کارگر اروپائی و آمریکائی و چینی و ویتنامی و مکزیکی و ایرانی فرقی ندارد. همه را به خدمت می‌گیرد. سرمایه کارگر ارزان می‌خواهد، به همین سبب دائما در حال نقل و انتقال است. سرمایه جهان گردی است که هیچ گاه خسته نمی‌شود. شاخک‌هایش او را به جایی هدایت می‌کند که ارزش اضافی در آن سریع‌تر، سبانه‌تر، تهاجمی‌

تر، و در عین حال بی دردرس تر تولید می شود، و بدون تقبل مخارج اضافی، بدون پرداخت مالیات و عوارض گمرکی به مبدا بر می گردد. سرمایه چند قلو می زاید بدون این که درد زایمان داشته باشد و نوزادان از لحظه ی تولد، خود نیز حامله به دنیا می آیند. برای این زایمان بی درد سر، سرمایه به فضایی نیاز دارد که آرام و بی دردرس باشد و این وظیفه را بر دوش دولت ها می گذارد. سرمایه به این طریق هر جای دنیا که دلش بخواهد بساطش را پهن می کند و استثمار را سازمان دهی می کند. یکی را این جا به خاک سیاه می نشاند، تا عده ای را آن جا به سلابه بکشد. آن چه را که کارگران با مبارزه ی نسلی و نسل ها کسب کرده اند، در چشم به هم زدنی، تار و پودش را از هم می گسلد، به نحوی که به جای اعتراض و مبارزه، کارگر را به تسلیم و تحدید خود می کشاند. بهترین نمونه وضعیت کارگران اروپا در حدود دو دهه ی اول قرن حاضر است.

وضعیت کارگران در اروپا؛ نمونه آلمان

به طور مثال در آلمان بار آموزش را بر دوش خانواده ها گذاشتند. کتاب های مدارس دیگر مجانی توزیع نشد. بعد از چند اکیسون اعتراضی، کارگران تسلیم شدند و سعی کردند با اضافه کاری بیش تر آن را پوشش دهند. بعد شهریه دانشگاه پیش آمد. این بار جوانان که اکثریت شان از خانواده های بخش مختلف کارگری بودند، تسلیم نشدند. اعتراضات ادامه یافت اما هیچ کارخانه و یا محل کاری، به عنوان همبستگی و حمایت، حتی یک ساعت هم کار را تعطیل نکرد در حالی که فرزندان شان در خیابان ها خواهان حمایت بودند. و حتما این مساله برای شان دردناک بود. جوانان اما با مقاومت و مبارزه مداوم یکی بعد از دیگری دولت های محلی را وادار به پس گرفتن آن کردند. این مساله اما در کشوری مثل انگلیس باری عظیم از بدهی بر دوش جوانان می گذارد. سپس مساله خط زده شدن حق بیکاری و سپردن بیکاران به مراکز شغل یابی، کار ساعت یک یورویی و سپردن حق اشتغال کارگران بیکار به شرکت های مقاطعه کاری نیروی انسانی و شریک کردن آن ها در دستمزد ناچیز کارگران و قراردادهای موقت کار پیش آمد. بیکاران به اعتراضاتی دست زدند اما باز هم، هم طبقه ای های شاغل شان سر درگریبان من ندیدم و من نبودم، فرو بردند. حمایتی از آن ها به جز شعارهایی که گاه به گاه و برای جذب نیرو توسط اتحادیه ها نوشته یا در سخن رانی های اول مه گفته می شد، به عمل نیامد، کاری برای ترساندن سرمایه، از به خطر افتادن منافع اش انجام نگرفت، و تدریجا بیکاران نیز از اعتراض دست برداشتند و انجام کار یک یورویی و مشاغل کوچک ماهی 400 یورویی به صورت

کاری روتین در آمد، که زندگی حدود دو میلیون نفر را به همراه خانواده های شان، با فقر عجین کرده است. بعد از این رفرم در بازار کار، رفرم در بخش بهداشت و بازنشستگی بود. پرداخت ده یورو در هر فصل و پرداخت 20% مخارج دارو و درمان دوباره صندوق مخارج کارگران را مورد دستبرد قرار داد. این امر، به ویژه برای همین بخش کارگران بیکار و بازنشستگان یک فاجعه بود. بسیار کسان مراجعات خود به پزشک را خط زدند یا کاهش دادند و با بیماری و درد، ساختند و دم برنیاوردند. از این درد و رنج اما به سرمایه شرکت های بیمه بهداشتی 20 میلیارد یورو اضافه شد. تجارتی کثیف با جان انسانی!

پایین آمدن نرخ رشد، اسلحه ای شد برای خلع سلاح کارگران، گرچه دیگر برای کارگران قرنیه بود که سلاحی وجود نداشت؛ حتی دون کیشوتی هم وجود نداشت. مدیای مین استریم سرمایه داری، هر روز خطر اخراج ها، بیکارسازی ها، خوابیدن چرخ تولید، و ضرر و زیان شرکت ها را بزرگ نمایی کردند؛ تکرار کردند؛ سخنرانان آن را در بوق و کرنا دمیدند، تا طناب دل کارگران را پاره کنند. اتحادیه ها برای مبارزه آماده شدند، دست و پنجه نرم کردند، مذاکره کردند، کارگران را در اندک ساعات تعطیل شان که می باید با خانواده و زن و بچه های شان سپری کنند، برای اعتراض به خیابان ها کشاندند و موفق شدند با افزایش ساعات کار هفتگی با همان دست مزد سابق، یعنی کاهش دست مزد، قابل انعطاف سازی کار، کارفرمایان و کنسرن ها را راضی و خشنود سازند. این را موفقیت عظیمی در حفظ امنیت مشاغل جار زدند. غرو لند هایی زده شد، انتقاداتی کوچکی انجام گرفت اما دوباره طبقه ی کارگر تسلیم شد. به هر کجای زندگی طبقه ی کارگر در این دوره دست بزنی، بسیار شدید تر، بی شرمانه تر، وحشیانه تر و ناباورانه تر از همه ی گذشته هایش مورد حمله قرار گرفته است؛ جرات برداشته است؛ زیر پای سرمایه له شده است، اما مظلومانه و صبورانه و با بی قدرتی و یاس تحمل می شود، و دیگر سال هاست که حتی دم بر نمی آید. سایر کشورهای اروپایی هم وضعیت بهتری ندارند. سال ها اعتراضات و مبارزه ی مردم یونان، ورودیه ی حزب چپ رفرمیسم به قدرت شد و با خود هیاهوی امید بازگشت رادیکالیسم و رویای سوسیالیسم را در چپ اروپایی، چون حبایی ترکاند. فرانسه که کشور اعتراضات اجتماعی و تظاهرات عمومی بود، دیر زمانی است که خواب اعتراض هم نمی بیند و کارگران بر اجبار زندگی بردگی مزدی، گردن نهاده اند. تب اعتراضات در ایتالیا و اسپانیا و پرتغال بعد از نتیجه ی مشعشع یونان، به عرق سرد تبدیل شده است. اگر اعتراضات کارگران در آلمان علیه همه ی این تضییعات تداوم می یافت و به آن با یاس و

استیصال تن در نمی دادند، آلمان نمی توانست این شرایط را به عنوان عضو قدرت مند و تصمیم گیرنده ی اتحادیه ی اروپا، به صورت برنامه همگانی برای اروپا در آورد. که شترش ابتدا جلوی در کارگران یونان و سپس پرتغال و ایتالیا و اسپانیا و اکنون فرانسه و انگلیس و حتی ایالات متحده آمریکا خوابیده است.

وضعیت کارگران در ایالات متحده امریکا

شرایط کار در ایالات متحده آمریکا هم، مثل همه جای دیگر دنیای سرمایه داری، به ویژه از قرن حاضر وخیم تر شده است. از سال 2000، دאئما و بیش از همیشه منافع کارگران، در نوک تیز حمله ی کارفرمایان قرار گرفت. گرچه کارگران به آن اعتراض کردند، اما این قدرت را نداشتند که جلوی تاخت و تاز سرمایه را سد کنند. اتحادیه ها در این بی قدرتی یا قدرت زدائی کارگران نقش مهمی داشتند، به طوری که در سال 2001، کارگران نیسان موتور در تنسی، در اعتراض به این که اتحادیه از منافع آن ها دفاع نمی کند- گرچه این هم از توهم شان به نقش اتحادیه بر می گشت- از دادن رای به اتحادیه خود داری کردند به نحوی که، در مقابل 1486 رای مثبت، 3103 رای مخالف وجود داشت. کارگران می گفتند برای چه ما باید به آن ها رای بدهیم. نمونه مهم دیگر اعتراضات کارگران مهاجر و حمایت کنندگان آن ها به قوانین مهاجرت بود که، میلیون ها نفر را به خیابان کشاند. این کارگران عضو اتحادیه نبودند و حرکت شان که از مارس 2006 آغاز شد، سازمان دهی نشده بود. حرکت از شیکاگو آغاز شد و به سایر شهرها سرایت کرد به نحوی که در دهم آوریل، 102 شهر در سراسر کشور را به حرکت در آورد. در اول ماه مه کارگران لاتینی کار را بایکوت کردند. مزارع، رستوران ها، مهدکودک ها و مراکز خدماتی از حرکت باز ماندند. آن ها به عنوان بخش پایین کارگری در ایالات متحده نشان دادند که طبقه ی کارگر چه قدر می تواند در جامعه ی آمریکا نقش داشته باشد. این حرکت چنان که انتظار می رفت از نظر خبر رسانی در مضیقه قرار داشت و متأسفانه مورد حمایت عملی کارگران در سایر بخش ها قرار نگرفت و نتوانست تغییری اساسی در موقعیت ایجاد کند.

در ژانویه سال 2006، 500 کارگر صنایع اتومبیل سازی، از حمله مداوم به دست مردهای شان و وضعیت بیمه بازنشستگی و بهداشتی و همه چنین علیه اتحادیه ی UAW در دیترویت، دست به اعتراض زدند. اتحادیه با اکسیون آن ها علیه کارفرما مخالفت کرده بود و از کارگران حمایت به عمل

نیاورد. در همین سال، زمانی که دایملر کرایسلر، امکانات بهداشتی و بیمه بیماری کارگران را کاهش داد، تا کاری را که جنرال موتورز وفورد انجام داده بودند، تکمیل کند، کارگران دست به اعتراض زدند. در سال 2008، جنرال موتورز، 25000 کارگر را بیکار کرد و زندگی آن ها و خانواده های شان که نزدیک به 100.000 نفر می شدند در شرایط بحران اقتصادی، به نابودی کشاند. وقتی این عمل مابه ازای مناسبی از طرف جامعه ی کارگری بر نیانگیخت، متعاقب آن کمپانی فورد اعلام داشت که تا سال 2012، تعداد 30.000 شغل را خط خواهد زد. سرمایه با هر عمل ضد کارگری خود، وقتی می دید که طرف مقابل آن قدر ضعیف است که، حتی نمی تواند همه ی کارگران را نه بر علیه سرمایه، بلکه علیه تخریب زندگی و آینده شان هم سازمان دهد، جری تر می شد. بعد از فورد، دلفی هم اعلام کرد که، 24000 کارگر را بیکار خواهد کرد. در یک کلام 79.000 کارگر که با خانواده خود 300.000 نفر می شدند. از اعتصابات دیگر صنعت اتومبیل سازی، اعتصاب 40.000 کارگر فیات در ماه ژوئن 2015 بود که از نیمه شب (midnight strike) آغاز شد. این اولین اعتصاب کارگران بعد از سال 2007 بود. UAW طبق معمول با کارفرما به مذاکره نشست و به توافق رسید اما توافق را کارگران با 66% آرا رد کردند؛ زیرا به شیوه ی رایج محاسبه ی دستمزد اعراض داشتند. در این شیوه 45% کارگران بین 17 تا 24 دلار در ساعت می گیرند که بیش تر شامل کارگران جوان است، در حالی که برای بقیه متوسط دستمزد 28 دلار در ساعت است. اتحادیه به مذاکرات ادامه داد و در اکتبر دوباره با کارفرما به توافق رسید و قرار دادی چهار ساله را به امضا رساند و با آن به کارفرما اطمینان داد که در چهار سال آتی کارگران را کنترل خواهد کرد و اعتصابی صورت نخواهد گرفت. دنیس ویلیامز رئیس اتحادیه این توافق را پیروزی و یک دستاورد قابل ملاحظه خواند. با این تعهد اعتراضات کوچک یا بزرگ محلی، ترسی برای سرمایه ایجاد نمی کرد. صنایع اتومبیل سازی آمریکا بار آن چه را که ضرر می نامیدند، اما در اصل نه ضرر که کمبود سود حاصله تا سقفی که آن ها انتظار داشتند بود، با مدیدن در بوق و کرنای مدیای در خدمت سرمایه، بر دوش کارگران جهان گذاشتند و میلیارد ها دلار از اضافه ارزش تولیدی کارگران جهان را به غارت بردند، که حاصلش برای کارگران سراسر جهان، ترس، دلمردگی، ناامنی شغلی، پایین رفتن استاندارد زندگی، عقب نشینی و تسلیم در مقابل یورش

سرمایه بود. در سی سال گذشته متوسط دستمزدها، با توجه به استاندارد زندگی، برای 70٪ کارگران در آمریکا کاهش یافته است. از دیگر اعتصابات مهم این دو دهه در آمریکا، اعتصاب کارگران بخش آموزش عمومی (معلمان) بود. این جنبش سیاست آمریکا را به نقد کشید و نشان داد که چگونه این سیاست فشار و سرکوب را، به جای سرمایه‌گذاری برای آموزش و بهبود زندگی مردم به کار می‌گیرد. به جای مدرسه و بهبود زندگی توده‌های مردم کارگر و زحمتکش اعم از شاغل و بیکار، زندان می‌سازد و نیروهای سرکوب را تقویت می‌کند. از توده‌های فقیر، جانی می‌تراشد تا زندان‌هایش بی‌حاصل نماند. در حالی که تنها با بودجه‌ی دفاعی ایالات متحده که 600 میلیارد دلار است می‌شد پایانی بر این فقر و فاقه گذاشت.

مورد دیگر، جنبشی که 1999 از سیاتل آغاز شد با سوسیال فوروم جهانی و جنبش ضد جهانی شدن و جنبش تسخیر وال استریت که از سپتامبر 2011 همراه با بحران سرمایه‌داری که این بار از بانک‌ها سربرآورد و گسترده شد، و در مارس 2013 با 700 دستگیری و ملقب شدن به عنوان "تروریسم داخلی" توسط اف.بی.آی به پایان رسید بدون این که طبقه‌ی کارگر آمریکا بتواند از این دو جنبش عظیم در جهت اهداف طبقاتی استفاده کند و آن‌ها را به سمت جنبشی ضد سرمایه‌داری تغییر جهت دهد زیرا با وجود سیستم سرمایه‌داری، "نه می‌شود بازارها را خلع سلاح کرد، نه می‌شود تجارت را عادلانه کرد، نه می‌شود شکاف طبقاتی را با حفظ طبقات از بین برد؛ نه می‌شود با فرهنگ سرمایه‌داری و با نفوذ سرمایه‌های مالی و بانک‌ها با انتقاد از سرمایه‌داری و سیاست فعلی مبارزه کرد و نه می‌شود برای ما که می‌گوئید 99٪ هستیم رفع نابرابری را، واقعیت بخشد". مجموعه‌ی شعارهای این دو جنبش که در گیومه به آن‌ها پاسخ منفی داده‌ام خود حکایت از این می‌کند که آن‌ها اصولاً نه ضد سرمایه‌داری که خواهان رفرم در سرمایه‌داری هستند. از کارد می‌خواهند که دسته‌ی خود را ببرد. بازارها جزء مهم گردش سرمایه در رابطه‌ی پول- کالا- پول هستند که در دومی پول اولی بچه آورده، ارزش افزا شده است یعنی طی این پروسه ارزش اضافی پنهان در کالا واقعیت پذیرفته و به سرمایه تبدیل شده است. سرمایه‌داری بدون این پروسه سرمایه‌داری نخواهد بود. به همین طریق تجارت با بازار در هم آمیخته است و بحث عادلانه کردن آن یعنی نشناختن سرمایه‌داری و عناصر آن. شکاف طبقاتی هم از آن واژه‌های چند پهلوی است. طبقات از هم جدايند و در تقابل با هم قرار دارند شکافی بین‌شان برای پر شدن وجود ندارد. تنها چیزی که وجود دارد تضاد آنتاگونیستی است. و

همین طور است این مای بدون خصلت طبقاتی که 99% شده ایم. این ما در کجای سیستم سرمایه داری قرار دارد.

این دو دهه و این جنبش ها به علاوه جنبش ضد جنگ، جنبش اجتماعی توده ای در کشورهای عربی، جنبش جوانان در ایران در انتخابات 1388 همه می توانستند جهان را تغییر دهند اگر طبقه کارگر در سطح جهانی و محلی می توانست، در حالی که اکثریت نیروی این جنبش ها را در اختیار داشت، آن را میدان دخالت گری و اثر گذاری رادیکال و ضد کار مزدی طبقاتی خود می کرد، و انگ خود را بر جنبش می کوبید، به جای آن که زیر پرچم توهم پردازی این و آن اپوزیسیون بورژوازی رژه برود. مساله اصلی اما در این بود که طبقه کارگر با وجود نقش موثرش از نظر کمی در بدنه ی جنبش، از نظر کیفی، حضوری بیرنگ داشت و برای رهبری آماده نبود.

جهان اما آستن این لحظات است. طبقه کارگر می تواند نقش خود را بر جنبش سکه بزند، اگر آگاهانه در سطوح مختلف محلی، کشوری، منطقه ای، قاره ای و جهانی به پا خیزد. زیرا تنها مبارزه طبقاتی آگاه می تواند ضد سرمایه داری شود. این امر امکان پذیر است زیرا سرمایه داری و طبقه ی کارگر هردو جهانی شده اند. یکی گرچه از همه ی نوآوری ها استفاده می کند اما دچار بحران مزمن و رقابت فزاینده است. دیگری یعنی طبقه کارگر طبقه بالنده است، طبقه ی چند میلیاردری جهانی است که بحرانش برخلاف بحران سرمایه داری که ذاتی و مداوم و تکرار شونده است، قابل رفع است.

نوامبر 2015

جنبش کارگری و اجتماعی در مکزیک در دودهه ی اول

قرن 21

تظاهرات اول ماه مه سال 2000، که به اعتراض کارگران علیه نئولیبرالیزم که به زعم شان کشورها را غارت می کند و سرمایه داری، که جهانی تر شده و برای خود مرزی نمی شناسد، تبدیل شد. سال 2001، با "اعتصاب و اشغال سه ساله ی کارخانه ی لاستیک سازی اوزکادی در ال سالتوی مکزیک توسط کارگران" همراه بود، که انریکو گومز دلگادو مشاور اتحادیه مستقل اوزکادی که خود در اشغال شرکت داشت، گزارش سه ساله را به زبان اسپانیایی به رشته تحریر در آورد و سپس منتشر کرد. دورتموند، آن را تنظیم و به آلمانی به نام "یک روز طولانی تر از کنتیننتال" ترجمه کرد و من خلاصه ای از کتاب را به همراه گزارشات سفرمان به مکزیک و حضور در کارخانه به فارسی ترجمه کردم که در کتاب "اعتصاب و اشغال کارخانه" به عنوان نمونه موفق ارائه شده است. این اعتصاب با موفقیت خود بار دیگر امید را به جنبش کارگری برای دست و پنجه نرم کردن با کنسرن های بزرگ به همراه آورد و در بسیاری از کشورها ی مهم صنعتی از جمله آمریکا و آلمان سبب همبستگی کارگری شد. اگر چه که خود کارگران تعاونی ترادوک- نامی که برای خود شان برگزیده اند- هم می دانند که تعاونی خود نوعی از مالکیت سرمایه داری است. نمونه ی دیگر اعتصاب غذای کارگران الکتریسته مکزیک بعد از خصوصی سازی شرکت برق دولتی و بازخرید و اخراج هزارها کارگر بود. کارفرمای جدید تنها 16.000 کارگر از 44.000 نفر کارگر موجود را با قراردادی که از نظر حقوق و مزایا نسبت به قرارداد کار قبلی بسیار پائین تر و شرایط کارش بدتر بود، استخدام مجدد، و بقیه را نیز مشمول بازخرید کرد. اتحادیه الکتریسته که رهبران مثل اکثر اتحادیه ها، جانب کارفرما و دولت را داشتند و با تصمیم گیری جدید موافقت کرده بودند، از جانب کارگران اعتباری نداشتند. اتحادیه مستقل کارگران الکتریسته که S.M.E. نام داشت و میگل مارگز روی، آن را به همراه دیگر کارگران هدایت می کرد این اعتصاب را سازمان داد. اعتصاب که 62 روز طول کشید توانست همبستگی کارگری عظیمی را در مکزیک و کشورهای آمریکای لاتین و مرکزی سبب شود. طی سال های 2009 و 2010 کارگران الکتریسته

بارها به ویژه جلوی نمایشگاه بین المللی به تظاهرات اعتراضی اقدام کردند. در اکتبر 2010 میگل مارگز با یورش پلیس فدرال به خانه اش به اتهام وحشی خرابکاری و ضرب و شتم پلیس، دستگیر شد. اتهامی که برای کارگران در ایران بسیار آشناست و هر جا که رژیم ها، نمی توانند دلیلی برای دستگیری ارائه دهند، و البته که نیازی هم بدان ندارند، مساله ی خرابکاری، اخلال در امنیت عمومی، ایجاد ناامنی و اغتشاش در جامعه را، در پرونده کارگران دستگیر شده می گنجانند تا بتوانند با اشد مجازات، هم کارگر زندانی را تنبیه کنند و هم از جامعه کارگری زهر چشم بگیرند تا دیگر کارگری خیال اخلال در نظم سرمایه و آسیب به منافع آن را پی نگیرد؛ اما این هم مثل همه ی ابزارهای سرکوب زنگ زده و بی تاثیر است و همواره و همواره کارگران برای حقوق خود خواهند جنگید و روزی هم خواهد رسید که درس بزرگی ازین جنگ ها خواهند گرفت و عزم را برای درهم کوبیدن بساط سرمایه جزم خواهند کرد و خواهند فهمید که جز این راه دیگری برای رسیدن به حقوق انسانی خود و رهایی جامعه به طور کلی ندارند. ما از طرف کمیته ی همبستگی بین المللی شهر هانوفر (کیس)، در اکتبر 2011 در زندان پوئبلا به ملاقات میگل مارکز رفتیم. وی در سال 2012 با حمایت عظیم کارگری آزاد شد. از دیگر موارد موفق اعتراض عمومی به قتل ها و ناپدید شدن افراد به ویژه زنان " کاروان علیه خشونت و نظامی گری" بود. کوشش میگل مارکز، در سازمان دادن مشارکت کارگران مکزیکی در این اعتراض، آن را چشمگیر کرد و از نظر کمی و کیفی به آن نیرو بخشید. گرچه این حرکت ها موفق بودند و در زمان خود همبستگی عظیمی را ایجاد کردند اما نتوانستند به جهت گیری ضد سرمایه داری شورائی منجر شوند و در حد همان اتحادیه های مستقل باقی ماندند. حتی نتوانستند دولت را به پاسخگویی و قبول مسئولیت خود مجبور کنند. به همین علت است که می بینیم مافیای مواد مخدر نه مخفی که در سطح شهردار و فرماندار و مقامات بالای دولتی فعال است و کشتار به ویژه زنان و جوانان کماکان ادامه دارد که تازه ترین آن ربودن و کشتار 43 دانشجو در سال گذشته بود که سبب اعتراضات عظیم توده ای شد و کماکان اعتراضات ادامه دارد و کماکان سرمایه ای که در این بخش وارد فعالیت شده؛ که فعالیتی در وسعت دنیای سرمایه داری است، می تازد و قربانیان تازه می طلبد. اعتصابات کارگران معدن کنائنا یکی دیگر از موارد مهم بود. کارگرانی که سابقه ی یک قرن مبارزه را در پرونده خود دارند و اعتصاب 1906 آن ها با کشتار از طرف دولت پاسخ داده شد. اعتصاب آن ها در سال 2006، 2008 و به ویژه در 2010 همبستگی کارگری عظیمی را ایجاد کرد و

مبارزه را به سطح خانواده و دهکده رساند. گزارش این اعتصاب را در زمان وقوعش برای آگاهی کارگران ایرانی تهیه کردم: در این گزارش می بینیم که در رابطه با استثمار کارگران، فرقی ندارد که کارفرما چه کسی یا چه ارگانی باشد. دولت سرمایه داری باشد یا بخش خصوصی باشد. در هر دو مورد وقتی منافع سرمایه به خطر می افتد. وقتی کارگر خواهان بهبود شرایط کار و زندگی اش می شود که به معنی اختصاص دادن و برگرداندن بخشی از ارزش اضافی به کارگران است، دولت چه وحشیانه وارد عمل می شود و چگونه در مقابل کارگران موضع می گیرد.

کنائنا شهرک کوچکی با 32 هزار نفر جمعیت و هم مرز با ایالت اریزوناى آمریکا است که اکثر مردانش در بزرگ ترین معدن مس مکزیک به نام معدن کنائنا کار می کنند. گروه مکزیکو یک شرکت دولتی است و 40 درصد مس تولیدی مکزیک از همین معدن به دست می آید. تولیدات سالانه معدن 190 هزار تن مس است. این هفته اعلام شد که با تخلیه معدن از اعتصابیون و سرمایه گذاری 3 میلیارد دلار، قصد دارند تولید سالانه را به 460 هزار تن برسانند. این معدن برای 40 سال آینده ذخیره مس دارد. با وجود تولیدی چنین انبوه شرایط کار و محیط آن از نظر سلامت و ایمنی بسیار ناگوار است به نحوی که در سال 2006 با ریزش بخشی از معدن 19 کارگر زیر خروارها سنگ مدفون شدند و کنسرن و دولت اقدامی برای نجات کارگران یا بیرون آوردن اجساد کارگران به عمل نیاورد. زمانی که کارگران و خانواده کارگران مدفون شده برای کمک اقدام کردند مورد یورش پلیس ایالتی قرار گرفتند و از کار آن ها ممانعت به عمل آمد. بعد از این واقعه اعتصابی با شرکت 1000 کارگر آغاز شد که تا امروز به درازا کشیده است. کارگران خواهان اقدامات بهداشتی و ایمنی برای معدن بودند اما سرمایه داران و دولت سرمایه داری، که سلامت و جان کارگران برای شان ارزشی ندارد و فقط به سود که با به جیب زدن ارزش اضافی تولیدی کارگران حاصل می شود فکر می کنند، پاسخی به خواسته های کارگران ندادند و می خواستند با همان شرایط، کار ادامه پیدا کند که اعتصاب آغاز شد. آن ها خواهان بازپرداخت دستمزدهای عقب مانده و بهبود شرایط کار و پاسخگویی مسئولان و کنسرن درمورد مرگ رفقای کارگر خود هستند. تاکنون هیچ گونه غرامتی به خانواده های مقتولان پرداخت نشده و حقوقی برای آن ها تعیین نگردیده است.

6 ژوئن حدود ساعت 10 شب به وقت کنائنا 3000 پلیس ایالتی و 500 نیروی محلی با تمام امکانات به معدن که در تصرف کارگران بود حمله کردند. ابتدا معدن را محاصره نمودند و سپس با باتوم برقی و گاز اشک آور

به جان کارگران افتادند، که با دفاع مقابل کارگران مواجه شدند. هم چنین مرکز اتحادیه را که در این زمان با راه پیمایی خانواده کارگران، معدن پر از زنان و کودکان بود مورد حمله قرار دادند. برای پراکنده ساختن افراد از آن جا با خشونت رفتار کردند و از گاز اشک آور استفاده کردند. به ساکنان دهکده معدنی حمله کردند و کسانی را که برای کمک آمده بودند مورد ضرب و شتم قرار دادند. سپس در ساعت 15: 2 صبح به وقت محلی با آمدن 14 ماشین گشت پلیس ایالتی، با خشونتی وصف ناشدنی سعی در بازپس گیری معدن کردند. کارگران می گویند ما بدون یک جنگ و مبارزه جانانه معدن را از دست نخواهیم داد.

در اطلاعیه ای به امضای کارگران چپ، مرکز کار و عمل، مرکز افراد مسن و مهاجران، اتحادیه استادان دانشگاه گوادالاخارا، اتحادیه کارکنان علمی کالج دولتی خالیسکو و اطلاعیه دیگری از حزب کارگران سوسیالیست از همه مردم مکزیک برای همبستگی با مبارزه معدنچیان و خانواده های آن ها و حمایت از آن ها دعوت به عمل آمده است. آن ها خواهان توقف فوری سرکوب، عقب نشینی و برگشت پلیس ایالتی و محلی از شهر کنائنا و معدن و آزادی فوری دستگیر شدگان هستند. آن ها حکومت و کارفرمای معدن را محکوم می کنند و اعلام می دارند که این جنایتی نه فقط علیه این کارگران بلکه اقدامی علیه کل طبقه کارگر است زیرا حکومت به یکی از مهم ترین حقوقی که کارگران با مبارزه و انقلاب کسب کرده اند یعنی حق اعتصاب حمله کرده است و بنابراین کارگران معدن کنائنا نماد مبارزه برای دفاع از این حق هستند. ژوئیه 2010

در ویدئوهای زیر صحبت های کارگران و چگونگی حمله نیروهای مسلح به کارگران معدن را ببینید :

<http://www.youtube.com/watch?v=W6PXp-WNny4>

<http://www.youtube.com/watch?v=5fo5R1EZf7o>

در دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم، کارگران بخش آموزش حضور چشم گیری در جنبش کارگری جهان از ایالات متحده آمریکا و مکزیک تا ایران داشتند. ولی آن ها هم نتوانستند مهر طبقه کارگر را بر جنبش بکوبند و به آن جهت گیری ضد سرمایه داری بدهند. آن ها در همه جا در حد همان اتحادیه یا انجمن صنفی معلمان در جا زدند. بخشی از این که خود را کارگر بخش آموزش بنامند ابا دارند و معتقدند معلم کارمند است نه کارگر یعنی کارگر

بودن را در شان خود نمی دانند، گرچه جمع کثیری دیگر این را پذیرفته اند که آن ها هم مثل سایر کارگران مورد استثمار قرار می گیرند و دست مزدی که دریافت می کنند زندگی شان را تامین نمی کند. اینان سعی می کنند با سایر کارگران در سایر بخش ها نزدیک شوند، ارتباط برقرار کنند و با هم و همبسته حرکت کنند. در مکزیک معلم ها به این رابطه رسیده اند و ارتباطات کارگری برقرار کرده اند. اما راهی را که می روند نه به راهی که به سراب سرمایه می رسد. آن ها بخشی را به نام بخش 22 در اتحادیه سراسری معلمان ایجاد کردند و فکر می کنند که می توانند در درون اتحادیه تغییر ایجاد کنند. متأسفانه این دید غلط عمومیت دارد و در سراسر جهان سرمایه داری سبب انحراف در حرکت های کارگری می شود و به نفع سرمایه عمل می کند. این بخش در ایالت اوآخاکای مکزیک آن قدر قوی شد که نیم میلیون نفر، از جمعیت یک میلیونی شهر را به خیابان کشاند و راه پیمایی عظیمی را براه انداخت. ماه ها مرکز شهر را در اختیار خود داشت و شب را به روز رساند، عاملی شد که همه ی گروه های غیر دولتی از جامعه بومیان، سازمان های غیر دولتی، سازمان های تعاونی، فقرای شهری، دانشجویان و زنان و دهقانان را به خیابان بکشاند اما در نهایت به جای تشکل طبقاتی در برابر دولت طبقاتی، به ارگانی خلقی منتهی شد (APPO) و شانه های طبقه ی کارگر، نردبان ترقی حزب انقلابی نهادی شد و بعد از 75 سال دوباره آن را به قدرت رساند. نمونه ای از حرکت معلمان مکزیک.

اعتصاب معلمان در اوآخاکای مکزیک

اعتصابات 21 روزه معلمان و تصرف مراکز دولتی که به وسیله بخش رادیکال 22 از اتحادیه معلمان مکزیک انجام شد روز سه شنبه 20 ماه مه با حمایت مردمی، همبستگی و افزایش فعالیت ها اوج گرفت. معلمان خواسته های مختلفی دارند که در راس آن ها این خواست ها قرار دارد: آزادی کلیه زندانیان سیاسی، پایان دادن به دستگیری ها و ارباب قضایی علیه جنبش و انجام انتخابات جدید در اتحادیه معلمان و پایان دادن به کنترل همه مدارس اوخاکا توسط بخش 59، که طرف دار دولت است.

بخش 22* در سال 2006 در اوخاکا وسیله پیش برد اعتصاب بود. در این جا رهبری اتحادیه به دلیل این که خواسته های اعتصابیون از محدوده افزایش درصدی به دستمزد ها فراتر می رفت و به مسائل سیاسی می پرداخت، به اعتصاب خیانت کرد و با فرماندار اوخاکا متحد شد و در مقابله با اعتصاب، بخش 59* را برای اعتصاب شکنی درست کرد و اعضای آن به سرکار برگشتند. با وجود این خیانت، اعتصاب گسترش یافت و به یک جنبش عمومی تبدیل شد. دولت روز سه شنبه ساختمانی متعلق به وزارت نفت مکزیک را که

زمزمه خصوصی سازی آن می رود به این دلیل که گروهی از سازمان های مردمی در سطح شهر قصد تصرف آن را داشتند، مهر وموم کرد. تجار اطراف مرکز تاریخی شهر خود را برای مقابله با فعالیت سیاسی سازمان های مردمی آماده می کنند. در این کوشش، دولت و اتحادیه معلمان با بخش 59 متحد هستند. بدین سان، سه نیروی ارتجاعی علیه اعتصابیون و خواسته های سیاسی شان متحد شده اند.

* - بخش معلمان انقلابی در اتحادیه ی سراسری است که بنا به گفته ی معلمان اعتصابی قصد دارد از دورن اتحادیه را تغییر دهد. چنین دیدی به مفهوم ندیدن ساختار اتحادیه و وظایفی که به عنوان یکی از سنگر های جامعه مدنی سرمایه داری به عهده اش سپرده شده است، می باشد.

** - فرناندو سوברانس: ما به آنها خبرچین می گویم ولی خودشان می خواهند تحت عنوان بخش ۵۹ شناخته بشوند. برای ما آنها یک گروه آدم های خائن هستند که از طرف دولت از آنها حمایت می شود و آنها هر کاری که دولت بخواهد انجام می دهند. برای مثال الان که همه در اعتصاب هستند، آنها دارند کار می کنند و سر کارشان هستند و با ارزیابی مجدد مدرسان موافق هستند و البته این ارزیابی ایست که قرار است همه ی ما در آن رد شویم و همچنین با خصوصی سازی آموزش که من فکر می کنم هدف نهایی این اصلاحات است، موافق هستند . ترجمه ی بهرام قدیمی

ادامه اعتصاب معلمان در اوخاکای مکزیک

اعتصابات 21 روزه معلمان و تصرف مراکز دولتی که به وسیله بخش رادیکال 22 از اتحادیه معلمان مکزیک انجام شد روز سه شنبه 20 ماه مه با حمایت مردمی، همبستگی و افزایش فعالیت ها اوج گرفت. معلمان خواسته های مختلفی دارند که در راس آن ها این خواست ها قرار دارد : آزادی نام زندانیان سیاسی، پایان دادن به دستگیری ها و ارباب قضایی علیه جنبش و انجام انتخابات جدید در اتحادیه معلمان و پایان دادن به کنترل همه مدارس اوخاکا توسط بخش 59 ، که طرف دولت است.

بخش 22 در سال 2006 در اوخاکا وسیله پیشبرد اعتصاب بود. در این جا رهبری اتحادیه به دلیل این که خواسته های اعتصابیون از محدوده افزایش درصدی به دستمزد ها فراتر می رفت و به مسایل سیاسی می پرداخت، به اعتصاب خیانت کرد و با فرماندار اوخاکا متحد شد و در مقابله با اعتصاب، بخش 59 را برای اعتصاب شکنی درست کرد و اعضای آن به سرکار برگشتند.

با وجود این خیانت، اعتصاب گسترش یافت و به یک جنبش عمومی تبدیل شد. دولت روز سه شنبه ساختمانی متعلق به وزارت نفت مکزیک را که زمزمه خصوصی سازی آن می رود به این دلیل که گروهی از سازمان های مردمی در سطح شهر قصد تصرف آن را داشتند، مهر وموم کرد.

تجار اطراف مرکز تاریخی شهر خود را برای مقابله با فعالیت سیاسی سازمان های مردمی آماده می کنند. در این کوشش، دولت و اتحادیه معلمان با بخش 59 متحد هستند. بدین سان، سه نیروی ارتجاعی علیه اعتصابیون و خواسته های سیاسی شان متحد شده اند.

مه 2008

جنبش مردمی در چیپاس مکزیک

چیپاس فقیر ترین و دورافتاده ترین و جنوبی ترین نقطه ی جغرافیایی مکزیک و هم مرز با گواتمالا است و اکثریت ساکنانش را بومیان مکزیکیی تشکیل می دهد. امیلیانو زاپاتا از دهکده ی تتکویلکو که امروز یک دهکده ی خودمختار است، در انقلاب مکزیک نقش مهمی بازی کرد. وی علیه دیکتاتوری دیاس در مکزیک، در 1910 به پا خواست و برای حقوق سرخ پوستان مبارزه کرد. باید توجه داشت که هیچ مبارزه ای بدون شرکت توده های مردم، نمی تواند ادامه یابد و موفق شود. به همین سبب وقتی زاپاتا با حيله ی دوستان قدیم، که به ایده های انقلاب پشت کرده و در خدمت دیکتاتوری در آمده بودند، جانش را از دست داد، توده ها به مبارزه ادامه دادند و بالاخره دوباره مبارزه در سال 1994 به اوج خود رسید و علنی شد. نه تنها حکومت مکزیک که قاره ی آمریکا و کل جهان خبر مبارزه را دریافت کرد، و دوباره با خود نور امید را به دل های مایوس آورد که "مبارزه نمرده است". مبارزه علیه نابرابری و برای رهایی به قول شاعری که نمی شناسمش اما با شعرش در زندان جرات می گرفتم " مثل ریشه های درخت است؛ وقتی در سرزمینی می پژمرد در سرزمین دیگر جوانه می زند"، به بیان دیگر تا زمانی که ریشه های بی عدالتی و نابرابری خشکانده نشود؛ تا زمانی که اقلیتی سرنوشت جامعه و جامعه ی بشری را تعیین کنند، یعنی تا زمانی که استثمار انسان از انسان که سرچشمه ی نابرابری است و امروز در شیوه ی تولیدی سرمایه داری خود را هویت می دهد، برقرار باشد، مبارزه این جا و آن جا ادامه خواهد یافت، تا به مبارزه ای بنیان برانداز علیه

سرمایه داری تبدیل شود. مبارزه ای که با ابزارهای مبارزاتی خود حرکت کند، جهت اش مشخص باشد؛ دشمن اش مشخص باشد؛ اهداف اش مشخص باشد و به قلب دشمن و مناسبات اش بزند.

برخلاف آن چه که بعضی قلم می زنند که مردم چپاپاس برای مبارزه با نئولیبرالیسم به پا خواستند، باید گفت این مردمان برای شناخته شدن حقوق خود به عنوان انسان به پا خواستند؛ برای حق زندگی؛ برای برخورداری از یک زندگی انسانی؛ برای حق تعیین سرنوشت؛ برای آموزش و بهداشت مناسب؛ برای حمایت از محیط زیست، زیرا که برای بومیان زمین مادر است و حیات بخش و اگر از بین برود و نابود شود، زندگی نابود خواهد شد. مسلم است که در این دوران، این مبارزه، مبارزه ای ضد سرمایه داری خواهد بود حتی اگر مبارزه کنندگان سرمایه داری را عمیقاً نشناسند. مبارزه مردم چپاپاس، مکزیکی را به حرکت در آورد و حتی در مکزیکو سیتی تظاهرات زیادی در حمایت آن ها انجام گرفت. مناطق خود مختار تشکیل شد. شهرداری ها و بخشداری ها و روستاهای شورشی خود مختار، مردم در عمل یاد گرفتند که چگونه زدگی خود و محل زندگی خود را اداره کنند و پیش ببرند. دوره های آموزشی مکمل عمل شد. توزیع مجدد زمین انجام گرفت. نیروهای دفاع از خود به صورت محلی و منطقه ای تشکیل شد. وضع آموزش و بهداشت بهتر شد اما بیش از این امکان نداشت زیرا با همه ی حمایت ها، مبارزه ی عملی در همان محدوده در جازد. به شهرها و سایر مناطق مکزیکی نرسید. با مبارزه ی کارگران علیه سرمایه داری پیوند تنگاتنگ برقرار نکرد. گرچه ارتباطاتی وجود دارد اما به دلیل ضعف طبقه ی کارگر نتوانست به مبارزه ی ضد سرمایه داری اساسی تبدیل شود. به صراحت می شود گفت که در چند دهه اخیر طبقه ی کارگر مکزیکی، بسیار جلوتر از طبقه ی کارگر سایر مناطق جهان، در مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری ایستاده است، اما همان مشکلات جهانی طبقه کارگر را پدک می کند. توهم به اتحادیه ها و کوشش برای نفوذ در آن و تغییر آن از درون؛ چیزی که به دلیل ساختار اتحادیه و نهادی از نهادهای سرمایه داری بودن آن محال است؛ در این رابطه و تدقیق این دید در آن ها، حزب سوسیال دموکرات آلمان نقش مهمی بازی می کند. این نقش از طریق نهاد فریدریش ابرت که در زمان سرکوب انقلاب در برلین در سال 1918 رئیس دولت شده بود و از حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه بود، انجام و پی گرفته می شود. برای کارگران جلسه تشکیل می دهند، سمینار می گذارند تا آن ها را برای تشکیل اتحادیه به شیوه ی اتحادیه های آلمان ترغیب کنند. این نهاد در سراسر آمریکای لاتین و مرکزی فعال است. احزاب لنینیست در مکزیکی به

دلیل نفوذ فوق العاده ی نظرات تروتسکی، حزب سوسیالیست تروتسکیست، یکی دیگر ازین موانع است که به دور باطل اتحادیه سازی می انجامد. کارگران مکزیک هم مثل کارگران سراسر جهان؛ راهی جز این در پیش رو ندارند که در گذشته خود و تاریخ جنبش کارگری تعمق کنند. ببینند عیب کار در کجاست که با وجود همه ی کوشش ها و مبارزات شان، بازهم راه به جایی نبرده اند و در بر همان پاشنه ی سرمایه داری می چرخد. مسلما در این جا نیز مطالعه ی دقیق جنبش های کارگری، انقلابات شکسته خورده ی کارگری، و انقلاب کارگری کمون بهترین درس آموز خواهد بود. در این مطالعه باید به آن نقطه ای برسند که به خود بگویند ما تا کنون همه ی نسخه پیچی های نهادهای سرمایه داری را به عمل در آوردیم و موفق نبودیم. بیائیم برای یک بار دیگر نه از نسخه خوانی که از عمل آغاز کنیم. به جای اتحادیه که از آن ها پاسخی جز فرو رفتن بیش تر در نظم سرمایه، نگرفتیم، شوراهای را تشکیل دهیم. اگر شوراهای می توانند در چپاپاس پاسخگو باشند، اگر شوراهای توانستند در پاریس جهان سرمایه را به سرگیجه بیندازند، چرا ما تجربه اش نکنیم. چرا به جای اتحادیه های بخشی و محلی و کارگاهی، شوراهای کارگری محلی و منطقه ای و سراسری و شوراهای محل کار و زندگی را در همه جا تشکیل ندهیم.

وضعیت کارگران در بخش تولید اتومبیل

شرکت های هوندا، فورد، جنرال موتورز، نیسان، تویوتو و فولکس واگن در مکزیک فعالیت می کنند.

بعد از این که در دهه 1980 جهت تولید به سمت صادرات هدایت شد، پیک تولید اتومبیل در مکزیک، سال 1987 بود. در سال 2000، دو میلیون اتومبیل در مکزیک تولید شد که 1.5 میلیون آن صادر شد. بحران آغاز قرن بیست و یکم در آمریکا و جهان، تقاضای اتومبیل از جانب آمریکا را در مکزیک پایین آورد. این کاهش موقت بود و دوباره تقاضا بالا رفت، به طوری که در فاصله 2006-2007، دوباره تولید به دو میلیون اتومبیل رسید. از این زمان به بعد اما جهت صادرات به سمت اروپا و کانادا نیز کشیده شد. سال 2010 سال رکورد تولید در مکزیک بود. از اتومبیل های

تولید شده، 400.000 به مصرف داخلی رسید. به تدریج اما مرتب، از سهم مصرف داخلی کاسته و به سهم صادرات افزوده شد. در فاصله سال های 89-1983، اولین موتور و قطعات اتومبیل در مکزیک تولید شد اما کل صنعت اتومبیل در مکزیک زیر سلطه ی ده کنسرن قرار دارد. تولید اما ثابت نیست، و به تناسب تقاضای آمریکا و کانادا، مقدارش کم و یا زیاد می شود. با وجود این مکزیک بزرگ ترین تولید کننده اتومبیل در آمریکای شمالی است.

مبارزات کارگری در مکزیک

برای توضیح شرایط امروزی کمی به عقب بر می گردیم. سال 1962، فاز مهم سازمان دهی، مبارزه و مقاومت کارگری در مکزیک بود. در این سال مبارزه کارگران راه آهن و اعتصاب شان که مورد حمله شدید پلیس قرار گرفت، مهم ترین حادثه کارگری مکزیک بود. اوائل دهه ی 1970، اولین موفقیت کارگری حاصل شد. دو موفقیت دیگر به دنبال آن، در کارگاه های نیشان و فولکس واگن آن را دنبال کرد. موفقیت کارگران در کارگاه نیشان، سبب همبستگی کارگری شد. آن ها با کارگران سایر مراکز دست به اتحاد زدند و یک انجمن منطقه ای کارگری ازین ارتباطات ایجاد شد. در این انجمن کارگران صنعت پوشاک، متال، مکانیک و صنایع غذایی اقدام به همکاری و اقدام مشترک کردند. این اتحاد تنها توانست یک سال ادامه یابد، چون که بورژوازی و رفرمیسم همه ی توان شان را برای گسست آن به کار گرفتند اما در مقابل طبقه کارگر مکزیک به اندازه کافی قوی نبود با آن ها پنجه در افکند و از خواست خود دفاع کند.

سال 1971 در پوابلو سال مهمی بود. در این سال جنبش دانشجویی بسیار فعال بود. کارگران فولکس واگن هم توانستند اولین اتحادیه مستقل را ایجاد کنند که هنوز فعال است اما نتوانسته اکثریت کارگران را به سمت خود جذب کند و اتحادیه رسمی را کنار بزند. این نشان می دهد که مبارزه کارگری به سازمان یابی از نوع دیگری نیاز دارد که مجبور نباشد خود را با شرایط منطبق سازد و نقش سازمان اتحادیه ای را بازی کند. در سال 1978 جنرال موتورز، در یکی از کارگاه هایش در مکزیک تعرفه ی جدیدی را مقرر کرد که بعد، در سایر کارگاه ها تعمیم یافت. در این کارگاه 400 کارگر موقت رسمی شدند، اما این دوران خوش طولی نکشید و به شکست منتهی شد. جنرال موتورز در سال 1986، کارگاه تازه ای ایجاد کرد. البته که با کارگران جدید و ارزان، و سپس کارگاه قبلی را تعطیل کرد. اعتصاب آغاز

شد که 106 روز طول کشید، اما به شکست انجامید. اتحادیه مستقل کارگاه هم ممنوع شد و اعضای آن اخراج شدند و به این طریق کارگاه قدیمی بسته شد.

طی این دوره، شیوه ی فورديسم در صنعت اتومبيل سازى مكزيك عمل مى كرد كه طبق آن، توليد به صورت انبوه، و كار به صورت زنجيره اى انجام مى شد و هر كارگرى روى يك خط معين توليد، كار مشخصى را انجام مى داد و توليد براى صادرات بود. در اين سيستم توليد، اتحاديه ها فعال بودند و با كارفرما در رابطه با تعرفه ي مزدى مذاكره مى كردند. آن ها بودند كه در باره ي شرايط كار، دستمزدها و كار اكورد با كارفرما به توافق مى رسيدند و سپس به آن را به كارگران ابلاغ مى كردند. نقش خود كارگران، مثل همه ي آن جاهايى كه اتحاديه هاى رسمى فعال مياشت بودند، فقط به اجرا كننده ي اوامر اتحاديه محدود شده بود. بعد از مدتى تويوتيسم جاي سيستم توليدى فورديسم را در مكزيك گرفت. با استقرار اين شكل توليد، حتى چانه زنى اتحاديه ها هم مسكوت ماند. كار انطباق پذير شد و به كارگران الغا مى شد كه ما در اين كارگاه، در حقيقت يك خانواده هستيم و براى هدفى با هم كار مى كنيم. و تو كارگر كه عضو خانواده هستى، هر جا كه لازم باشد، بايد كار كنى و مسئل باشى. مهم نيست چند ساعت كار كرده اى. مهم توانائى تو در پيشبرد امور در كارگاه است. اين توانائى تو مورد بررسى قرار مى گيرد و بر مبنائى آن به تو پرداخت مى شود. در اين جا، به اين طريق حتى سندىكا و اتحاديه هم لزومى به فعاليت ندارند. اين مدل كار، مدل توليد ژاپنى است كه توسط تائىچى براى كارخانه هاى تويوتا، بعد از جنگ جهانى دوم ايجاد شد. مدلى مناسب براى بازاري كوچك كه خيلى از بازارهاى اروپا و آمريكا، كه در آن ها مدل فورديسم و تاليريسم رايج بود، متفاوت مى نمود.

در دهه 1970 بحران سرمايه به گسترش مدل توليد تويوتيسم در سراسر دنيا كمك كرد. ايده اى شكل كار اين بود كه توليد بايد انعطاف پذير شود. توليد فقط زمانى انجام گيرد كه لازم است و مقدارش محدود شود. اين توليد بايد با كيفيت بالا و تغيير استاندارد و تنوع همراه باشد و همراه با آن، بارآورى كار بالا برود. نسبت كار هم دچار اصلاحات شد. به اين نحو كه كارگران بايد كيفيت كارى بالاترى، نسبت به فورديسم مى داشتند تا بتوانند به صورت چند مقصوده، در قسمت هاى مختلف كار، عملکرد داشته باشند. در اين شكل هفت مرحله براى توليد در نظر گرفته مى شد:

توليد قبل از زمان لازم

توليد به مقدار بزرگ تر از لازم

كارگروهى

انتظار

انتقال

موجودی کالا و عملیات غیر لازم در فرایند تولید توپونیسیم در مکزیک بدون این که مساله تولیدی مکزیک باشد، با پولی که آمریکا و آلمان خرج کردند جای شکل فوردیسم را در تولید گرفت. همه ی اتحادیه های مستقلی که وجود داشتند، به جز اتحادیه مستقل فولکس واگن و نیسان، حذف و منحل شدند اما اتحادیه مرکزی جایگاهش محکم درکنار کارفرمایان حفظ بود. در 1987 فولکس واگن تعرفه ی مزدی جدیدی را با کمک اتحادیه ی رسمی اعلام کرد. اتحادیه مستقل آن را نپذیرفت و در مقابل آن کارگران را برای اعتصاب سازماندهی کرد. اعتصاب 57 روز طول کشید. در طول اعتصاب آن ها موفق شدند با سایر کارگاه های فولکس واگن در شهرهای کسل و سالزبورگ آلمان ارتباط برقرار کنند و مورد حمایت آن ها قرار گرفتند. با همبستگی کارگری، آن ها موفق شدند که جلوی تعرفه ی جدید را بگیرند. دستمزدها بالا رفت و هیچ کارگری هم اخراج نشد. متأسفانه از همه ی موارد مثبت کارگران درس نگرفتند، که حمایت و همبستگی کارگری، ارتباطات گسترده کارگری در سطح منطقه و ملی و جهانی، تنها مختص زمانی نیست که با مشکلی مواجه می شوند، بلکه اساس هستی اجتماعی کارگری است و بدون آن همواره امکان لگدمال شدن این یا آن و یا کلیه حقوق کارگری کسب شده از مبارزات وجود دارد. دهه 1990، با یک موفقیت کوتاه مدت در فولکس واگن و فورد همراه بود. در ژوئیه 1992، تازه توهم شان ریخت و متوجه شدند که حرف های شیرین اتحادیه ی رسمی، آن گونه که ارائه می شد، نه تنها مثبت نبود، بلکه تعدادی زیادی از کارگران نیز اخراج شدند. کارگران علیه رئیس اتحادیه!! دست به کار زار زدند اما موفق به تعویض او نشدند. متأسفانه به دلیل خوش باوری کارگران نسبت به اتحادیه، همواره از یک سوراخ گزیده می شوند و هر بار بازهم فراموش می کنند که چه اتفاق افتاده و بر سر شان چه رفته است. هرگز مبارزه شان را، حتی وقتی که یک گام به جلو بر می دارند و از اتحادیه رسمی می برند، و می خواهند خود سر نوشت خود را اداره کنند، یک باره دو قدم به عقب بر می گردند و بازهم از سطح مطالبات مزدی فرا تر نمی روند و دوباره اتحادیه یعنی فرم معینی از تشکل کارگری را که به کالا بودن نیروی کار اعتقاد دارد و سعی می کند در بازار رقابت سرمایه داری، این کالا را از طریق یک قرار داد جمعی، اندکی مناسب تر بفروشد، و هرگز در مسیر تاریخی ایجاد و دگرپرسی اش به تاکنون، به مبارزات ضد سرمایه داری برای امحا کار مزدی نپرداخته است، ایجاد می کنند. این سازمان که

کارکرد اجتماعی اش بعنوان سازمانی در سرمایه داری و متناسب با آن، دارای ساختاری تعیین شده است و نمی شود در آن، با نیات خوب هیزم به جهنم برد، زیرا جهنم سرمایه داری را نمی شود با آن به گلستان تبدیل کرد. در فاصله سال های 99-1996، فولکس واگن سعی کرد سیستمی را که به خوبی در آلمان کار می کند و با آن منافع کارفرما بسیار خوب تامین می شود، در مکزیک هم پیاده کند که با مقاومت کارگران مواجه شدند. مبارزه در فورده اما شکل دیگری گرفت. کارگران سعی کردند با استفاده مکرر از مرخصی بیماری، در تولید اخلاص ایجاد کنند ولی مسلم است که نمی توانستند آن را در طولانی مدت به کار بگیرند. در جنرال موتورز، کارگران علیه موافقتنامه ای که بین کارفرما و اتحادیه ی CTM امضا شده بود، دست به کم کاری زدند. آن ها در محل کار حاضر می شدند اما یا کار نمی کردند یا کم کاری می کردند. در کارخانه ی زیمنس مکزیک، که قطعات اتومبیل تولید می شود، زنان کارگر علیه کاهش دست مزد، و سوء استفاده جنسی از زنان کارگر، با خواباندن کار دست به مبارزه زدند. این مبارزه بسیار رادیکال عمل کرد. کارگران با سایر کارگاه ها تماس برقرار کردند. کارگران فولکس واگن از آن ها حمایت کردند و اعلام نمودند که اگر پلیس به آن ها حمل کند، کار در کارخانه را خواهند خواباند و برای حمایت از کارگران زن به کارخانه ی آن ها خواهند آمد. این حمایت انعکاس قابل توجه ای در جامعه داشت. اگر چنین حمایتی نه از دید پدرسالارانه ی حمایت از زنان، بلکه به عنوان یک شیوه ی موثر حمایتی که منافع اقتصادی سرمایه را در خطر قرار می دهد، در مورد سایر اعتصاب ها هم به کار برده شود، و با آن نشان داده شود که ما هم از منافع طبقاتی خود نه در یک محل کار یا یک فرد، بلکه به عنوان طبقه، در هر جایی که مورد حمله قرار گیرد، دفاع می کنیم. و منافع سرمایه را متقابلاً مورد حمله قرار می دهیم، به سمت شکل دیگری از تشکل کارگری کشانده خواهند شد که مبارزه جو و ضد سرمایه است و در جهت لغو کارمزدی از پایین و توسط خود توده های کارگر آگاه هدایت خواهد شد.

(بخش مربوط به کارگران صنعت اتومبیل سازی مکزیک، خلاصه ای از سخنرانی پروفیسور هوبرتو استاد اقتصاد دانشگاه پوابلو بود که در سفرآموزشی ما به مکزیک، به دعوت کارگران کارخانه لاستیک سازی اوزکادی(تعاونی کارگری تزاوک)، ما را در جریان مسایل صنعت اتومبیل سازی در مکزیک قرار داد. در این نشست تعدادی از کارگران فولکس واگن

، توپونا، لاستیک سازی اوزکادی و کونتی تک و جنبش دهقانان چپاپاس(زاپاتیست ها) هم حضور داشتند).

برزیل

جنبش کارگران کشاورزی و توده های دهقانی بی زمین، بخش مهمی از جنبش اجتماعی برزیل و آمریکای لاتین است، که تاریخی سی ساله دارد و کماکان فعال است. این جنبش شامل 90.000 خانوار است که در چادر در کمپ زندگی می کنند، بعلاوه 370.000 خانوار که در محل اسکان آسنتامنتوس با حق استفاده از زمین زندگی می کنند. این حق را آن ها با مبارزه و مجبور کردن دولت به رفرم ارضی گرفته اند. در واقع اما شمول این جنبش به این تعداد محدود نمی شد بلکه تقریباً دو میلیون نفر را در 24 استان از 27 استان برزیل در بردارد. به بیانی دیگر این جنبش، جنبشی سراسری است. آن ها تاکنون بیش از 1000 تعاونی دهقانی را تشکیل داده اند. حدود 2000 انجمن اشتراکی کشاورزی تاسیس کرده اند. 3000 مدرسه ساخته اند: مدرسه آموزش کشاورزی علمی، پرورش گل، از جمله مدرسه پرورش گل "فرناندز" که مدرک آن توسط وزارت علوم معتبر شناخته شده است. این جنبش تا کنون 13 نشست سراسری داشته است، که در سال 1985 حدود 8.000 نفر در یک نشست شرکت کردند. بحث و گفتگو کردند و تصمیم گرفتند که به تصرف زمین بپردازند. آن ها منطقه ی فازندا را که در مالکیت دولت بود و در زمان دیکتاتوری نظامی که از 1964 تا 1985 طول کشید، به بخش خصوصی منتقل و توسط آن ها به اشغال در آمد برای تصرف انتخاب کردند. در کنار آن منطقه ی حفاظت شده ی نونوای قرار داشت که قبل از دیکتاتوری نظامی، یک گروه سرخپوست بومی در آن می زیست. با اشغال آن سرخپوستان از محل زندگی خود بیرون رانده شدند. این گروه بعلاوه مردم فقیر بی مسکن شهری که در آن جا آلونک هایی برای زندگی ساخته بودند و دهقانان کوچک، در دهه ی 1970 به پا خاستند. در اواخر این دهه در برزیل تظاهرات عظیم کارگری در جریان بود که نیروی محرکه این حرکت شده بود. اعتصابات کارگری کل جامعه را علیه دیکتاتوری به حرکت در آورده بود، اما در این جا هم مثل سایر نقاط دنیا، به دلیل رفرمیسم حاکم طبقه کارگر نتوانست مبارزه را سمت و سوی ضد سرمایه داری بدهد در حالی که شرایط فراهم بود. این جنبش عظیم به بیراهه غلطید و مبارزه به " انتخابات مستقیم رئیس جمهوری هم اکنون"، انتخابات آزاد و تغییر قانون اساسی استحاله پیدا کرد. طبقه ی کارگر شانه

های خود را نردبان ترقی حزب کمونیست کرد، و وظیفه ی تعیین سرنوشت جنبش را به او سپرد. وظیفه ی سازمان دهی کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین نیز در تقسیم وظایف به تئولوژی رهایی بخش سپرده شد که بخشی از کلیسای آمریکای لاتین بود که توسط کشیش هایی که خود از همین خانواده های فقیر برآمده بودند یا از دیکتاتوری نظامی و بوروکراسی کلیسا عاصی شده بودند، رهبری می شد. بعد از انتخابات 1985، این توده ی بی زمین به ویژه در شمال کشور، 3.000 کیلومتر دور از منطقه ی حفاظت شده ی نونوایی، برای اولین بار دست به تصرف زمین زدند. اتحادیه ی کمونیستی دهقانان این حرکت را سازمان دهی کرد. این حرکت اکنون 30 سال است که زیر نظر تئولوژی رهایی بخش ادامه دارد. دیکتاتوری نظامی اما کوتاه نیامد و دست به فرم ارضی و صنعتی سازی کشاورزی زد. این امر توده های دهقانی بیشتری را آواره کرد و از زمین های شان بیرون کرد. آن ها کنار جاده ها و هر جا که توانستند با پلاستیک و خس و خاشاک برای خود مسکن ساختند و زاغه نشین شدند. دولت برای کاستن از فشار عمومی اقشار شهرنشین، زاغه نشین های جدید را به جایی دور، 2.000 کیلومتر دورتر از مناطق کشاورزی جدید کوچ داد. به این طریق مردمی که قوت لایموت خود را از کار در زمین های کوچک خود فراهم می ساختند، آواره شدند و زمین های یک پارچه شده ی آن ها به کشت صنعتی برای تولید سویا تبدیل شده است تا به اقصا نقاط جهان فرستاده شود. تنها بخش کوچکی ازین جمعیت در همین زمین ها به کارگران کشاورزی جدید تبدیل شدند. اما مساله به همین سادگی هم حل نشد. تا کنون و همواره درگیری های مرگبار روی مساله زمین بین دهقانان، سرمایه داران و نیروهای سرکوب دولت سرمایه داری ادامه دارد. تصرف اخراج، تصرف اخراج و ...، نشان می دهد که جنبش زنده است و مبارزه پیش می رود تا به مسیر درست خود علیه سرمایه و نظام آن تغییر جهت دهد.

جهان عرب

در این دو دهه کشورهای عرب زبان آفریقا و خاورمیانه، شاهد خیزش های مردمی بود. مردم به ویژه جوانان، که از فقر و نکبت زندگی در جامعه ی سرمایه داری که حق برای آن ها به عنوان کارگر، بیکار، جوان، پیر و کودک قایل نبود، به پا خاستند. این خیزش همگانی علیه شرایط حاکم اقتصادی و اجتماعی، جهان را غافل گیر کرد. همه ی نیروهای دل نگران سرمایه به جست و خیز افتادند تا از آن را مثله کنند و به رنگی که خود مناسب می بینند مزین کنند. متأسفانه در این جا نیز طبقه ی کارگر با وجود نقش موثرش در حرکت و تداوم آن، چون آماده ی رهبری جنبش و دادن جهت ضد سرمایه داری به آن نبود، بازی را به نفع بورژوازی هار باخت و مجبور شد به جایگاه سابق خود باز گردد و سر در گریبان فرو برد. برای توضیح بیشتر نمونه مصر را مورد بازبینی قرار می دهیم.

بازبینی خیزش توده ای در مصر و نقش طبقه ی کارگر

سال 2011 با اعتراضات توده ای در منطقه ای از دنیا پایان گرفت که در آن امنیت و ثبات گورستانی حکم فرما بود. ارتشی منظم و مصمم در سرکوب؛ نیروی امنیتی ای به غایت تعلیم داده و مبرز، که فکر می کرد حرکات مردم را در خواب های شان هم تحت کنترل دارد؛ بورژوازی ای بی نهایت وحشی و سرمست از استثمار بی امان میلیون ها کارگر؛ مردمی فقیر و درمانده، که تمام وقت شان را تامین یک لقمه نان برای سیر کردن شکم خانواده می گرفت و باز هم موفق نبودند. ادامه این شرایط دیگر ممکن نبود. توده های کارگر و مردم فرودست دیگر آن را تحمل نمی کردند. ولی آیا کافی بود؟ آن چه آغاز شد، با توجه به مجموعه شرایط مادی جامعه ناگزیر بود، اما آن چه که به آن انجامید ناگزیر نبود و می توانست به گونه ای دیگر باشد.

خیزش توده ای در تونس و سپس مصر، بازار بحث و نظریه پردازی ها را داغ کرد. انقلاب که در سال های دهه ی اولیه قرن 21، نه دیگر طبقاتی، که رنگارنگ شده بود؛ یک جا صورتی، یک جا نارنجی و جایی دیگر یاسی با رنگین کمان، دیگر به هر حرکتی اعطا می شد؛ حتی اگر حامل جنگ زرگری بخش های مختلف بورژوازی بود- جنبش سبز- و از همه ی بوق های مدیای مین استریم فریاد می شد و آن قدر تکرار می گشت که دیگر کسی در

آن شک نمی کرد. چپ رفرمیسم هم غافله گردان آن شده بود تا عقب نماند. براین روال، با این خیزش هم مفاهیم متعددی با توجه به نیروهایی که می خواستند از آن بهره برداری کنند، مطرح شد: بهار عربی؛ انقلاب جوانان؛ انقلاب فیس بوکی؛ بیداری اسلامی؛ آرزو برای تغییر اقتدار، ادامه انقلاب اسلامی ایران، چرخش پسااسلامی، و... گذشته از این مفاهیم و واژه های رنگارنگ سیاسی از چپ لیرال، چپ سکولار، چپ دموکراتیک، اتحاد چپ ها و اسلامیست ها، اتحاد چپ ها و لیبرال ها، انقلاب سیاسی، جنبش اتحادیه ای، مبارزه صنفی، اسلامیست ها و ... بازار گرمی داشتند. بخشی مساله را به طور کلی در قالب اپوزیسیون و جریان های مستقل مدنی و اجتماعی یا به بیان ساده تر "همه با هم" بدون تفکیک طبقاتی، دیدند. عاشقان جنبش اتحادیه ای سعی کردند رهبری را از آن اتحادیه ها، و در این جا چند اتحادیه مستقل، قلمداد کنند. چند تحلیل از وضعیت طبقه کارگر مصر نیز انتشار عمومی پیدا کرد. کالبد شکافی هر کدام از این مفاهیم و واژه ها برای درک مساله راه گشا خواهد بود. هر کدام از این مفاهیم و واژه ها که از همه طرف، از اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، شنیده می شد، واژه ها و مفاهیم انتزاعی نبودند، بلکه جهان بینی گویندگان و مصرف کنندگان خود را بازتاب می دادند. انقلاب:

آیا آن چه که رخ داد یک انقلاب بود؟ انقلاب را چگونه می بینیم، چه ویژگی هایی دارد و چه اهدافی را دنبال می کند؟ در نظم سرمایه داری چه طبقه ای می تواند انقلاب را در دستور کار خود قرار دهد و چرا؟ مهم ترین ویژگی هرانقلاب در دوران سرمایه داری، این است که طبقه ای که اکثریت اعضای جامعه را در اختیار دارد، که بار جامعه را به دوش می کشد، اما خود از آن بهره نمی برد، از واقعیات تلخ جاری به این ایده می رسد که رها شدن ازین نکبت و دهشت، متضمن رهایی جامعه به طور کلی است. طبقه ای که مجبور می شود عطای یکی دو درصد افزایش حقوق سالانه را به لقایش ببخشد تا بنیان نوئی در افکند، که مجبور نباشد برای سهم بردن از آن چه که خود ایجاد کرده است به دربروزگی بیفتد؛ که مجبور نباشد چشم اش را به دستان بده بستان کن های حرفه ای بدوزد تا در حالی که خودشان از بخشی از دست مزد و حاصل استثمار کارگران، سرمایه دارانه زندگی می کنند و کوس رقابت با وکلا و وزرا می زنند و حشر و نشرشان با آن هاست، کارگران را با درصد ناچیزی از افزایش دست مزد شان مدیون و سپاس گذار خود می خواهند؛ طبقه ای که از واقعیات زندگی به تفکر و آگاهی و به ضرورت تغییر بنیادی جامعه می رسد. و این تغییر بنیادی همان انقلاب است، که شرایط سلطه ی یک طبقه را که از نظر شمار اندک است،

اما به دلیل قدرت اجتماعی ناشی از مالکیت اش بر کل جامعه در عمل و نظر حکم می راند و طبقه حاکم یا غالب نامیده می شود، از سریر قدرتش به پایین بکشد؛ جامعه را کله پا کند و طرحی نو در اندازد تا نوع کار و فعالیت تا کنونی جامعه را ملغی سازد- لغو کار مزدی- و مناسبات مالکیتی ای را که او را از حاصل کارش جدا و بیگانه کرده و محصول کارش را به نفع عده ی معدودی مصادره کرده و او را به بیگاری مدرن کشانده است براندازد- لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید؛ توزیع نعمات و شانس ها و امکانات و اطلاعات و غیره را همگانی کند- توزیع مجدد ثروت و نعمات؛ و با رهایی جامعه از شر طبقات، خود را نیز از تعلق به طبقه ی استثمار شونده رها سازد تا جامعه ای بی طبقه ایجاد شود؛ نه این که چون انقلابات دوران های قبل، تنها نوع توزیع کار و فعالیت بین افراد تغییر یابد، بلکه موقعیت صاحبان کار و بهره بران اصلی و در مقابل شان کنندگان کار را تغییر دهد. مسلم است، که چنین کاری ساده و سریع نخواهد بود، اما امکان پذیر است. اتویی و رویا نیست، بلکه تنها راه رهایی ازین جنگل وحشت سرمایه داری است.

" تاریخ نشان می دهد، که تغییرات عظیمی در جامعه بشری لازم است که در یک جنبش عملی، در یک انقلاب، طبقه ی مسلط را سرنگون تواند کرد. راهی غیر از این نیست. این انقلاب نه تنها بدین خاطر ضروری است که طبقه ی ساقط شونده تنها با یک انقلاب می تواند ساقط شود، بلکه برای این که کل کثافات قدیمی را بربود و برای ایجاد یک جامعه ی جدید مستعد شود." (1)

ولی آیا طبقه ی کارگر در خیزش توده ای در مصر چنین انقلابی را در برنامه داشت؟ یک جامعه ی واقعا آزاد، زمانی قابل دست یابی است که اکثریت آحاد آن از آگاهی طبقاتی برخوردار باشد؛ تا آن گاه از طریق عمل آگاهانه این اکثریت عظیم مردم، جامعه آزاد شود. کافی نیست فقط بگوئیم، که این رژیم یا این فرد باید برود. این یک بخش مساله است. بعد از آن چه؟ چگونه می خواهیم کثافات کهنه را پاک کنیم و یک جامعه ی نو عاری از این کثافات بسازیم. این امر در ایران سال 1357 تجربه شده بود و طبقه کارگر که با بستن شیر نفت، رگ حیاتی رژیم شاه را قطع کرده بود، با تقدیم انقلاب به بخش دیگری از بورژوازی، نه تنها کثافات کهنه را نروید، که کثافات قرن ها را هم به آن افزود. این امر نشان می دهد، که اکثریت دارای اعتماد به نفس، یعنی آگاهی طبقاتی، وجود ندارد، حتی اگر در اعتراضات روزانه، صدها نفر جان شان را از دست بدهند. این تجربه می توانست درس آموز

باشد و ما نیز به هزار زبان آن را فریاد کردیم، اما گوشی به فریاد ما توجه نکرد.

بهار عربی:

واژه ای بود، که بسیار شنیده شد. بهاری که بعد نوشتند "شکوفان" نشده در سال 2012 به پایان رسید و به زمستان انجامید. این واژه از کجا به جنبش توده های عرب اتلاق شد. سابقه ی این واژه بسیار قدیمی تر از خیزش سال های اخیر توده های عرب در تونس و مصر است. قبل تر از آن در سال 1968، بنام "بهار پراگ" توسط رسانه های غربی برای کوشش های حزب کمونیست چکسلواکی به رهبری الکساندر دوبچک در جهت رفرم، لیبرالیزه و دموکراتیزه کردن حزب، و رهایی از سلطه ی شوروی سابق در بهار 1968 به کار برده شد؛ که در آگوست آن سال توسط نیروهای پیمان ورشو درهم کوبیده شد. کاربرد جدید این واژه اول بار در مجله ی سیاست خارجی ایالات متحده، توسط مارک لینچ، به کار رفت. سپس در بیست و نهم آگوست، جوزف ماساد در تلویزیون الجزیره در مقاله ی "بهار عربی و سایر فصل های آمریکایی" آن را توضیح داد: "این واژه بخشی از استراتژی ایالات متحده برای کنترل اهداف بود تا آن ها را به شیوه ی آمریکایی دموکراسی لیبرال هدایت کند".

در اصل، این مساله در افشاگری های "ویکی لیکس" عیان شد که نشان می دهد آمریکا دیگر شیوه های سابق به کار رفته در حمایت از رهبران منطقه را - با توجه به شرایط امروزی - نارسا می داند و به دنبال آلترناتیو هایی به جای آن هاست؛ زیرا وجود دیکتاتوری، سلطنت مطلقه، نقض حقوق بشر، فساد سیاسی و مالی، رکود اقتصادی، بیکاری گسترده، فقر مفرط، درصد بالای جوانان تحصیل کرده ی ناراضی در کل جمعیت، و تمرکز ثروت در دست تعدادی اندک به ویژه در منطقه ی خلیج فارس و شمال آفریقا، منطقه را آستانه انفجار کرده بود و آمریکا می خواست به این طریق با به سرقت جنبش توده ای و هدایت آن در جهت مورد نظر، آن را تحت کنترل خود در آورد. مدل توسعه به شیوه ی ترکیه نیز یکی از گزینه ها بود. مارک لوینیل، مدل ترکیه ای را شیوه ی ایده آل تغییر توسط انتخابات صلح آمیز، رشد سریع اما لیبرال، نهادهای سکولار اما با حکومت اسلامی و مناسب ترین مدل برای دموکراسی عربی می داند.

انقلاب جوانان:

واژه ای بود، که درکنسرن های مدیایی زیاد شنیده می شد. مسلم است که جوانان این جوامع، نیروی پوینده ی جمعیت جامعه هستند و با دنیای مدرن رابطه برقرار کرده اند؛ زودتر از دیگران در جریان اخبار نوآوری های علمی و هنری و تغییرات اجتماعی در جهان قرار می گیرند و خواسته های عمومی جامعه را که خود اکثریت عددی آن را تشکیل می دهند، بالا می برند. اما این جمعیت جوان قارچ وار از زمین نروئیده است، بلکه باخود مهر طبقه ای را که خواستگاهش هست، حمل می کند حتی اگر خود هنوز وارد دنیای کار نشده باشد و فعال مستقیم آن نباشد. و از همین زاویه است، که مساله سیستم اقتصادی اجتماعی حاکم مطرح می شود. جوانان، به طور مجرد به عنوان جوانان، می توانند خواهان تغییراتی روبنائی شوند و آزادی های بیش تر، کمک های اجتماعی به ویژه توسط دانش جویان را مطرح کنند و یا حتی چنان رادیکال پیش بروند که بیم گسترش مطالبات شان به سطح مطالبات عمومی، بیم انقلاب و تغییر مناسبات حاکم، طبقه ی حاکم را بلرزاند. اما تجربه های تاریخی نشان داده اند، که در نهایت موج چنین انقلابی با رهبری بورژوازی، از طریق انجام بخشی از مطالبات و رفرم های اجتماعی مورد مطالبه، فرو می نشیند. مهم ترین نمونه ی آن را در سال 1968 در اروپا و ایالات متحده شاهد بودیم:

"برلین زیر پای تظاهرکنندگان می لرزید و هم زمان به مرکز جنبش بین المللی دانشجویی تبدیل شده بود. انجمن دانشجویان سوسیالیست آلمان Sozialistische Deutsch Studentenbund، جناح انتی اتوریته، رهبری تظاهرات را به عهده داشت. همبستگی با مردم ویتنام که بزرگترین قدرت جهان را به استیصال کشانده بود یکی دیگر از جلوه های این جنبش جدید بود که همه گیر شده بود و سراسر اروپا و امریکا را هدف قرار داده بود. جنبش دانشجویی دهه 1960 که نطفه های آن در گروهی به نام کمون 1 در دانشگاه های آلمان بسته شده بود یک جنبش سیاسی بود که مناسبات قدرتی مسلط در آلمان را در دهه 50 و 60 به شیوه ای رادیکال مورد نقد قرار می داد و با آن مبارزه می کرد. جنبش دانشجویی در حرکت خود با جنبش عمومی توده ها، به ویژه بعد از انتلاف بزرگ 1966 بین حزب محافظه کار دموکرات مسیحی و حزب سوسیال دموکرات گسترده تر شد. دولت انتلافی به رهبری گئورگ کیسنگر Kurt Georg Kiesinger و ویلی برانت به عنوان نایب رئیس تشکیل شد. آن ها سیاست ثبات اقتصاد بازار را طبق تئوری مینارد کینز John

Maynard Keynes در برنامه کار خود قرار دادند و مقرر شد دولت در همکاری با کارفرماها و اتحادیه کارگری به طور مرتب نشست داشته باشند و برای فائق شدن به مسائل و مشکلات به تبادل نظر بپردازند!! این سیاست که به نام " عملیات مشترک " خوانده می‌شد، در درون اتحادیه و بین کارگران با اختلاف نظر همراه شد به همین سبب یک سلسله اعتصابات بدون اجازه که از آن با اعتصاب وحشی- 50 سال د. گ. ب - نام می‌برند برای تحت فشار قرار دادن اتحادیه و خروجش از ازمین همکاری ترتیب داده شد. جنبش دانشجویی در کشورهای دیگر هم وجود داشت اما در آلمان معنای دیگری یافته بود. در این جا جنبش ضد فاشیسم و {حد اقل در شعار} ضد مناسبات سرمایه داری بود در حالی که در مثلاً در امریکا ضد تبعیض نژادی بود و برای حقوق شهروندی مبارزه می‌کرد. در امریکا بعد از ترور مارتین لوتر کینگ قیام سیاه پوستان برای حقوق اجتماعی با جنبش ضد جنگ ویتنام درهم آمیخت. بزرگترین اعتصاب عمومی تاریخ فرانسه، فرانسه را فلج کرد. در انگلیس جنبش علیه جنگ ویتنام با جنبش علیه جنایت در ایرلند همراه شد. در اسپانیا فرانکو وضعیت استثنایی اعلام کرد. در ایتالیا اعتصابات از جمله در فیات تا پایان سال ادامه داشت که آن را Nanni Balestrini در رمان *Wir wollen alle* (ما همه را می- خواهیم)، و تاثیر سرکوب جنبش را در جنبش چپ ایتالیا در *Die Unsichtbaren* (نامرئی‌ها) به خوبی تصویر می‌کند. در مکزیک با کشتار دانشجویان همراه شد و در ترکیه دانشجویان خواهان دوشدن ترکیه از امریکا و انجام رفرم در دانشگاه‌ها شدند. سه دولت مهم سرمایه‌داری جهان - ایالات متحده آمریکا، جمهوری آلمان و فرانسه- به لرزه درآمده بودند. و دوباره شبخ کمونیسم خواب از چشم سرمایه داران سراسر دنیای پیشرفته‌ی اقتصادی ربوده بود. در بلوک سرمایه داری دولتی متحد با روسیه شوروی کارگران در پراگ مرکز جنبش ضد توتالیتاریسم زیر پوشش دروغین کمونیسم شدند. قیام پیروزمند کوبا امریکای لاتین و مرکزی را به جنبش درآورده بود و می‌رفت که در نبود جنبش واقعی طبقاتی طبقه کارگر به شکل مبارزاتی منحصر به فرد جهانی علیه سرمایه تبدیل شود و برای دوره- ای طولانی نیروهای مبارز را به خود مشغول دارد. در باره علل شکست جنبش در آلمان برخی به این اشاره می‌کنند که جنبش دانشجویی یک برنامه سیاسی به عنوان آلترناتیو واقعی برای جانشینی سرمایه داری نداشت. نداشتن چنین آلترناتیوی واقعی انکار ناپذیر است اما اصولاً نیز یک جنبش دانشجویی نمی‌توانست برای کسب قدرت سیاسی حرکت کند. این وظیفه طبقه کارگر بود که می‌بایست با تشکل ضد سرمایه داری خود - که نداشت - به این

سمت حرکت کند اما در نبود آلترناتیو کارگری و در نبود رابطه‌ی جنبش سوسیالیستی دانشجویی و روشنفکری با جنبش طبقاتی طبقه کارگر به غلط چنین انتظاری از دانشجویان می‌رفت. دانشجویان به دلیل دو دهه بی حرکتی جنبش کارگری و خنثی بودن سیاسی آن، از طبقه کارگر ناامید شده تمایلی به این کار نداشتند. البته با رشد جنبش ارتباطاتی برقرار شد اما رابطه برعکس بود. در پاییز 68، اس. د. اس تدریجا قدرت سازمان دهی و بسیج توده‌ها را از دست داد و بخش عمده فعالین دانشجویی به سمت حزب سوسیال دموکرات به رهبری ویلی برانت کشیده شدند تا از درون مثلا حزب را تغییر دهند اما خود تغییر کردند. گروه های مختلف فعال در جامعه مدنی ازین جنبش برخاست از قبیل حزب سبزها، حقوق بشر، چپ جوان، سوسیالیست‌های جوان، جنبش اشغال خانه‌ها، جنبش ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم جهانی و حتی گروه های راست افراطی، که همه این ها در مجموع، آلترناتیوهای سرمایه داری، برای جلوگیری از جنبش واقعی با افق سوسیالیستی، بودند. اتحادیه در آغاز کار ویلی برانت و به نفع او خود و طبقه کارگر را از جنبش اعتراضی بیرون کشید و اعلام کرد که دیگر اجازه نمی‌دهد گروه‌ها آن‌ها را وادار به اکسیون‌های بدون کنترل کنند، در نتیجه اعتصاب عمومی را رد کرد.

سپس در اکسیون مشترک با دولت و سرمایه داران شرکت کرد که دوباره به آن برخوادم گشت. شرکت اتحادیه در اکسیون مشترک مورد انتقاد منتقدان چپ و بعضی از اتحادیه‌چی‌ها قرارگرفت و گفتند که با این کار اتحادیه به عنوان " فاکتور نظم " Ordnungsfaktor در نظام کاپیتالیستی در می‌آید. در نتیجه در پاییز 68 شاهد یک سلسله اعتصابات خودبخودی کارگران هستیم، کارگرانی که مایوس از اتحادیه برای خواسته‌های شان مستقلا وارد عمل شدند و این می‌توانست کاری مثبت در حرکت کارگران به سمت خودآگاهی باشد. حرکتی که در صورت برنامه ریزی شدن و تداوم یافتن می‌توانست به کنترل کارگری و مبارزه عملی در غلبه برسیستم هدایت شود." (2)

چرا دور برویم، قیام بهمن 1357 ایران یک نمونه ی دیگر بود که اکثریت شرکت کنندگان در این موج اعتراضی را جوانان و نوجوانان تشکیل می دادند؛ اما در این جا حتی مطالبات اجتماعی هم مطرح نشد و "همه باهم" خواستار رفتن شاه شدند؛ اما بعدش چه، معلوم نبود. این جوانان تنها به ارتش گروه های سیاسی تبدیل شدند و دوباره در روی همان پاشنه ای که از پیش می چرخید به چرخش خود ادامه داد- من هم یکی از آن جوانان بودم، که به همراه نه برادر و خواهرم، که اولی خودم دانشجو و آخری دانش آموز

دبستان بود هر روز در اعتراضات خیابانی شرکت می کردیم. بنا براین، انقلاب نمودار آماری نیست که با گروه های سنی تعریف شود، گرچه یک گروه سنی می تواند به دلیل هرم سنی جامعه در آن اکثریت را داشته باشد.

چپ، چپ سکولار:

این اصطلاح دامنه ای گسترده دارد. از نظر تاریخی کاربرد آن به انقلاب فرانسه بر می گردد، که جایگاه نشستن مخالفان سلطنت را بیان می کرد که برخلاف طرفداران سلطنت و سنت های قدیمی - که در پارلمان همگی در سمت راست می نشستند- در سمت چپ می نشستند. این گروه مخالف سلطنت و جمهوری خواه بودند و از انقلاب حمایت می کردند. اما بعدها کاربردش ازین مفهوم فراتر رفت و به جنبش ها هم اطلاق شد، از جمله به جنبش حقوق شهروندی در ایالات متحده ی آمریکا، جنبش های ضد جنگ به ویژه در رابطه با جنگ ویتنام و جنگ های اخیر، جنبش های هوادار محیط زیست و هم چنین به احزاب معروف به دموکراتیک. مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" اما صحبت از چپ نمی کنند، بلکه از کمونیست ها و پرولتاریا نام می برند و و نظرشان را برای بین الملل اول این گونه ارائه می دهند، که تاریخ جوامع انسانی، تاریخ مبارزه طبقاتی است؛ و پیش بینی می کنند، که در عصر سرمایه داری این پرولتاریای انقلابی است که حامل وظیفه ی انقلابی غلبه بر بورژوازی و سرمایه داری است و به جایش یک جامعه ی بدون طبقه و بدون دولت بالای سر توده ها ایجاد می کند.

در بین الملل دوم، و متعاقب آن، کاربرد گسترده ی این اصطلاح رایج شد. در آغاز لنین و روزالوکزامبورک چپ نامیده شدند، اما بعد این اصطلاح برای خرده بورژوازی و بورژوازی و موارد نامتجانسی به کار رفت، از جمله در باره ناصر و ناصریست ها در مصر. امروزه در اروپا و آمریکا، احزاب رفرمیست منشعب از بین الملل دوم و سوم و چهارم و ... خود را چپ می نامند. در برنامه این احزاب، جز رفرم های بورژوازی چیزی قابل دیدن نیست، رفرم هایی که با توجه به شرایط امروزه بورژوازی و موقعیت ضعیف جنبش کارگری، نه به عمل می رسد و نه می تواند درمان دردهای بی شمار جامعه ی بشری باشند. جملاتی چون برابری همه انسان ها در آزادی ها و ارزش های اساسی، و برخورد برابر با همه مردم در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوق شهروندی، اولاً کلی گویی های بدون تضمین است؛ در ثانی، در جامعه ی طبقاتی و به شدت نابرابر، امکان پذیر هم نیست. هم چنین، توزیع مجدد درآمد و ثروت از طریق مکانیسم های اجتماعی مثل مالیات، سیاست های پولی، رفاه، اصلاحات ارضی، موسسات

خبریه، مصادره، قانون و غیره هم بیش تر طنز به نظر می آیند. طبقه ای که همه ی اهرم های قدرت را در دست دارد؛ دولت خود را دارد؛ ارتش خود را دارد؛ پلیس و نیروهای اطلاعاتی و مخفی و ابزار کنترل کلی جامعه خود را دارد؛ بوروکراسی خود را دارد خود تیشه بردارد و به ریشه خود بزند؟ متأسفانه ما هم به عادت رایج این اصطلاح چند پهل و نا روشن را اغلب به کار می بریم.

در جنبش توده ای مصر، این اصطلاح به کرات به کار رفت. اسلاوی ژیرک در مقاله ی "چرا ترس از روح انقلابی عرب" (3) که در "گاردین"، تاریخ دوم فوریه 2011 به چاپ رسید، از اتحاد بین چپ ها و اسلامیت ها صحبت می کند. وی ضمن انتقاد از این اتحاد، که شکننده است، مثالی را می آورد که از خود این اتحاد قابل انتقاد تر است؛ اما نگاه او به آن از یک جهت مثبت است. وی با اشاره به انتخابات 1388 در ایران، و در نظر گرفتن موسوی به عنوان چپ می گوید:

"ایا چنین جنگی را در ایران بعد از انتخابات ندیدیم. صدها هزار هوادار موسوی به پای رویای پوپولیستی انقلاب خمینی برای آزادی و عدالت ایستادند؛ حتی اگر این خیال یک اتویی باشد، به انفجار مهیج نوآوری سیاسی و اجتماعی، تجربیات سازمانی، بحث بین دانشجویان و مردم عادی می انجامد. لحظاتی را ایجاد می کند، که در آن همه چیز ممکن به نظر می آید، گرچه بعداً تدریجاً از طریق کنترل سیاسی نیروهای اسلامی خفه شدند."

این، یعنی نشناختن آن چه که در ایران به رهبری خمینی طی سال ها رخ داد. این، یعنی نشناختن شرایط سال 88 ایران و دلیل خیزش توده ای، چگونگی پیشرفت آن در همان چند روز اول، و این که این صدها هزار نفر طبق شعارهای موسوی و اصلاح طلبان برای رویای پوپولیستی خمینی به خیابان آمده بودند. وی سپس ادامه می دهد، که "حضور چپ سکولار در کشورهای عربی مشخص نیست" و در رثای سنت برباد رفته ی سکولاریسم از افغانستان قبل از طالبان نام می برد، که دارای یک حزب کمونیست قدرت مند!! و با سنت سکولار بود و سر انجام می پرسد: این سنت به کجا رفت؟

سکولاریسم (4):

یک روند فکری یا جهان بینی ای در رابطه با جدائی دین و دولت وجود دارد، که در قرن نوزدهم در مقابله با قدرت کلیسا - که در قرون وسطی در اروپا بر جان و مال مردم که اکثریت شان را روستائیان و دهقانان فقیر تشکیل می دادند، چنگ انداخته بودند - مطرح شد. کلیسا با مجموعه ی ابزارهای سرکوبی که در اختیار داشت، چنان ترسی در سراسر اروپا

برقرار کرد که بین ده تا دوازده نسل انسانی از ترس مرگ آور، مسیحیان متدینی شدند که حرف نمایندگان خدا در روی زمین برای شان حجت شده بود و بنده وار پذیرایش بودند. معنای لغوی چندی از جمله مذهب زدائی، کلیسا دشمنی، پاک سازی، مسحیت زدائی و غیره برایش وجود دارد. در این رابطه، تحقیقات زیادی انجام گرفت و کتاب های زیادی نوشته شد. بعضی از تنولوگ ها از آن برای آشتی دادن کلیسا با مدرنیسم و دانش جدید استفاده کردند. در فاصله ی دهه شصت تا هشتاد قرن بیستم، مورخان معاصر آلمان به تماتیزه کردن مفهوم سکولاریسم و سکولارزاسیون پرداختند و برخلاف سابق که به تنولوژی و رفرفم در مذهب توجه نشان می دادند، به استثنای مورخان دولتی برای بقیه، مذهب و دین به شخصه علاقه ای ایجاد نمی کرد. به طور کلی در قرن بیستم، علاقه و گرایش به مذهب و دین به ویژه در نسل جوان در اروپا به شدت کاهش یافت. نتایج یک پرسش نامه ی آماری در سال 2000 نشان می دهد، که تنها 7 درصد کاتولیک های زیر سی سال با کلیسا رابطه داشتند و 11 درصد این گروه سنی نظر انتقادی به کلیسا داشتند. 61 درصد آن ها معتقد بودند، که اعتقادات مذهبی بازهم در مقایسه با امروز کاهش خواهد یافت. تنها 25 درصد پرسش شده گان فکر می کردند، که ممکن است اعتقاد به خدا دوباره افزایش یابد، اما 75 درصد مخالف این ایده بودند. به نظر می رسد این برداشت در نسل جوان امروزی ایران هم وجود دارد، گرچه اصولا امکان مطرح کردن چنین نظرخواهی ای در ایران وجود ندارد و در محاسبات حکومتیان همه ی مردم ایران، به استثنای مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان، مسلمان هستند. پدیده ی سکولاریسم در اروپای امروز دیگر یک پدیده جاافتاده و روتین شده است، گرچه در عمل کماکان پیوند بین دین و دولت دیده می شود. به طور مثال در قانون اساسی آلمان به جدایی دین و دولت تاکید شده و مقرر شده است، که دولت حق ندارد هیچ کمک مالی ای در اختیار کلیسا قرار دهد و باید کاملا از کلیسا جدا باشد، اما به این بند توجه نمی شود. درصد بالایی از آموزش در اختیار کلیسا است که از مهد کودک شروع می شود و تا دانشگاه ها ادامه می یابد بسیاری از بیمارستان های کشور به کلیسا تعلق دارد، که از خدمات شبه رایگان دانشجویان دانشکده های پزشکی استفاده می کنند. تا همین سال های اخیر از استخدام کمونیست ها به عنوان معلم جلوگیری می شد. عملا اما در مناطق دیگر دنیا مساله - به ویژه در کشورهای مشهور به اسلامی، که دین تنگاتنگ با سیاست در نظام های مختلف اداری از سلطنت مطلقه و مشروطه تا جمهوری و دموکراتیک در هم تنیده است - نه به کوشش تنولوگ ها آشتی دادن دین با مدرنیسم و یا کوشش مورخان برای دین زدائی، بلکه حتی برای کمونیست ها به نوعی

هویت اجتماعی تبدیل شده است؛ در حالی که از همان آغاز مطرح شدن رسمی کمونیسم به عنوان برنامه ی طبقه کارگر برای جایگزینی به جای سرمایه داری، فراتر از سکولاریزم، تحلیل دین به عنوان "افیون توده ها" در "مانیفست کمونیست" آمده است و از کارگران جهان خواسته شده است، که برای الغای سرمایه داری متحد شوند. بنا براین، افتخار کمونیست های کنونی با طبق اصطلاح رایج چپ های کنونی به سکولاریسم، یعنی قبول دین، اما جدایی اش از دولت نه افتخار که تقلیل است. مسلم است که کمونیست ها شمشیرهای ژول ورنی برای مبارزه با آسیاب های دین به دست نخواهند گرفت و خواهند گفت: "تاریخ به اندازه ی کافی در خرافات حل شده است. ما اکنون خرافات را در تاریخ حل می کنیم. ما مسائل دنیوی را به مسائل الهی تبدیل نمی کنیم؛ ما مسائل الهی را به مسائل دنیوی تبدیل می کنیم." (5)

اسلامیست ها ، اخوان المسلمین

مونا التهاوی، روزنامه نگار جوان مصری آمریکایی، که در باره ی مسایل مصر، فمینیسم و زنان، جهان اسلام و مسایل آن می نویسد، اشاره می کند، که بهار عربی جنبش اسلام سیاسی را به ارمغان آورد یا آن را از مخفی گاهش بیرون کشید و به سطح عمومی کشاند. همین نظر را حزب کمونیست کارگری هم در رابطه با جمهوری اسلامی ایران مطرح کرده است. اصولاً طبقه ای که حکومت می کند با تقسیم کار بدنی و فکری در درون خود خیلی از مصلحان و متفکران را در اختیار می گیرد تا علاوه بر وسایل تولید مادی، و وسائل تولید ذهنی جامعه را هم در تملک خود بگیرد و دین در این کاتوگوری قرار می گیرد، چنان که کاتولیکسم و سلطه ی کلیسا بر افکار در اروپا، ابزار کنترل ذهنی فئودالیسم، پروتستانیزم ابزار بورژوازی و اسلام ابزار کنترل جامعه ی عشیرتی بادیه نشین در مقابل شهرهای تجاری است و غزوات تأیید این مدعاست؛ اما در برخورد با تمدن های دیگر و حتی همان شهرهای تجاری خود تغییر می کند. نگاه به اسلام و تاریخ چه اش اما نشان می دهد، که براین اساس اسلام هم از همان آغاز سیاسی بود، با این تفاوت که ایدئولوژی این جا مستقیم در هیات دولت و حکومت در آمد و جنگ های آغاز اسلام- غزوات و سپس جنگ های زمان خلفا- و ادعای آخرین و کامل ترین دین بودن و تشکیل حکومت از همان آغاز و ادعای ایجاد حکومت جهانی تأییدی برآن است. از قرن نهم البته این شرکت مستقیم به شیوه سایر ادیان به ویژه مسیحیت به مشارکت مشورتی و جنبی و هدایت اخلاقی رسمی و غیر رسمی تبدیل شد. این وجه را در سخنرانی خمینی بعد از اصلاحات

دهه 1340 شاه به وضوح شاهدیم. خمینی به شاه هشدار می دهد، که "آقا! من به شما نصیحت می کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان، در اطرافش فکر کن... نصیحت مرا بشنو".

چنان که می بینیم، خمینی مخالفتی با سیستم و با شخص شاه ندارد، بلکه از شیوه ی عمل شان انتقاد می کند و میل ندارد که یک روز شاه دچار مشکل شود. اما وی بعدها، زمانی که در عراق زندگی می کرد، نظراتش تغییر کرد و این تغییرات را در کتاب حکومت اسلامی خود بیان کرده است. در مصر نیز اخوان المسلمین از همان آغاز، اسلام اش سیاسی بود. اخوان المسلمین به طور رسمی در سال 1928 ایجاد شد. اخوان از آغاز تاسیس توسط البنا برای اهداف فرهنگی و نظامی و سیاسی ایجاد شد. فرم تشکیلات آن بیانگر اهداف سیاسی برای کسب قدرت سیاسی است. یک شورای مشورتی، که نقش مجلس موسسان را دارد و تصمیماتش برای کلیه ی اعضا لازم الاجرا است و مرجع قانون گذاری و سیاست گذاری اخوان است. شورای سى عضو دارد، که از سراسر مصر برگزیده می شوند، آن ها می توانند پنج نفر از متخصصان را برای هم کاری انتخاب و به شورا دعوت کنند. اعضای شورا بین خود یک مرشد عام برای شش سال انتخاب می کنند، که می تواند یک دوره دیگر هم انتخاب شود؛ اما مثل ولایت فقیه، مادام العمر نیست. "مرشد" فقط می تواند به کارهای علمی یا ادبی بپردازد و اجازه کار تجاری و اقتصادی را ندارد. یک دفتر ارشاد جهانی با سیزده عضو وجود دارد، که مسئول عالی فعالیت های اجرایی اخوان المسلمین در جهان است.

می بینیم که تاسیس اخوان المسلمین از آغاز امری سیاسی و هدف "راه حل اسلامی" بود، که در شعارش "هدف خداوند، الگو پیامبر، قانون اساسی قرآن، راه جهاد" خود را نشان می دهد. آن ها ابتدا با مفاهیمی چون ملت و قومیت مخالف بودند و آن ها را با اسلام مغایر می دانستند و در مقابل از واژه ی "امت" استفاده می کردند؛ اما بعد نگاه شان به این مسایل تغییر کرد و شاخه ی نظامی شان در جنبش ملی مصر به طور فعال شرکت کرد و ناصر عضوی ازین شاخه بود. امروز دیگر ملی گرایی عربی را که در ابتدا جاهلیت می دانستند، به خوبی پذیرفته اند.

طبقه کارگر و خیرش توده ای در مصر:

طبقه ی کارگر مصر را بخشی در داخل کشور و بخشی شامل نزدیک به سه میلیون کارگر، که بعد از بالا رفتن قیمت نفت در خاورمیانه و رونق اقتصادی به کشورهای دیگر عربی برای کار رفتند، تشکیل می دهد. روند شکل گیری طبقه ی کارگر مدرن مصر با رونق صنایع فولاد، صنایع تسلیحاتی و کشتی رانی، معدن، الکتریسیته، نفت و گاز، کشاورزی که کماکان بخش مهمی از اقتصاد مصر است و یک ششم تولید ناخالص داخلی مصر را تشکیل می دهد، اتومبیل سازی، نساجی و پوشاک که به تقسیم کار بین المللی جدیدتر مربوط است، ارتباطات، حمل و نقل، خدمات، بانک و بیمه و صنعت توریزم در ارتباط است. طبقه کارگر مصر بیش از 23 میلیون نفر از جمعیت 85 میلیونی مصر را شامل می شود که با احتساب خانواده، اکثریت جمعیت جامعه هستند. از نظر تشکل یابی کارگران، اولین اتحادیه ی کارگری در بخش دخانیات در سال 1900 ایجاد شد. در 1919، کارگران نقش مهمی در مبارزات ضد استعماری بازی کردند و خوشحال بودند که از منافع ملی دفاع می کنند تا سیاست ملی به جای سیاست استعماری بنشیند. آن ها نمی دانستند که ملت و ملی گرایی، ابزار بورژوازی برای بهره برداری بیش تر است؛ نمی دانستند که دیگر سیاست استعماری با شرایط جدید نمی خواند و حتی مزاحم است و دیگر لازم به اشغال سرزمین و یا فرستادن نایب و یا حکومت دست نشانده، که مهر بر پیشانی دارد و تحریک آمیز است، نیست. سرمایه ی به غایت جهانی شده، سیاستی دیگر پیش رو داشت. نیازش به سهم بری فوق العاده از اضافه ارزش تولیدی کارگران جهان بود و سلطه بر بازار جهانی این منظور را برآورده می کرد؛ زیرا بارآوری کار بالا به خاطر سهم بالای سرمایه ثابت مدرن و فوق مدرن صنایع آن ها از طرفی استثمار طبقه ی کارگری خودی را تشدید می کرد و حتی با کاهش ساعات کار هفتگی حجم بیش تری از کالای با کیفیت بالا را فراهم می ساخت، که دیگران را قدرت رقابت با آن ها نبود؛ از طرف دیگر با سرمایه گذاری مستقیم در کشورهای در حال رشد از نیروی کار به غایت ارزان و به غایت مطیع سود می برد یا با دادن وام و اعتبار از طریق مراکز مالی خود چون بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک ها و صندوق های گوناگون توسعه ی منطقه ای و غیره، از طریق سهم بالای سرمایه اجتماعی خود در سرمایه اجتماعی جهانی، این سهم بری عظیم را تامین می کرد. با این کار دیگر مخارج حمل و نقل مواد اولیه نیز به نفع آن ها حل می شد. بورژوازی محلی به خدمت گرفته می شد و طبیعت نیز چون کارگران

ارزان این مناطق به خاطر دست یابی به مواد اولیه، چه کشاورزی و چه معدنی، بی رحمانه مورد غارت قرار می گرفت. در این چوب حراج زدن و غارت جان و مال، کارگر و طبیعت بورژوازی محلی یا ملی نامیده شده نیز برای سهم خود، نقش جلاد کارگران را بازی می کرد و به همین سبب درجه ی استثمار این کارگران بشدت بالاتر از کارگران کشورهای پیشرفته قرار داشت و دارد.

کارگر مصری نمی دانست، که با دست های خود دشمن خود را پروار می کند. و صحبت از منافع ملی در حقیقت صحبت از سهم بورژوازی محلی تازه وارد کار و زار شده است. این سیاست ها این جا توسط احزاب رفرمیست وابسته به بلوک شرق یا سرمایه داری دولتی پیش می رفت، که به کارگران به عنوان سوسیالیسم یا گذار به سوسیالیسم الغا می شد و این جنب و جوش کارگری برای دفاع از منافع ملی و گذار به سوسیالیسم نیز به سمت اتحادیه جهت داده می شد تا تحت کنترل حزب طراز نوین در آید و از محدوده ی مطالبات اقتصادی فراتر نرود و در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز دنباله رو جریان های ناسیونالیست در مقابل استعمار شوند، که سیاست جدید بورژوازی بین المللی را هم برآورده می کرد.

در سال 1921، تعداد اتحادیه های کارگری به نود رسید و بلافاصله "فدراسیون ملی اتحادیه های کارگری مصر" ایجاد شد تا در جهت اهداف ناسیونالیستی، سیاست یک سانی را به جامعه کارگری دیکته کند و جلوی ابتکار عمل کارگری را بگیرد. در دهه 1940، تعداد اتحادیه های کارگری به پانصد رسید. چپ های مصری هم در این دهه برای انحراف فعالیت کارگری وارد گود شدند و با سیاست کمینترنی و نسخه ی مسکویی کارگران را به حمایت از بورژوازی ملی ترغیب کردند و به این سمت راندند. بعد از روی کار آمدن جمال عبدالناصر در مصر، به مدت حدود دو دهه به نقش اتحادیه های کارگری در زمینه حقوق کارگری البته بدون دخالت در سیاست و بدون اخلال در امر اقتصاد رونق داده شد. این اتحادیه ها طبق سنت اتحادیه ای، سلسله مراتبی بودند و عملاً هم تحت کنترل دولت ناصر قرار داشتند. "کارگران اجازه اعتصاب نداشتند و اعتصاب عملی ضد انقلابی بود. به همین دلیل، دوکارگر اعتصابی برای گرفتن چشم زهر از سایر کارگران به اعدام محکوم شدند"(6). بدون این که اتحادیه ها و احزاب چپ از آن ها حمایت کنند، حتی حزب کمونیست پروروس مصر در سال 1956 خود را به نفع برنامه های ناصر- که سوسیالیستی می دانست- منحل کرد و از اعضایش خواست حامی برنامه های سوسیالیستی دولت باشند. این شیوه ی برخورد البته محدود به مصر نبود و در کشورهای مختلف با سیاست جبهه

ی متحد خلق به طور مثال در چین، اندونزی، شیلی و به نحوی در دو دوره ی تاریخی در ایران و جلو تر از آن ها در آلمان و انگلیس آزموده شد بدون این که از شکست ها درسی گرفته شود.

در مصر از دهه هشتاد، مبارزات کارگری برای بهبود شرایط کار و زندگی گسترش یافت و حمله پلیس به اعتصابات کارگری به امری روتین تبدیل شد، که در اثر آن کارگران کشته، دستگیر و شکنجه می شدند. کارگران نساجی و پوشاک در دهه نود قرن بیستم، روح تازه ای به مبارزات کارگری مصر بخشیدند و خارج از قدرت اتحادیه ها اعتصابات چشم گیری را سازمان دادند. در این صنعت، که اکثراً زنان به عنوان نیروی کار وارد شده بودند و طبق معمول بیشتر از مردان مورد استثمار قرار داشتند، شرایط کار سخت تری را تحمل می کردند؛ اما این کوشش های مستقل در جهت سازماندهی کارگری ضد کار مزدی پیش نرفت. در دهه نود، به پیشنهاد صندوق بین المللی پول، پنج میلیون کارگر به اجبار بازنشسته شدند. با گسترش خصوصی سازی ها به این روند، افزایش ساعات کار و پایین آمدن مزدها نیز افزوده شد و خشم و نفرت کارگران را به شرایط موجود بیش تر کرد. ایجاد شهرک های صنعتی، که برای سرمایه داران از طرف دولت با معافیت های مالیاتی زیادی هم راه بود، ضمن این که تعداد بیش تری از نیروی کار به ویژه زنان را از چهاردیواری خانه ها بیرون کشید، آن ها را مجبور به کار با ساعات طولانی دوازده ساعت و بیش تر کرد. در تقابل با این شرایط اتحادیه ها نه تنها هیچ حمایتی به عمل نیاوردند، بلکه علیه آن ها با کارفرما ها هم کاری می کردند و این سبب خشم و هم زمان یاس کارگران شد.

من به شخصه از سال 2007 حرکات کارگری در مصر را دنبال می کردم و گزارشاتی را در این زمینه به ویژه در رابطه با خیزش توده ای سال 2011 از منظر طبقه کارگر برای خوانندگان فارسی زبان تهیه کردم (7): فهم دوران، تحلیل طبقاتی و رخدادهای جهان عرب 2011؛ فدراسیون اتحادیه ای مصرجهت ایجاد اتحادیه های مستقل؛ مصر و اعتراضات مردمی: مصاحبه پاول جی، 2011؛ مصر از زبان مردم مصر، 2011؛ گسترش اعتراضات کارگری در مصر 2010؛ اعتصاب کارگران ماهیگیر مصر 2010؛ اعتصابات و تظاهرات گسترده کارگری در سراسر مصر، 2009؛ موج اعتصاب و اعتراض کارگران در مصر، 2008؛ گسترش مستمر فقر در کنار رونق اقتصادی سرمایه داری، 2008-. به نظرم مقاله ی "فهم دوران" از بخش ترکیه ای جریان "کمونیست بین الملل" که کوشید خیزش توده ای در مصر را در پیوستگی با خیزش های توده ای منطقه و مسائل منطقه ای و جهانی، و نه یک حرکت منفرد بی ریشه، مورد بررسی

قرار دهد از جمله جالب ترین مقالاتی بود که در این زمینه نوشته شد. من در مقاله "مصر از زبان مردم مصر" چهارم فوریه 2011، به خطری که از سوی ارتش خیزش توده ای مصر را تهدید می کرد تاکید کردم:

"در مسائل جاری و خیزش مردمی مصر به طور آگاهانه ارتش را از دخالت مستقیم کنار نگاه داشتند و با اعلام این که ارتش به روی مردم شلیک نمی کند- و البته راه نیروهای انتظامی و پلیس را هم سد نمی کند- برایش وجهه ایجاد کردند تا در صورت لزوم ارتش را به عنوان ناجی مردم وارد کارزار کنند و با یک کودتایی که با این وجهه ایجاد شده با مخالفت مردمی نیز مواجه نخواهد شد تا در غیاب یک آلترناتیو انقلابی و مردمی به تداوم جنبش مردمی و ظهور آلترناتیو انقلابی خاتمه دهند. ... سپس دولت موقت انتخاب شده سریع مقدمات انتخابات بعدی را فراهم کند." و دیدیم که این امر رخ داد و حتی نیروهای سیاسی مصر را هم در بر گرفت.

بعد از فرونشستن شور انقلابی در جامعه بعضی از جریان ها و گروه های سیاسی به نظر قبلی خود برخورد کردند یا نظرات جدید خود را اعلام کردند. لیگ کمونیست بین الملل چهار در اسپار تاکلیست شماره 195، نوشت: "این انقلاب نبود، بلکه شکل دیگری از دیکتاتوری طبقاتی سرمایه داری بود." لیک به انتقاد از "حزب سوسیالیست های انقلابی" RS، می پردازد: "سوسیالیست های انقلابی که با اسلامیت ها متحد شدند و چون دهه های پنجاه و شصت میلادی، رویای ارتش خلقی را که "حقوق اجتماعی دموکراتیک کارگران را تامین می کرد"، می دید، از حرکت ارتش سرخورده شده، خواهان ائتلاف احزاب انقلابی می شود نه حرکت مستقل کارگری." (سایت "سوسیالیست جهانی") اما راه حل لیگ برای طبقه کارگر از الگوی کمینترنی فراتر نمی رود و می نویسد، که: "دو کار باید در مصر انجام شود: اول این که، طبقه کارگر باید ارگان مستقل خود را که بهترین نمونه اش شوراهاست، مثل انقلاب اکتبر در روسیه، تشکیل دهد. دوم، یک رهبری انقلابی باید شکل بگیرد که جهتی استراتژیک داشته باشد تا این سازمان کارگری را در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی رهبری کند و به پیش ببرد." یعنی همان نسخه ی قدیمی حزب برای کار سیاسی و کارگران برای مبارزه اقتصادی.

انترناسیونال پنج مطرح می کند، که انقلاب دموکراتیک- که با انتخابات آزاد، آزادی بیان و اجتماعات، رعایت حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و تشکل کارگران امکان پذیر است- نمی تواند توسط اخوان، لیبرال ها و جوانان وابسته به آن ها امکان پذیر شود، طبقات انقلابی!! که حامل انقلاب هستند باید آن را پیش ببرند. به همین دلیل به رهبری جدید نظامی و دیسپلین جدید

از طریق کمیته های سربازان و شوراهای کارگری- یعنی همان شعار انقلاب اکتبر در زمانی که جنگ جهانی در جریان بود(البته چنین شعاری را بعضی از گروه های سیاسی ایرانی نیز چند سال قبل کپی برداری کرده بودند)- نیاز است. در کنار تشکیل شوراهای گروه های سوسیالیستی و فعالین اتحادیه ای هم باید یک حزب انقلابی با برنامه انقلاب مداوم درست کنند، که تکرار حرف های بین الملل چهار است با اختلاف مداوم بودن انقلاب. هم چنین فراخوان برای ایجاد یک مجلس موسسان مستقل را می دهد تا یک قانون اساسی جدید بنویسند. (22 اوت 2013 سایت کارگران)

گذشته ازین، احزاب و گروه های سیاسی، چه مصری چه بین المللی، کوشش های انفرادی ای نیز برای تحلیل آن چه که در جریان بود یا آن چه که رخ داد، هم زمان یا بعد از فروکش خیزش توده ای، انجام دادند. از جمله فعال ترین ها، کوشش هایی بود که در رابطه با فعالین اتحادیه ای مصر در سراسر جهان انجام گرفت و اتحادیه دوستان ایرانی هم با تمام وسع خود آن را پوشش دادند. در مقابل این تلاش ها، من در مطلبی خطاب به "فدراسیون اتحادیه ای مصر" نوشتم:

"بلافاصله بعد از اعلام موجودیت اتحادیه مستقل و با توجه به اشکالات موجود در آن، اتحادیه های کارگری موجود جهان که در درون کشور های خود از هیچ حرکت مستقل کارگری حمایت نمی کنند و حتی علیه آن وارد کارزار می شوند، خود را برای بلعیدن آن آماده کردند. سازمان جهانی کارتاسیس اتحادیه ی مستقل و ورود آن را به جنبش جهانی کارگری تبریک گفت و جهت دهی فکری خود را برای انحراف آن آغاز کرد و خواهان این شد، که اتحادیه بتواند کارگران را به زمینه ای جدید از دموکراسی هدایت کند. ...، هم چنین کنفدراسیون کارگری آمریکا و دیگر اتحادیه های جهانی از جنبش موافق دموکراسی در مصر حمایت کردند و برای مسئولین اتحادیه مستقل مصر نامه نوشتند. امید است که کارگران با چشم داشت به واقعیت های دنیای سرمایه داری و نقش اتحادیه های فعلی، با رفع اشکالات راه درست به سمت جهت دهی آن را به تشکیلاتی ضد سرمایه داری هموار کنند که تنها در این صورت است که منافع طبقه ی کارگر مصر و اکثریت زحمت کشان جامعه تامین خواهد شد."

مسلم است که حتی درون تشکل های زرد نیز کسانی، البته نه در بالای هرم هیرارشیک آن، بلکه در پایه ها وجود دارند که دارای پتانسیل انقلابی هستند؛ که معمولاً در چنین تشکیلاتی سرکوب می شوند، امادر برهه هایی از زمان به جایی می رسند که دیگر نمی توانند روال جاری را ادامه دهند. مثال خیزش انقلابی شورائی کارگران آلمان در سال های 1919 تا 1923

آلمان، دلیلی بر انقلابی بودن ساختار این تشکل ها نیست. در همین رابطه بود، که در مقاله "فدراسیون اتحادیه ای مصر" نوشتیم:

"... سوا از نامی که برای خود برگزیده اند، نکات مثبتی در این بیانیه با منشور دیده می شود که گرچه منشوری کاملاً ضد سرمایه داری نیست، اما با توجه به شرایط موجود، با توجه به جنبش خودبخودی بدون برنامه وبدون خواسته های روشن، گام هایی به پیش است و نشان می دهد که اگر جنبش کارگری پویا باشد و آینده نگر، می تواند به موقع به طور موثر، جهت حرکت های مردمی را به سمت خواسته های اساسی و پایه ای اعلام شده ی خود تغییر دهد. این پویایی به معنی نوشتن صرف مطالبات نیست، بلکه به معنی حضور مداوم در جنبش کارگری و جنبش اجتماعی است. به معنی تلاش برای ایجاد تشکل های ضد سرمایه داری کارگران در همه مراکز کار و تولید است. به معنی پایه ریزی خشت به خشت این بنا است. زمانی می توان چنین ادعائی را مطرح کرد، که مطالبات منشور به مطالبات عمومی و سراسری جامعه تبدیل شود و مردم کوچه بازار خواهان آن باشند. در چنین زمانی می شود از رشد آگاهی عمومی و آگاهی طبقاتی صحبت کرد."

تازه منشور مطالبات پایه ای هم خود به مفهوم مطالبات ضد سرمایه داری مستقیم طبقه کارگر برای الغای کار مزدی نیست. این بیانیه نیز حتی در حد منشور پایه ای طبقه کارگر نیست، و لی به هر حال از مطالبات جاری یا اصولاً از نبود هیچ مطالبه ای - غیر از برکناری مبارک- گامی به جلو بود؛ اما براساس کاراکتر تثبیت شده اتحادیه، به گام های بعدی نینجامید. آن ها بعد از روی کار آمدن مرسى، تقاضایی برای قانونی شدن دادند که که بعضاً موفق و بعضاً ناموفق بود.

نادینه عبدالله، محقق مصری که در موسسه ی "دانش و سیاست" برلین کار می کند و با مراکز تحقیقی دیگر مصری و اروپائی در رابطه با جهان عرب، جنبش کارگری، در مقاله ی "اعتراضات اجتماعی در مصر قبل و بعد از انقلاب" (8) در توضیح خیزش توده ای مصر، معتقد است جنبش اعتراضی دو دهه قبل شروع شد، سپس با اعتصابات شهرک صنعتی محالا و ال کبری که 24 هزار کارگر کارخانه های مختلف در آن شرکت کردند و تا سال 2010 چند بار از یک کارخانه به کارخانه دیگر با اتکا بر هم بستگی کارگری تکرار شد، تداوم یافت. سازمان دهی این اعتصابات بر اعتراضات اجتماعی تاثیر بسیار گذاشت. کارگران اما به دلیل ترس از سوء استفاده سیاسی قرار گرفتن توسط احزاب و گروه های سیاسی، نه به صورت سازمان یافته ی کارگری، بلکه به صورت شهروندان عادی در اعتراضات شرکت می کردند؛ اما وقتی مردم شروع به متفرق شدن از میدان تحریر

کردند، کارگران بخش های مختلف دوباره در سراسر کشور دست به اعتصاب زدند، که اقتصاد کشور را فلج کرد و در تداوم خود به صورت نافرمانی شهروندی در آمد. به این طریق، از درون جنبش کارگری، دوباره اشکال دیگری از اتحادیه بیرون آمد و با کناره گیری مبارک، بدون این که از کارگران پرسیده شود، که چه تصمیمی دارند، از آن ها خواسته شد که به سرکارهای خود برگردند. حتی حرفی هم از به انجام رسیدن مطالبه ی اصلی این حرکت، یعنی عدالت اجتماعی، به میان نیامد. در پایان این نوشته، نادینه عبدالله نیز چون اکثر فعالین اجتماعی، خواهان یک قرارداد جدید اجتماعی برای حفاظت از حقوق سیاسی شهروندان و حقوق اقتصادی کارگران می شود. یک قانون جدید قوی اتحادیه ای در جهت دست یابی به دموکراسی و عدالت اجتماعی. باز هم همان نگاه قدیمی، که مبارزه کارگران را برای حقوق اقتصادی و شهروندان یا گروه های اجتماعی و احزاب را برای حقوق سیاسی می بیند.

Ivesa Luebben (9)، ایفازا لوبین، که آلمانی است، سال ها در مصر زندگی کرده است و برای مجلات مصری هم می نویسد. وی که در مرکز مطالعات خاور نزدیک و میانه ی دانشگاه ماربورگ فعالیت می کند، در مقاله ی "طبقه کارگر مصرستون فقرات انقلاب"، معتقد است که جنبش کارگری در مصر، پیش شرط های انقلاب را فراهم ساخت. اعتصاب 30 هزار کارگر {ارقام متفاوتی در این باره ذکر می شود} در محالا سبب به رسمیت شناخته شدن کمیته های مستقل اعتصاب به عنوان ارگان نمایندگی علایق کارگران شد. مطالبات اجتماعی آن ها، اهداف سیاسی را نشان گرفته بود، که عبارت بودند از درهم شکستن اتوریته ی فدراسیون اتحادیه ای مصر. مطرح کردن حق اعتصاب به عنوان حقوق اساسی بشر، به زیر سؤال بردن سیاست های اقتصادی رژیم و فرو ریختن دیوار ترس که متعاقب آن کمیته هماهنگ کننده جنبش کارگری تشکیل شد، که ماهی یک بار در قاهره اجتماع می کردند. جنبش جوانان و سایر جنبش های مخالف، از جنبش کارگری الهام گرفتند. کمیته ی اعتصاب هم همین طور، که به موج تشکیل اتحادیه های مستقل تبدیل شد. اتحادیه سازی به امری انقلابی تبدیل شد و سازمان های غیر دولتی و نیروهای سیاسی هم وارد کار اتحادیه سازی شدند. اخوان المسلمین هم اتحادیه های دهقانی، ماهی گیران و معلمان مذهبی، پزشکان، داروخانه دارها، مهندسين و وکلا را سازمان داد و کارگران فقیر را با کمک های اجتماعی جذب اتحادیه خود کرد. خلاصه در کار اتحادیه سازی رقابت افتاد. حکومت اخوان به ریاست مرسی، مطالبات کارگران را منافع جزئی نامید و هم راه با لیبرال ها علیه آن شروع به این تبلیغات کرد،

که این مطالبات جزئی مانع مطالبات اجتماعی اند؛ تا بدین وسیله، اکثریت مردم را علیه کارگران جهت دهند. بعد از روی کار آمدن ارتش، قانون ممنوعیت اعتصاب و تظاهرات و تحصن تصویب شد و برایش یک سال زندان و تا نیم میلیون لیره جریمه تعیین شد، پروژه های اصلاحات هم به طور سیستماتیک حذف شد. در سال گرد انقلاب، جوانان فراخوان اعتصاب عمومی دادند؛ اما به غیر از دانش جویان کسی به آن پاسخ مثبت نداد. وی در ضمنی که معتقد است جنبش کارگری ستون فقرات انقلاب است و هیچ جنبش سیاسی ای به اندازه ی آن در کل کشور در جهت شفاف سازی نقش رزیم سابق و مکانیسم کارکردش تلاش نکرد، اما می گوید که سیاست مدارانی که با طبقه ی کارگر هم راه شده بودند، بعد از این که به اهداف خود رسیدند، طبقه کارگر و حقوقش را فراموش کردند. جنبش جوانان شهری هم مطالبات مربوط به تغییرات ساختار سیاسی خود را محدود کرد و مطالبات اجتماعی و مبارزات کاری را در حاشیه ی خواسته هایش قرار داد. در همین رابطه، جمله جالبی از مارکس و انگلس در باره انقلاب وجود دارد که پاسخگوی مساله است:

"اگر انسان به دنبال موفقیت ضد انقلاب جستجو کند، از همه طرف به جواب راحتی می رسد؛ آقای ایکس یا شهروند بورژوازی ایگرگ خلق را فریب داده است ... ، این بحث هیچ شرایطی را توضیح نمی دهد و قابل فهم نمی کند که چگونه این امر اتفاق افتاد، که خلق اجازه داد فریب داده شود."

گذشته از موارد بالا، کوشش هایی برای ترجمه نظرات مطرح شده در رابطه با خیزش توده ای در مصر و تونس انجام گرفت. یکی از نظرات مطرح شده، که در بین ایرانی ها نیز طرفدارانی دارد، "چرخش پسا اسلامی" است، که آصف بیات مطرح می کند. در این نظر، طبقات متخاصم جامعه جایگاهی ندارند، اما وی که از طبقه ی متوسط و طبقه متوسط فقیر ابداعی خودش نام می برد، کارگران را اقشار سنتی کم درآمد می نامد! مساله ی اصلی در خیزش همگانی در این دیدگاه، اقتدارگرایی و ناکارآمدی حکومت و آگاهی مردم و خواست حقوق بشر و ورود باورهای جدید، مثل حقوق زنان، دموکراسی، حقوق اقلیت ها و مبارزه با دیکتاتوری است. وی معتقد است، اسلام مخالفتی با دموکراسی و پیشرفت ندارد و مثال انقلاب 57 ایران، فعال شدن گروه های دانش جوئی، جوانان حامی دموکراسی، حقوق شهروندی، حقوق بشر، برابری جنسیتی، به قدرت رسیدن خاتمی و غیره تاییدی است بر آن! وی معتقد است، که این چرخش پسا اسلامی در ایران و مصر متوقف شد و تنها در ترکیه توانست به خوبی انجام شود.

سلسله مقالاتی در باره ی خیزش توده ای در مصر، در شماره بیست و ششم مجله ی "نگاه" آمده است که خواندنش را برای درک بهتر مساله پیشنهاد می کنم. پریسا نصرآبادی در مقدمه ای جالب، روند شکل گیری و دخالت طبقه ی کارگر مصر در جنبش اعتراضی و اجتماعی مصر را از نظر تاریخی به اختصار شرح می دهد، که جالب است؛ اما در پایان مقدمه، وی بدون این که از قیل چیزی در رابطه با ساختار اتحادیه ها و نقش تاریخی آن ها در سرمایه داری بنویسد، نتیجه می گیرد که: "انکار ناپذیر است که بخشی از مبارزه ی طبقه کارگر، مبارزه ی فوری برای حقوق اقتصادی و صنفی است و آن چه که در این بین تعیین کننده است نه ظرف مبارزه که مظلوف آن، میزان رزمندگی طبقه ی کارگر و پلاتفرم اتحادیه های کارگری و ابزارهای مبارزاتی ای است که در مسیر مبارزه به کار بسته می شود. از طرف دیگر، شواهد و فاکت های متعددی وجود دارد که کارگران مصر فقط شکل اتحادیه ای را برای مبارزه برنگزیده اند. ... هم اکنون نیز مبارزات شان در اشکال مختلفی جاری است، اما نمی توان در این امر نیز تردید کرد، که اتحادیه های کارگری، فی الحال توده ای ترین ظرف هایی هستند که با میانجی گری آن ها، طبقه ی کارگر مصر می تواند آتوریت های طبقاتی اش را اعمال کرده و مطالبات اش را پی بگیرد." مسلم است که کسی نمی تواند تردیدی در مبارزات کارگران برای مطالبات فوری داشته باشد، اما باید پرسید در کجای دنیا تاکنون اتحادیه های کارگری به فکر اعمال اتوریت های طبقاتی بوده اند. اعمال اتوریت های طبقاتی تنها با پیروزی بر سرمایه داری در یک مبارزه ضد سرمایه داری امکان پذیر است و توده ای ترین اتحادیه ها، به طور مثال در آلمان که یازده میلیون کارگر را زیر سقف خود جمع کرده اند. بزرگ ترین هنرشان تنها بالا بردن 2 تا 3 درصدی دست مزد ها در هر دوسال یک بار بوده است. افزایش دستمزدها یا امتیازات دیگری که برای طفره رفتن از دست مزد رسمی بالاتر به کار می رود، چنان که مارکس توضیح می دهد، در وابستگی کارگران مزدور تغییری ایجاد نمی کند: "در واقع ترقی بهای کار در نتیجه ی انباشت سرمایه، فقط به این معناست که طول و عرض و حجم زنجیر طلایی ای که کارگر مزدور خود برای خویشتن ساخته است، امکان می دهد که زنجیر مزبور نرم تر کشیده شود". موارد نادری که اتحادیه هایی با نام اتحادیه مستقل توانستند واقعا منافع کارگران عضو خود را پیش ببرند، هیچ گاه مورد استقبال سازمان جهانی کار و غیره قرار نگرفتند و آن ها نیز در گذر زمان به روزمرگی افتادند و به شکل سنتی اتحادیه نزدیک یا در آن ادغام شدند. و آیا اشکال دیگر مبارزه ی کارگری ارزش بازگویی

نداشتند و آیا نمی توانستند تجربه ای متفاوت از سیستم اتحادیه ای را به کارگران دیگر نقاط جهان معرفی کنند؟!

نتیجه گیری:

همان گونه که اکثریت کسانی که در رابطه با مسائل مصر دست به قلم بردند و تاکید کردند - به جز تعدادی اندک، که اصولاً نه توده های کارگر و زحمت کش، بلکه تنها اسلام، سازمان های غیردولتی یا ان. جی. او. ها و جامعه ی مدنی و تنها کوشش برای دموکراسی را دیدند و تمام مساله برای شان صرفاً تغییر حاکمان و جا به جایی افراد بود- اهمیت نقش طبقه ی کارگر در آماده سازی پیش شرط ها و سپس تداوم مبارزه توسط آن ها، پس از فروکش کردن مبارزه توده ای را نمی شود ندیده گرفت. اصولاً مگر می شود در دوران سرمایه داری مبارزه ای صورت گیرد و کارگران در آن غایب باشند؟! نقش کارگران در فراتر بردن مبارزه از سطح افراد چنان روشن بود، که هم رژیم سرکوب گر سرمایه داری و هم مخالفان رژیم حاکم سعی در خنثی کردن آن ها داشتند. رژیم با حمله و سرکوب، و مخالفان با استحاله آن ها در جمع بدون خصلت طبقاتی. مونا التهای می نویسد:

"جنبش های اعتراضی فهمیدند، که ارتباط با کارگران نه فقط بی معنی است، بلکه خیلی هم زیان آور است؛ چون که با وجود آن ها رژیم دست به سرکوب خواهد زد. جنبش کارگری از تماس با هر نیروی مخالف سیاسی امتناع می کرد. هر کوششی را برای سیاسی کردن تقاضا ها رد می کرد. می گفتند برای ما مهم نیست مبارک می رود یا می ماند. مهم برای ما افزایش دستمزدهاست. ... ؛ می گفتند نیروهای مخالف می خواهند از اعتصابات آن ها سود ببرند و با قرار دادن آن زیر پوشش تظاهرات سیاسی به علایق گروه های مخالف خدمت کنند نه کارگران".

این موضع گیری از دو جهت می تواند مورد توجه قرار گیرد؛ اول از جهت درست بودن این برداشت براساس تجربه های تاریخی بی شمار، که از کارگران سوء استفاده ی سیاسی به عمل آمده است. روشن ترین این واقعیت، توسط بورژوازی در همان آغاز کارش علیه فئودالیسم به وقوع پیوست؛ در انقلاب فرانسه؛ در انقلابات 1948 اروپا؛ در دو جنگ جهانی؛ در شیلی؛ در انگلیس، در آلمان؛ در ایران؛ در مصر و در تمام جهان سرمایه داری فعلی؛ دوم؛ از جهت ضعف جنبش کارگری، که خود برنامه ای برای جهت دهی به مبارزه ی توده ای نداشت. و البته این مساله ای تعجب برانگیز نیست. ضعف جنبش کارگری نه محدود به مصر و نه محدود به این دوران است. دیرگاهی که دیگر طبقه ی کارگر جهانی وظیفه ی اصلی اش یعنی،

"ایجاد جامعه ای به جای جامعه کهن(سرمایه داری یا جامعه موجود)، اجتماعی از افراد، فراهم آورد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان باشد" را فراموش کرده است. باید گفت مبارزه ی طبقاتی برای الغای کارمزدی و برچیدن بساط سرمایه داری، قرنیه است که مسکوت مانده است. از اولین یورش کارگران به بنیان سرمایه، با تشکیل انترناسیونال اول 1864، سرمایه همه ی هم و غم خود را به کار گرفت تا با رخنه از دورن در صف متحد کارگران، آن ها را به تدریج فرسوده، تکه تکه و در نهایت بی خاصیت سازد. این ترفند بعد از مرگ انگلس، توسط سوسیال دموکراسی که از ادعای سوسیالیست و کمونیست و شاگرد مارکس و انگلس بودن پایین نمی آمد، به بار نشست. اتحادیه ها که در آغاز می خواستند "مدرسه ی سوسیالیسم" باشند به عصای دست سوسیال دموکراسی برای این دگردیسی تبدیل شدند. با بسته شدن دست کارگران در زنجیر اتحادیه ها، زنجیری که کارگران می خواستند بگسلند و پاره کنند و رها شوند، محکم تر شد. خوشبختانه اما اتحادیه ها نتوانستند همه کارگران از میلیاردها کارگری را که سرمایه در مسیر انکشاف جهانی خود در سرتاسر جهان ایجاد کرده به خود جلب کنند. تنها شمار میلیونی ای از کارگران در اتحادیه ها گرد آمده اند، که بخشی از آن ها کسانی اند که از دید رفرمیستی که مشکل اتحادیه را فقط مشکل بوروکراسی تشکیلاتی و نه مشکل ساختاری می ببیند و فکر می کنند با عضویت در اتحادیه می توانند آن را از درون تغییر دهند. در مقابل، اکثریت عظیمی از کارگران وجود دارند که تا کنون تشکیلی نداشته اند و با شرایط اختناق در جامعه و ضعف خود جنبش کارگری نتوانسته اند به خود سازمان دهی بپردازند. چه این اکثریت میلیاردی، و چه آن ها که پایه های خاموش و دنباله رو اتحادیه ها را تشکیل می دهند، از بی عدالتی ای که سراسر زندگی آن ها را تباه ساخته، مملو از خشم و قهر نسبت به سرمایه اند؛ زیرا به خوبی رابطه ی اجتماعی ای را که به سرمایه ختم می شود و با رشد خود از هستی و جان آن ها می کاهد، به خوبی می شناسند. حتی اگر سرمایه مارکس را نخوانده باشند، از تجربه عملی در زندگی خود تا حدودی می دانند که سرمایه چگونه سرمایه می شود. چگونه با خاصیت گلوله برفی، بزرگ و بزرگ تر می شود و آن ها را زیر پای خود له می کند. آن ها به طور عکس العملی، خشم و نفرت را در سلول به سلول وجود خود می پرورانند. اگر چه امروز بنا به دلایلی که گفتیم خاموش اند، اما بشکه های باروت اند و در انتظار جرقه ای. سرمایه اما این را خوب می داند و از انفجار آن که هستی اش را درو خواهد کرد، در وحشت است. به همین سبب، همواره در برنامه ریزی برای خنثی کردن آن قبل از انفجار است. و برای

خواباندن این خشم از ابزارهای مختلف سود می جوید. البته تا زمانی که این خشم به آگاهی طبقاتی بدل نشود، می تواند قابل کنترل باشد؛ زمانی با تشکیل دولت های رفاه، زمانی با سهیم کردن کارگران در سود کارخانه، زمانی با هدیه ی اندک سهامی از کارخانه و ایجاد احساس مالکیت در کارگران؛ زمانی با حق شکست رکورد تولید، و در کشورهایی که بتواند از ابزار تحمیق و سرکوب دینی استفاده کند، سعی در کنترل و خواباندن خشم کارگران می کنند، که مصر ازین جمله است. سرمایه بخشی از فقیر ترین کارگران را با کمک های مزورانه ی خود به سربازان لشکر پیاده ی سرمایه تبدیل کرده است. اما در سیاست عملی آن ها، وقتی که به قدرت می رسند، کارگران متوجه می شوند که چگونه به بازی گرفته شده اند. طبقه کارگر مصر نیز چون طبقه کارگر سایر کشورها باید بار دیگر تاریخ خود را مرور کند. از شکست هایش بیاموزد و از دستاوردهایش نیرو بگیرد. تجربیات طبقه ی کارگر جهانی را از نزدیک به دور و از منطقه به سایر نقاط جهان مرور کند و درس آموزی کند و نیرو بگیرد. بی شک آینده در انتظار طبقه ی کارگر است، طبقه ی کارگر آگاه، متحد و مصمم.

طبقه کارگر باید همان گونه که سرمایه داری سعی می کند در همه ی عرصه های کار استثمارگرانه اش خود را به بهترین سطح توانائی برساند، از همه ی ابزارهای موجود برای دستیابی به سطح بالای توانائی خود استفاده کند تا بتواند قادر به برچیدن رابطه ی کالائی نیروی کار و درهم شکستن ماشین سرکوب دولت سرمایه داری شود. توانائی ای که علاوه بر ابزار مادی، بتواند همه ی ابزار غیر مادی تفوق سرمایه داری یعنی همه ی روبنای در خدمت آن، از عرف و عادات و اخلاق و باورهای خرافی مذهبی، باورهای خدعه آمیز رفرمیستی، باورهای خود حقیر بینی و یاس، را بی حاصل کند. با دشمن باید با سلاح دشمن مقابله کرد. اگر دشمن علم را به خدمت می گیرد، اگر دشمن کار استثمار را سازمان دهی می کند تا به بهترین نتیجه برسد. اگر دشمن ارگان های تشکیلاتی خود را به طور محلی و منطقه ای و جهانی سامان می دهد. اگر دشمن از آگاهی طبقاتی طبقه خود حرکت می کند تا منافع طبقاتی خود را پاسداری کند و در این راه همبستگی طبقاتی را اگر لازم باشد ملحوظ می دارد؛ طبقه ی کارگر هم برای براندازی همه ی این کوشش های مذبوحانه و خدعه گرانه ی طبقه ی سرمایه دار باید سازمان یافته تر، آگاه تر، همبسته تر از نظر طبقاتی، از دید منافع طبقه کارگر برای لغو رابطه ی خرید و فروش نیروی کار وارد کار و زار شود. باید دشمن را در همه ی اجزا و کل هستی تاریخی اش، از گذشته تا حال اش، به خوبی بشناسد. باید از آموزه های فکری و فرهنگی و سیاسی اجتماعی آنان، که به

عنوان آموزه های طبقه ی حاکم در وجودش تنیده شده و به ذهنش القا شده، رها شود. باید همه ی کوشش های تا کنونی طبقه ی سرمایه دار را در انحراف جنبش کارگری از وظیفه ی محوری اش، یعنی اتحاد برای لغو کار مزدی که انترناسیونال اول آن را فریاد کرد، خنثی کند تا بتواند در مسیر ایجاد جامعه ای آزاد و رها حرکت کند. باید از خط قرمزی، که رفرمیست ها برایش با مبارزه ی صنفی و اتحادیه ای برای تشکل یابی و سازمان دهی کشیده اند تا خود به عنوان رهبران فکری، احزاب کمونیستی بسازند که با آن ها پا بر شانه های طبقه ی کارگر برای صعود بگذارند، فراتر روند، تا خود سازندگان فردای خود شوند. گرچه طبقه ی کارگر در مبارزات تا کنونی اش به دلایل بالا موفق نبوده است و از مبارزه برای لغو رابطه ی خرید و فروش نیروی کار فرسنگ ها فاصله داشته، اما باید خود را از دام یاس رفرمیسم به قدرت خود رها سازد و به خود بباوراند که برخلاف لاف و گزاف های سرمایه و خدم و حشم راست و چپ شان، سرمایه داری جاودانه و شکست ناپذیر نیست. بحران های بی پایان و پیاپی اش، که از تناقضات ذاتی اش ریشه می گیرد و به ویژه در دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم نفش را بریده است و سرمایه داری را به تلاش های مذبحخانه واداشته، نشان می دهد که این بیمار را شفائی نیست. طبقه کارگر باید به قدرت جمعیت چند میلیاردی خود در فشردن گلوی سرمایه و قطع شاهرگ حیاتی آن بیندیشد. به قدرت فکری و علمی عملی خود در تعامل با پیشرفته ترین ماشین آلات؛ به قدرت نوآوری خود در تولید همه ی نعمات موجود و در قدرت خود در خواباندن همه آن ها در بین الملل همبستگی؛ بر قدرت خود در نمایندگی برای بهبود زندگی همه ی آحاد جمعیت جهان. آری همه این کارها و اعمال در قدرت اوست، اگر مبارزه بزرگ اش برای امحا سرمایه داری و انداختن طرحی نو با آموزه های کمونیسم، برای امحای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و محصولات اجتماعی را در هیاهوی شادی برای درصد ناچیزی افزایش دست مزد فراموش نکند و دومی را در خدمت اولی به پیش ببرد. سازمان یابی شورائی - یا شاید اسم جدیدی برایش پیدا شود- ضد کارمزدی را در همه سطوح و سراسری سامان دهد و در مقابل نظم سرمایه، به عنوان تنها آلترناتیو بایستد. طبقه ی کارگر مصر را نیز گریزی ازین وظیفه نیست و باید خود را گام به گام برای آن آماده سازد.

منابع:

- 1- مارکس، ایندولوژی آلمانی
- 2- علیه کار مزدی؛ جلد 2؛ 1385 تهران
جنبش اتحادیه ای در آلمان؛ فریده ثابتی؛ صفحه 369-372
- 3- SlavojZizek; guardian.co.ukWhy fear the
Arab revolutionary spirit?;
- 4- Der europäische 'Säkularisierung
'Sonderweg in suche Religion
Hartmut Lehmann
- 5- مارکس؛ در باره مساله یهود
ww.solidarity-us.org
- 6- همه این مقالات در سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری(سابق) و
هم سایت سیمای سوسیالیسم درج شده بود.
- 7- AFA(Alternative Arab Forum for
Alternative Studies
- 8- IVESA Luebben'WSW.org

ایران و جنبش کارگری دو دهه آغاز قرن 21

در دو دهه آغازین قرن بیستم، همواره اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایران، بدتر شد. تورم دو رقمی گاه تا 40٪، زندگی کارگران و توده های مردم زحمتکش را هدف حملات مداوم خود قرار داد. بار تورم اما بر شانه های کارگران سنگینی می کرد. بسته شدن هزاران کارگاه و کارخانه، کفه ی ارتش بیکاران را سنگین می کرد و رقابت را در جهت فشار بیش تر در کاهش دستمزدها افزایش می داد. وجود یک جمعیت جوان اعم از تحصیل کرده دانشگاهی یا غیر آن، که هر سال در ابعاد وسیع (طبق آمار رسمی سالانه 750.000 نفر) به بازار کار وارد می شدند، حجم ارتش بیکاران را می افزود و همه جا تاثیر خود را به جا می گذاشت. عرضه ی نیروی کار بیش از تقاضا، دست کارفرماها را برای استثمار وحشیانه تر باز می کرد، و سطح دستمزدها را پایین می کشید. این امر به ویژه در مورد نیروی کار زنان شدیدتر از مردان بود و گاه از نصف حداقل دستمزد رسمی که خود به قولی دستمزد گرسنگی بود، هم پایین تر قرار داشت، به نحوی که تعدادی از زنان کارگر تک سرپرست را حتی به خود فروشی واداشت تا بتوانند مخارج زندگی خانواده را تامین کنند.

سرمایه داران بحران و تحریم را وسیله قرار دادند، تا شانه از پرداخت دستمزد کارگران، که چرخ تولید را می گردانند خالی کنند. در همین رابطه هر روز شاهد اعتصابات کارگری به دلایل مختلف بودیم: یا برای پرداخت دستمزدهای معوقه؛ که بین یک ماه تا یک سال بود. یا مطالباتی در زمینه ی جذب کارگران قرار داد موقت و پیمانی مثلاً در بخش آموزش، یا افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار مثل اعتصاب پرستاران و صنعت اتومبیل سازی، یا اعتراض به دستگیری همکاران در بخش های دولتی و خصوصی مثل اعتصاب در معدن چادرملو و بافق یا ایران خودرو. صنایع اتومبیل سازی همواره در کار بود، اما تولیداتی با کیفیت پایین و قیمت بالا، که همواره انتقاد و اعتراض مردم مصرف کننده را برانگیخته است تا حدی که به کمپین تحریم خرید خودروی صفر ایران خودرو و سایپا انجامید و در نیمه دوم سال 94 به نقطه ی اوج خود رسید و رکود تولید را به همراه آورد، که دولت در حمایت از آن، طرح وام 25 میلیون تومانی برای خرید اتومبیل با بهره ی 16 درصد را پیش کشید. این طرح سبب بیش از 100.000 تقاضای دریافت وام در یک هفته برای خرید اتومبیل شد. این سیاست گذشته از این که موجب یک سود 2 درصدی بادآورده برای بانک ها شد، به احتمال زیاد مثل جریان سکه ها و غیره به بازار سیاه اتومبیل و خرید و فروش های

صوری خودرو منجر خواهد شد، تا بشود از وام برای کارهای دیگر استفاده کرد، که تزریق این پول، خود می تواند به گسترش تورم منجر شود. با وجودی که بیش از 5 دهه از ایجاد این صنعت در ایران می گذرد، کیفیت اتومبیل های ساخت ایران از همه جهات، موتور، بدنه و اجزا و دیزاین بسیار پایین است و مصرف کنندگان اتومبیل های داخلی ناراضی اند. مالکیت 40% این صنعت در دو تولید کننده بزرگ یعنی ایران خود رو و سایپا در اختیار دولت بود که با فروش بخشی از سهام در سال 2008، فعلا به 20% رسیده است. اگر صنعت اتومبیل سازی ایران را با کره جنوبی که تقریبا هم سن و سال اند و هر دو در دهه 1960 ایجاد شده اند مقایسه کنیم متوجه این فقر کیفیت خواهیم شد.

در این دوده، کارگران اتومبیل سازی در ضمنی که مبارزات گاه موفقی را هم داشتند، خسارات زیادی را متحمل شدند. گذشته از افسردگی و خودکشی ناشی از فشارها که در میان کارگران بخش های مختلف دیده می شود، کارگران در اثر سوانحی که در صورت وجود امکانات ایمنی، اجتناب پذیر بود، جان خود را از دست دادند. اعتراضات و تظاهرات متعاقب آن ها هم، نتوانست با وجود همه ی قول ها شرایط را به طور بنیادی تغییر دهد و باز هم سوانح تکرار شدند. با وجود همه ی این ها باز هم کارگران این صنعت به ویژه ایران خودرو، تجربه ی مبارزات خوبی را در در تاریخ دو دهه جاری ثبت کرده اند. حمایت بخشی از آن ها از کارگران اعتصابی سایر صنایع و حمایت از کارگران اخراجی خودی و مطالبات موفقی در زمینه ی بهبود شرایط کار و دست مزد، از جمله موارد ارزش مندی است که باید به عنوان نمونه مورد توجه سایر کارگران قرار گیرد و دنبال شود. گرچه این جا هم با توهم به وعده و وعید مسئولین روبرو هستیم. هم چنین با غلبه ی توهمات و باورهای مذهبی درمسائلی که هیچ ارتباطی به هم ندارند مثل حرکت اعتراضی درتشیع جنازه کارگرانی که در محل کارخانه کشته شدند، یکباره تبدیل به یا حسین یا حسین و از بار مبارزاتی اعتراضی خالی شد.

در این دو دهه شرایط زندگی کارگران به طور مداوم بدتر و بدتر شد؛ به نحوی که حتی ربیعی وزیر کار هم در مرداد 93 تایید می کند که از سال 1338 تا کنون، هیچ گاه شرایط اقتصادی به بدی سال های 91 و 92 نبوده است. سال های متعاقب این دو سال تا امروز که در چارک سوم سال 1394 هستیم، گشایشی در زندگی توده ها ی کارگر ایجاد نشده است. درایران بیش از 10 میلیون نفر با درآمد روزانه ی معادل یا کم تر از 1.25 دلار زندگی می کنند (گزارش بانک جهانی 2010). علاوه براین 4.5 میلیون نفر دیگر هم

هستند که روزانه نیم دلار درآمد دارند. (گزارش بانگ جهانی در باره ایران اکتبر 2014)

خصوصی سازی ها که از سال 1362 در دولت موسوی، مطرح شد، به علت مشغولیت مسئولین در جنگ، اما نتوانست به اجرا درآید. بعد از جنگ دوباره این مساله، در سرلوحه ی کار دولت سازندگی رفسنجانی قرار گرفت و در برنامه پنج ساله اول (72/1361)، آمد و در سال 1368 به مرحله اجرا گذاشته شد؛ گرچه برای کارگران فرقی نمی کند که توسط چه کسانی؛ دولت سرمایه داری یا سرمایه دار خصوصی استثمار شوند. بخش عمده ی درآمد ایران به ویژه درآمد نفتی؛ گذشته از فساد مالی، صرف نظامی گری می شود. 5.5% درآمد ناخالص داخلی، در امور دفاعی مصرف می شود که از نظر درصد بودجه ای در مقام هفتم جهان قرار دارد، اما از نظر کیفیت زندگی، مردم ایران در رتبه ی 150، از 189 کشور جهان قرار گرفته اند (2010). سوبسیدهای مربوط به انرژی و مواد مصرفی در سال 2007-2008، حذف شدند. امنیت شغلی با رونق گرفتن قرار دادهای موقت کار و قراردادهای سفید امضا، هرچه بیش تر در معرض خطر قرار گرفت. کارگران ثابتی که 10 سال و بیش تر نیز کار کرده اند مستثنی نیستند. هر وقت کارفرما مایل باشد، کارگر را اخراج می کند. اخراج ها در آغاز به بهانه جنگ بود، بعد به بهانه تحریم و کاهش سود و ضرر و زیان ادامه یافت. به کارگران اخراجی هیچ حق و حقوقی تعلق نمی گیرد. به عنوان نمونه محسن کارگر جوانی که در شرکت زرین سوله در شهرک صنعتی آمل کار می کرد، وقتی اول ماه به سرکار رفت، به او گفته شد که دیگر شاغل این جا نیست. به او گفته شد که ترا شرکت کاریابی به این مدت در اختیار ما قرار داده بود در حالی که این کارگر مدعی است، مستقیم از طریق خود کارفرما به کار گمارده شده بود. به همین سادگی زندگی یک خانواده کارگری با یک تصمیم به بازی گرفته شد. در مواردی این کار منجر به خودکشی و مرگ کارگر شد مثل خودکشی دسته جمعی کارگران بیکار شده ی معدن طلای آق قلعه یا خودکشی کارگر قدیمی داروپخش در اثر استیصال از عدم پذیرش تقاضای وام او توسط مدیر عامل. در همین شرکت زرین سوله که با دو شرکت دختر مجموعاً بیش از 400 کارگر و کارکن دارد، کارگران در پایان هر سال باز خرید می شوند و دوباره با حداقل دست مزد سال جاری به استخدام در می آیند یعنی کارگر همواره همان حداقل دست مزد را دریافت می کند و هیچ اضافه دست مزد سالانه، و یا افزایش دست مزد مربوط به سنوات خدمت داده نمی شود. بنا براین وقتی کارگری اخراج می شود یا به بازنشستگی می رسد، که طبق ماده ی 41 قانون کار، باید به تعداد

سنوات خدمت ضربدر آخرین دست مزد به آن ها پول داده شود، ازین دریافت خبری نیست. این وضعیت نه استثنا که تقریباً در اکثریت مراکز کار اعم از تولیدی و خدماتی در بخش خصوصی امری رایج است. به هر کجای پیکر جنبش کارگری ایران دست بزنی، فریاد درد به هوا می رود. نقطه ای در این پیکر نیست که طعمه ی آتش بیداد سرمایه نباشد. صنعت نساجی به عنوان اولین صنعت بعد از نفت با حدود یک قرن سابقه، با واردات بی رویه از طریق تجار وابسته به زنجیره قدرت و یا فروش آن به بخش خصوصی، تعطیل و تغییر کاربری زمین و فروش آن، مرگ آمیز از شمال تا جنوب سرکوب شده است. ماشین آلات آن از فرط کهنگی و فرسودگی لانه ی مورخانه شده اند. کارگرانش این جا و آن جا، در خیابان، جلوی فرمانداری ها و استانداری ها، جلوی دفتر کارخانه یا نماینده مجلس یا اداره کار، به اعتراض ایستاده اند و همه بی حاصل یا در حد دریافت یک ماه دست مزد.

کشاورزی و صنایع مربوط به آن هم به قهقرا رفته یا مسکوت مانده است. برای دولت و سرمایه داران واردات محصولات کشاورزی نسبت به سرمایه گذاری و دادن سوبسید و خدمات به کشاورزان سود آور تر و زود بازده تر است. و این یعنی مشارکت در تصاحب ارزش اضافی ایجاد شده توسط کارگران کشاورزی سایر کشورها. به همین دلیل کشاورزان به ویژه در شمال ایران، یا مجبور به فروش زمین های کشاورزی شدند یا با گسترش زمین خواری، از طریق اجازه ی تغییر کاربری زمین های کشاورزی، با فروش آن به شهر ها کوچ کردند، و کشتزارها به ویلا زارها و مناطق مسکونی تفریحی سرمایه داران و افراد مرفه تبدیل شدند. کشاورزان بعد از مدتی با تلف کردن و تمام شدن پول حاصل از فروش زمین های کشاورزی، به خیل بیکاران، جویندگان کار و کارگران مهاجر تبدیل شدند.

صنعت پوشاک کماکان می گردد، اما به لطف قوانین ضد کارگری، کارگرانش که اکثریت شان را زنان تشکیل می دهد، بی شرمانه تر، استثمار می شوند. از حقوق کار محروم اند. نه تنها حق عائله مندی به آن ها تعلق نمی گیرد، بلکه بار همه مخارج کودک از مهد و کودکستان، هزینه ی تغذیه و حمل و نقل به محل نگهداری همه و همه با خود کارگر است و کارفرما چیزی از آن را تقبل نمی کند. سطح دست مزد در این بخش آن چنان پایین و سطح سوء استفاده یا امکان سوء استفاده آن قدر بالا است، که کارگران به ویژه زنان کارگر جوان، در محل کار حتی آرامش ذهنی هم ندارد، یا باید به آن تسلیم شوند.

کارگران بخش خدمات هم وضعیت بهتری ندارند. در این بین فروشندگان مغازه ها و فروشگاه ها، منشی های دفاتر وکلا و مطب ها و کلینیک های پزشکان، کارکنان کارگاه های کوچک و غیره، با دستمزدهایی مشغول به کارند، که گاه هزینه ی حمل و نقل به محل کار، و خورد و خوراک در محل کار را تأمین نمی کند و کارگران جوان آن، همواره سربار و وابسته به خانواده باقی می مانند.

در یک مطلب کوتاه یا یک مقاله نمی شود به طور اساسی، هریک از این بخش ها و وضعیت کارگران در آن را توضیح داد و به بررسی دقیق پرداخت. به همین سبب بهتر دیدیم به عنوان نمونه یک بخش یا یک صنعت را مورد توجه بیش تر قرار دهیم. با این دید زون تجارت آزاد و در این زون منطقه ی عسلویه را انتخاب کرده ام.

عسلویه

"ایران مرکز ثقل انرژی منطقه است"- بیژن زنگنه وزیر نفت عسلویه یک منطقه ی آزاد تجاری- اقتصادی است که سنگ بنای آن در سال 1375 گذاشته شد. از نظر جغرافیائی در محدوده ی شهرستان کنگان در جنوب شرقی استان بوشهر قرار دارد. در سال 1377 طبق مصوبه ی شورای عالی مناطق آزاد تجاری صنعتی، بهره برداری از منابع نفت و گاز حوزه ی پارس جنوبی که به وسعت 30.000 هکتار است، به سازمان منطقه ی ویژه ی اقتصادی انرژی پارس سپرده شد.

این سازمان، به نمایندگی از وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران، وظیفه ی اداره و راهبری حوزه ی عملیاتی پارس جنوبی، پارس کنگان و پارس شمالی را به عهده دارد. طبق اطلاعات ارائه شده توسط سازمان، فعالیت اصلی آن عبارت است از: تعریف و تصویب یعنی طراحی، اجرا، بهره برداری و نگهداری، ایجاد و احداث زیر ساخت های عمومی. همان گونه که آمد این سازمان سه منطقه: پارس یک یا پارس جنوبی به مساحت 14.000 هکتار، پارس دو یا کنگان به مساحت 16.000 هکتار و پارس سه یا شمالی به مساحت 16.000 هکتار؛ در مجموع 46.000 هکتار را زیر پوشش دارد.

هدف توسعه ی بزرگ ترین میدان گازی جهان (پارس جنوبی) و هم چنین پنج میدان گازی دیگر یعنی میدان گازی گلشن، فردوس، مند، پارس شمالی و فرزاد است. میدان مشترک پارس جنوبی در خلیج فارس در محدوده ی مشترک ایران و قطر قرار دارد که مساحت آن 9700 کیلومتر است. از

این مقدار 3700 کیلومتر در محدوده ی آبی ایران و 6000 کیلومتر در محدوده ی آبی قطر قرار دارد. حجم گاز این منطقه، معادل 230 میلیارد بشکه نفت خام است. بخش ایرانی شامل 3.13 تریلیون متر مکعب گاز و 19 میلیارد بشکه میعانات گازی است، که 50% ذخایر گازی ایران را تشکیل می دهد که معادل 8% ذخایر گاز جهان است. عملیات توسعه چنان با سرعت انجام می گیرد که روز به روز قابل دیدن است؛ به نحوی که در 5 مرداد 1394 مسعود حسنی مدیر عامل شرکت گاز جنوبی اعلام کرد که تولید روزانه ی میعانات گازی در مجتمع پارس جنوبی 500.000 بشکه در روز است که ارزش این مخزن با همین مقدار تولید معادل 240 سال، تولید نفت خام است. تنها نزدیک به دوماه بعد در 26 شهریور 94 افزایش آن به 650.000 بشکه در روز اعلام شد. (عیار آنلاین).

شرکت های تابعه آن عبارت اند از:

الف- شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی؛ یکی از شرکت های فرعی شرکت ملی گاز ایران است. یک شرکت سهامی خاص با علامت اختصاری (SPGC) که در 28 مهر ماه 1377 تاسیس شد و مسئولیت بهره برداری از تاسیسات خشکی فاز یک تا ده پارس جنوبی را به عهده دارد. پنج پالایشگاه میدان گازی پارس جنوبی یعنی پالایشگاه اول در فاز یک، پالایشگاه دوم در فازهای 2 و 3، پالایشگاه سوم در فازهای 4 و 5، پالایشگاه چهارم در فازهای 6 و 7 و 8، پالایشگاه پنجم در فازهای 9 و 10 زیر پوشش آن قرار دارد. فازهای یک تا دهم طی دوران حکومت دولت های هشتم و نهم (خاتمی و احمدی نژاد) به بهره برداری رسید. در مجموع 14 پالایشگاه در 24 فاز وجود دارد، که به تدریج از سال 1376 تا 1389 در محدوده ی پارس یک و دو و سه فعال شده اند. در کنار پالایشگاه ها دو نیروگاه گازی مپنا در بیدخون و مبین در منطقه ی جم برای تامین برق مصرفی پالایشگاه ها و هم چنین سکوها ی دریایی برای تسهیل امر صادرات و واردات ایجاد شده اند.

ب- شرکت نفت و گاز پارس با علامت اختصاری (POGC) که زیر مجموعه ی شرکت ملی نفت ایران است و در دی ماه 1377 تاسیس شد. این شرکت مسئول توسعه ی کلیه فازهای مجتمع گاز پارس جنوبی و شمالی، گلشن، فردوسی و لایه نفتی پارس جنوبی در خلیج فارس است. گذشته از میدان گاز داخلی، میدان گازی عظیم رهام، در دریای شمال در ابردین اسکاتلند در مالکیت مشترک شرکت ملی نفت ایران و بریتیش

پترولیوم است. آیا شرایط کار در ابردین و عسلویه با هم قابل مقایسه اند؟
گرچه در آن جا هم و اصولا در کل نظام سرمایه داری، اصل برا استثمار
نیروی کار برای کسب هر چه بیش تر ارزش اضافی یا به بیان خودشان
ارزش افزوده است.

با این اطلاعات ویژه مربوط به کارآکتر عسلویه، می توانیم وارد بخش
اصلی آن که مورد توجه ماست، یعنی بخش نیروی انسانی و در آن بخش مهم
کارگری شویم، تا ببینیم این نعمت طبیعی که باید به همه ی مردم ایران تعلق
داشته داشته باشد، چگونه و تحت چه شرایطی استحصال می شود. کارگران
شاغل در آن چه نصیبی می برند و شرایط زندگی و کار شان چگونه است. -
البته بیان این نکته که ثروت های عمومی و اصولا کل ثروت اجتماعی
متعلق به عموم است، در نظام سرمایه داری طنز به نظر می رسد زیرا در
این نظام همه ی مواهب و نعمات اعم از طبیعی و اجتماعی در خدمت
سرمایه است. نصیب توده های مردم از آن، تبدیل شدن شان به نیروی کار
برای ایجاد ارزش اضافی، تبدیل پول به سرمایه، ایجاد سرمایه الحاقی، بر
دوش گرفتن ریخت و پاش های مصرف سرمایه داران و خانواده ی آن ها، بر
دوش گرفتن مخارج ماشین سرکوب سرمایه اعم از نیروهای نظامی و
انتظامی و امنیتی و شبه نظامی و مخارج دولت، از طریق بخشی از همین
ارزش اضافی تولید شده ، که سرمایه دار به عنوان مالیات به دولت می
پردازد تامین می شود. اما بخش عمده درآمد دولت از دریافت مالیات مستقیم
و غیر مستقیم از دست مزد و مخارج زندگی خود کارگران تامین می شود.
بر اساس این اطلاعات عسلویه زیر پوشش شرکت ملی نفت و شرکت ملی
گاز ایران قرار دارد. بنابراین کارگران باید طبق قوانین و معیارهای این دو
شرکت کار کنند. اما در هیچ کدام از سایت های مربوطه و منابع رسمی که
از طریق اینترنت قابل دستیابی است هیچ گونه اطلاعاتی راجع به کارگران
ارائه نشده است گویی که این تاسیسات عظیم خود بخود و حتما چنان که ادعا
می کنند با امدادهای غیبی می گردد.

"برنامه ریزی، آموزش، ایجاد انگیزه، ارائه ی خدمات به کارکنان، ایجاد
شادی و نشاط را در کارکنان از مهم ترین وظایف مدیریت توسعه ی انسانی
برشمرده". - عراقی مدیر عامل شرکت ملی گاز
برنامه وزارت نفت دولت تدبیر و امید. فصل سوم ، راهبردهای پیشنهادی،

3.3:

" 21- تعهد به توسعه ی پایدار و رعایت معیارهای زیست محیطی"

"27- رعایت عدالت در نظام پرداخت و جبران خدمات کارکنان با تاکید بر عملکرد، با توجه به وضعیت نظام های پرداخت در شرکت های مشابه نفتی جهان"، 3.3

"4-6- ارتقا سلامت اداری در صنعت نفت"

"استقبال از نظارت همگانی"

همه جملات شیرین و کلمات قصار بالا؛ چه آن ها که توسط مسئولین بیان می شوند، و چه آن ها، که برنامه ی دولت را مزین می کنند، وقتی در مواجهه با کارگران قرار می گیرند، واژگونه می شوند، به ضد خود بدل می گردند و هموار کننده ی مسیر استثمار می شوند. در مطالب پی آیند خواهیم دید که ایجاد شادی و نشاط، رعایت عدالت در نظام پرداخت در هماهنگی با نظام پرداخت جهانی در همین صنعت، سلامت اداری و نظارت همگانی چیست و چگونه اعمال می شود. چگونه از خدمات کارکنان قدرانی می شود و با محیط زیست چه برخوردی می شود.

شروع کار در این منطقه که می بایستی به یک قطب اقتصادی تبدیل شود به سال 1375 بر می گردد، که همان آغاز به کار آماده سازی میدان گازی پارس جنوبی بود. آغاز عملیات در این سال به یک شرکت کره ای واگذار شده بود. ابتدا سطح دست مزد ها بسیار بالاتر از امروز و بیش از یک میلیون تا چهار میلیون تومان یعنی بیش از چهار تا چهارده برابر حداقل دست مزد رسمی کشور در آن زمان یعنی 210.207 تومان بود. به تدریج وقتی پای پیمان کاران ایرانی به منطقه باز شد؛ سطح دستمزدها و خدمات به کارگران پایین و پایین تر آمد و به شرایط اسف بار کنونی رسید. اکنون پیمان کاران خارجی نیز شرایط کار در ج.ا.ا. را درک کرده اند و می دانند دستمزدها را چگونه بپردازند.

شرکت های پیمان کار زیر نظر شرکت (IOFC) که متعلق به شرکت ملی نفت و گاز است کار می کنند. به بیان دیگر کارفرمای کل، شرکت ملی نفت است که هر فاز را به سه یا چهار پیمان کار واگذار می کند. حداقل یکی از این پیمان کاران که با نام شرکت خصوصی کار می کند، متعلق به سپاه پاسداران است. بزرگ ترین پیمان کار همان طور که روشن تر از روز است، سپاه پاسداران است با قرارگاه خاتم النبیا به عنوان پیمان کار و ستاد سازندگی سپاه، که در همه ی زمینه های اقتصادی حرف اول را می زند و به عنوان نیروی اصلی، بخشی از کارها را به زیرمجموعه های مستقیم یا غیر مستقیم خود، یا خارج از آن واگذار می کند. در حقیقت بخشی از کارها را اجازه می دهد. گرچه گفته می شود که، در عسلویه زیر پوشش وزارت نفت فعالیت می شود. در حقیقت سپاه در این جا شرکت نفت و گاز را می

چرخاند. البته سال ها در زمان دولت احمدی نژاد، وزارت نفت در اختیار سپاه قرار داشت و بعد از روی کار آمدن دولت روحانی، وزیر نفت سپاهی، پست مشاور معاون اول رئیس جمهور را داشت که در بهمن ماه جاری، جایش را به یک سپاهی دیگر داد. سپاه به عنوان یک نهاد نظامی و بازوی مسلح برای پاسداری از جمهوری اسلامی رسماً در سال 1358 تاسیس شد. تمام نیروهای وابسته به نظام از نهضت آزادی، نیروهای به اصطلاح خط امام و اصلاح طلبان و محافظه کاران در آن بنا به زمان و موقعیت، فعالیت یا همکاری داشته اند. این نهاد در روند تکامل خود به بازوی اطلاعاتی و امنیتی، اقتصادی و مالی تبدیل شد. زیر مجموعه های سرکوب اجتماعی داخلی آن بسیج نظامی و غیر نظامی برای سرکوب اعتراضات داخلی غیر مسلح و قیام و خیزش عمومی و جنگ شهری اما چنان که در سال 88 دیده شد، در عمل هر دو بخش در اعتراضات عادی مردمی به کار گرفته می شوند. دخالت و سرکوب جنبش سایر کشورها با سپاه قدس است. از جنگ ایران و عراق سپاه وارد فعالیت اقتصادی شد و گذشته از صنایع نظامی در زمینه های نفت، گاز، راه سازی، سد سازی، ساخت تونل، کشاورزی، ساختمان سازی و مخابرات که با آن فیلترینگ اینترنت و هک و تعقیب فعالان اجتماعی در اینترنت را کنترل می کند، فعال است. 45% سهام شرکت بهمن تولید کننده ی اتومبیل مزدا را در اختیار دارد. سپاه بخش عمده ی واردات را در دست دارد. دارای بنادر و اسکله های خصوصی است که کالاهای وارداتی سپاه در آن، بدون پرداخت وجوه گمرکی ترانزیت می شوند و احتمالاً از همین اسکله ها که کنترلی بر آن ها انجام نمی گیرد، ترانزیت مواد مخدر انجام می گیرد که حتی احمدی نژاد با طعنه از آن به عنوان "برادران قاچاق چی" یاد کرد. با ایجاد دو بانک خصوصی انصار با 700 شعبه و بانک مهر اقتصاد که در سال 72 با 10 میلیون تومان سرمایه ایجاد شد و اکنون با 800 شعبه 1200 میلیارد تومان سپرده نزد بانک مرکزی دارد به پنجمین بانک ثروتمند ایران تبدیل شد، و هردو وارد بازار بورس شده اند پیوند سرمایه نظامی، صنعتی با سرمایه ی مالی را در حوزه ی خود برقرار کرد. اکنون این نهاد که در راس آن فرد رهبری قرار دارد، بخش عمده ای از بورژوازی ایران را پوشش می دهد. فعالیت های این نهاد مستقل و فارغ از ممیزی است و با توان چند جانبه خود گزینه ی مناسب یک کودتای نظامی در موقع بحران است.

سپاه بزرگ ترین برنده ی مزایده های دولتی است. قرارگاه خاتم الانبیا، بازوی اقتصادی سپاه است که از دهه ی نود شمسی، قراردادهای زیر 100 میلیون دلار را قبول نمی کند و به این طریق ادعای داشتن انحصار در

فعالیت اقتصادی کلان را رد می کند، اجازه می دهد بخش خصوصی به استثنای آن ها، هم از این نمد کلاهی برای خود بوزد قراردادهای واگذار شده به سپاه از جمله پارس جنوبی، چند میلیاردی هستند؛ توسعه دو فاز 15 و 16 به ارزش 2.096.000.000 دلار در سال 1385 به سپاه داده شد (نوری مدیر عامل شرکت نفت و گاز پارس، خبرگزاری مهر). بنا به گزارش ایسنا (دوم بهمن 1391)، در قرارگاه سازندگی سپاه، 45.000 نفر به طور مستقیم کار می کنند. دو هزار پاسدار و 5.000 پیمان کار. گذشته از این، 150.000 نفر نیز به طور غیر مستقیم با آن همکاری می کنند.

با حضور سپاه و قرارگاه خاتم الانبیا به عنوان پیمان کار بزرگ، منطقه در عمل به یک پادگان بزرگ تبدیل شده است که همه زوایای آن تحت کنترل نیروهای امنیتی است. در فازهایی که زیر پوشش قرار گاه قرار دارد، منطقه حصار کشی شده است. سلسله مراتب نظامی هم در آن به خوبی رعایت می شود و خود را در توزیع پست ها نشان می دهد. سرهنگ های سپاه، پست های مدیریتی، از مدیرکلی، مدیرعاملی، مدیریت، معاونت و دستیاران را اشغال کرده اند و تا 10 میلیون تومان در ماه حقوق می گیرند. اینان که در سلسله مراتب نظامی شان سربازان در آخرین مرحله قرار دارند و حق و حقوقی ندارند، کارگران را سربازان سپاه می بینند و به همان گونه با آن ها رفتار می کنند. از موضع قدرت و بالادستی نظامی گری، با همه کارکنان غیر سپاهی، در همه ی سطوح تخصصی، با تبعیض و تحقیر و توهین برخورد می کنند. کارمندان اداری از پرسنل سپاه تشکیل می شوند و وظیفه دارند کارگران را کنترل کنند و از روابط و مناسبات و برخورد های آن ها، گزارش تهیه کرده به بالادستی ها ارائه دهند. و بالاخره نیروهای حراست، که ورود و خروج کارگران را کنترل می کنند و اخراج ها با صوابدید آن ها انجام می گیرد.

بخش های صنعتی عسلیویه به نام فاز خوانده می شوند و در مجموع در عسلیویه 24 فاز وجود دارد که هنوز همه به بهره برداری نرسیده اند. در این فاز ها شرکت های مقاطعه کار خارجی انگلیسی، کره ای، ایتالیائی و ... و ایرانی از جمله شرکت های آذران گستر، توانمند، تلاش گستر، آزمون فاز، پترو صنعت، راه سازان جنوب، پتروسینا آریا (وابسته به تامین اجتماعی)، رامشیر، آریا نفت شهاب (وابسته به سپاه)، محورسازان، تناب، احداث، پارس حساس، تی آی جی دی، ونوسان، عمران ساحل (زیر مجموعه ی قرارگاه خاتم الانبیا)، عمران نیرو، الوان ریز و ... مشغول به فعالیت اند.

در پروژه های مختلف در عسلویه، جایی که به بهشت سرمایه معروف شده است، بین 70.000 تا 100.000 کارگر یا بهشت سازان سرمایه مشغول به کارند. شرکت ملی نفت برای هر کارگر به کارفرمایان مبلغی بین 2 تا 4 میلیون تومان در ماه پرداخت می کنند که با میانگین سه میلیون تومان، ماهیانه بین 210 تا 300 میلیارد تومان می شود. چرا عسلویه بهشت سرمایه نام گرفته است. چه رابطه ای بین این بهشت و کارگران شاغل در آن جا وجود دارد که آن جا را جهنم می نامند؟

کارگرانی که موفق نشده اند نیروی کار خود را در جایی دیگر بفروشند و یا آواز دهل را از دور شنیده اند، برای یافتن کاری با درآمد خوب، از سراسر ایران به سمت عسلویه سرازیر می شوند. آن جا با دیدن مناطق محصور با سیم خاردار، و بارزسی ها و حراست، بیاد اردوگاه های کار جنگ جهانی دوم، که در فیلم ها دیده اند می افتند. تازه در این جا می فهمند مناطق آزاد تجاری چه جایی است. می فهمند چرا این مناطق برای سرمایه بهشت است. می فهمند که این مناطق بخش هایی از کشور هستند که افراد حقیقی و حقوقی یعنی شرکت ها و پیمان کاران مشغول به فعالیت در آن جا ها نه تنها، تخفیف ها و بخشودگی های مالیاتی و گمرکی دارند، بلکه حق شیشه کردن خون کارگران را هم هدیه گرفته اند. می فهمند عسلویه جایی است که هیچ جایی نیست. در آن جا کارگران که گرداننده ی اصلی چرخ های تولید ساخت و ساز و برداشت هستند، هیچ حق و حقوقی ندارند. حتی قانون کار رژیم هم در آن جا راه ندارد تازه اگر جایی هم می داشت تفاوت چندان با وضعیت فعلی نداشت. بسیاری از کارگران می فهمند که اصلاً به حساب هم نمی آیند. قرارداد کاری ندارند نه فردی نه جمعی، تا به استناد آن بتوانند برای حقوق خود مبارزه کنند. هیچ مسئولی خود را در برابر آن ها، پاسخگو نمی داند و به کارشان رسیدگی نمی شود. اما از قبل نیروی کار ارزان آن ها، هر دقیقه صدها میلیون دلار ارزش اضافی نصیب سرمایه می شود؛ نه تنها کارفرمای اصلی که دولت است - اما در کار زیر مجموعه های خود در این بخش نظارتی روا نمی دارد؛ زیرا کارد که دسته خود را نمی برد، دولت سرمایه دار و بخش خصوصی دو جزء از هم جدا نشدنی هستند - بلکه زیرمجموعه ها و پیمان کاران خصوصی اعم از سپاه و دیگران هرکدام سهم مناسب ای را با توجه به توان خود، از استثمار آن ها به حساب می ریزند. به طور مثال در فاز 15 و 16 روزانه 50 میلیون متر مکعب گاز طبیعی، 80.000 بشکه میعانات گازی، 400 تن گوگرد، یک میلیون تن گاز مایع و یک میلیون تن گاز اتان باید تولید شود و این تولید باید به نیروی کار کارگران انجام شود؛ همان هایی که زنده اند تا این کار عظیم را به انجام برسانند. همان

ها که ماه ها با نیروی کار خود به دولت سرمایه و کارفرماهای محترم مساعده داده اند- اصولا این گونه است کارگران بعد از یک ماه کار دست مزد دریافت می کنند یعنی یک ماه کارگر بدون دریافت پولی از سرمایه دار کار می کنند و دست مزد خود را نه از سرمایه دار، بلکه از کار انجام یافته خود دریافت می کنند به نحوی که می شود گفت آن ها این نیرو را به اجبار به کارفرما مساعده داده اند و این بخشی از رابطه ی کار و سرمایه است- و بخش اندکی از حاصل آن را که دست مزد نام گرفته، چند ماهی است که دریافت نکرده اند.

فراموش نشود که نیروهایی که در طبیعت وجود دارند مثل خاک و آب و باد و معادن و نفت و غیره محصول کار انسانی نیستند یعنی مقداری نیروی کار انسانی برای تولید شان مصرف نشده است تا دارای ارزش باشد و بشود ارزش آن را محاسبه کرد. و ارزشی هم به طور خود بخود به محصول اضافه نمی کنند؛ به هنگام تعیین قیمت هم استهلاک آن ها محاسبه نمی شود تا در قیمت محصول وارد شود بنا براین عنصری در محاسبه ی قیمت تولیدی در قلمرو ویژه به حساب نمی آیند. وقتی نیروی کار در رابطه با این نیروها مصرف می شود، کار انجام یافته توسط کارگران است که به آن ها ارزش می دهد یعنی در آن ها یک ارزش مصرف اجتماعی ایجاد می کند. این ارزش بر اساس کار اجتماعا لازم برای تولید آن تعیین می شود. این کار اجتماعا لازم اشکال مختلف کار، اعم از ساده یا مرکب را در بر دارد که در مورد عسلیویه می بینیم که از کارگران ساده، تکنیکرها، مهندسين، و غیره نام برده می شود. در محاسبه ارزش تنها به کمیت کار توجه می شود یعنی همه به کار ساده با کمیت های متفاوت تبدیل می شوند. به همین سبب در اقتصاد بورژوایی، با مسخ ارزش نیروی کار، آن را به دست مزد خلاصه می کنند، یعنی مابه از آن را به مقدار معینی از پول تبدیل می کنند، که نه با توجه به نیاز انسان برای زندگی مرفه انسانی، بلکه براساس محاسبه کمیت کار انجام می گیرد و در نتیجه مقدارش در افراد متفاوت می شود. سطح دستمزدها در یک کشور اصولا با توجه به توان و سطح مبارزاتی طبقه کارگر در گذشته و حال، جایگاه سرمایه اجتماعی آن کشور در مجموعه ی کل سرمایه اجتماعی جهانی، سطح ترکیب آلی سرمایه و بارآوری کار و نیروی کار، می تواند تغییر کند. واضح است که بین دست مزد و کار تجسم یافته در کالاهای تولیدشده، تناسبی وجود ندارد. به طور مثال در عسلیویه بین 70.000 تا 100.000 کارگر مشغول به کارند و کارشان در ساخت زیر ساخت ها اعم از تسطیح و آماده سازی زمین، کشیدن جاده، ایجاد ساختمان اعم از اداری و یا تولیدی، امکانات رفاهی، حمل و نقل و غیره،

ساخت پالایشگاه ها و نیروگاه ها، کار تولیدی در آن ها و غیره که در مجموع حجم عظیمی از کار است تجسم پیدا می کند. یعنی تبدیل یک منطقه طبیعی به منطقه ای صنعتی و تولیدات اش. گذشته از دست مزد، و کنار گذاشته شدن ارزش مواد اولیه و کمکی و غیره، آن بخشی که باقی می ماند، ارزش اضافی نام دارد و منشأ سود کارفرما می شود، که بین عوامل مختلفی که در گردش سرمایه دخیل اند تقسیم می شود.

بخشی از آن به سرمایه الحاقی تبدیل می شود و وارد تولید و گردش مجدد می شود. بخشی به عنوان پشتوانه اعتبار یا تنخواه گردان و پرداخت دست مزد در بانک ها ذخیره می شود، بخشی صرف مخارج زندگی سرمایه دار می شود. بخشی نیز دستمزدهای نمایندگان سرمایه در محل کار در سطوح مدیریت تا به پایین را تامین می کند. در حقیقت کل سیستم تولید با ارزش اضافی تولیدی توسط کارگران می گردد. در عسلویه به عنوان نمونه ای از آن چه که در ایران به وفور و در همه ی بخش های اقتصادی و اجتماعی دیده می شود، دست مزد کارگران، ماه ها و گاه تا یکسال و بیشتر توسط کارفرما مصادره می شود و دست مزد های شان پرداخت نمی گردد. این مقدار پول با توجه به تعداد بالای کارگران در گیر می تواند در فاصله این تصاحب به زور، دوباره به کار گرفته شود؛ کارگران بیش تری را به کار گیرد و ارزش افزا شود. یا در بازار سهام در معاملات شرکت کند، یا صرف ایجاد زیرمجموعه های اقتصادی دیگر شود. یا وارد معاملات زمین و ساختمان شود. یا در ازای دریافت بهره به بانک سپرده شود و موارد متعدد دیگر. این موارد نشان می دهد که چقدر تاخیر در پرداخت برای کارفرمایان جذابیت دارد و در جمهوری اسلامی در جای جای کشور در بخش های مختلف اقتصادی با میل فراوان به کار گرفته می شود. این جذابیت حتی دولت سرمایه داری را هم مستثنی نمی کند چنان که می خوانیم مثلاً معلمان حق التدریسی ماه هاست که دست مزد نگرفته اند یا مستمری بازنشستگان به موقع پرداخت نمی شود و. و. و به کرونوگرافی این پدید در عسلویه تا آن جا که بدان دسترسی یافتیم، توجه می کنیم:

کرونوگرافی اعتصابات در عسلویه

1385، اعتراض پرسنل شاغل در فازهای 6، 7 و 8 به نبود سرویس ایاب و ذهاب و خواباندن کار و حمایت رانندگان اتوبوس از آن ها.
1386، اعتصاب 1500 کارگر شرکت رامشیر در اعتراض به پرداخت نشدن 7 ماهه ی دستمزدها

راهپیمائی اعتراضی 6000 کارگر سایت های 9، 6، 5، و 10 شرکت من پاور و تخریب هر آن چه از دستگاه هایی که سر راه شان قرار داشت. 1387، اعتصاب کارگران سایت های 9 و 10 در اعتراض به کار در تعطیلات عید

اعتصاب دوباره 1500 کارگر شرکت رامشیر در اعتراض به عدم پرداخت یک ماه حقوق و سعی کارفرما در ایجاد تفرقه بین کارگران اعتصابی با پرداخت روزانه به 10 تا 15 کارگر. در مقابل کارگران تصمیم به تشکیل مجمع عمومی و تصمیم در رابطه با ادامه اعتصاب، 1388، اعتصاب از سایت ها و فازها به شهر سرایت کرد و مردم عسلویه در اعتراض به بی توجهی مسئولین به آب آشامیدنی شهر تصمیم به اعتصاب گرفتند و در کنار لوله محرم چادر زدند و مانع از باز کردن لوله شدند. این اعتصاب بیش از 12 روز به درازا کشید.

1391، اعتصاب کارگران فاز های 15 و 16 در اعتراض به عدم پرداخت چهار ماهه ی دستمزدها در شرکت های پیمان کاری پتروپارت، پابندان، دریا ساحل و فارس اسکات که با قرارگاه خاتم الانبیا قرارداد کار دارند و کارفرمای مجری طرح شرکت آریا نفت شهاب متعلق به سپاه پاسداران است. سپاه برای توسعه ی این دو فاز مبلغ 2.096.000.000 دلار در سال 1385 از شرکت نفت دریافت کرد. این دو فاز زیر نظر بیت رهبری است و قانون خود را اجرا می کند. شدت بالای فشار کار، جو امنیتی و نظامی، تهدید و تحقیر کارگران همراه با تعویق دائم دستمزدها در این دو فاز سبب شده که کارگران، اغلب در اعتراض باشند؛ در حالی که اعتصاب در فازهای دیگر، به این اندازه دارای فراوانی نیست. هم زمان با این دو فاز، 200 کار شرکت پیمسی، 1200 کارگر شرکت مینا، 600 کارگر شرکت پابندان و 2000 کارگر شرکت نیاوران نیز به خاطر تعویق 4 ماهه ی دستمزدها در اعتصاب بودند. یک محاسبه کوچک نشان می دهد که با احتساب میانگین 900.000 تومان دستمزدها ماهانه، در این چهار ماه به ازای هرکارگر، مبلغ 3.600.000 تومان و در نتیجه از دستمزدها 4000 کارگر مذکور مبلغ 14.400.000.000 (بیش از 14 میلیارد) تومان، در حساب کارفرما جا خوش کرده بود و می توانست در موارد متعددی به کار گرفته شود.

1393، ایجاد تفرقه و درگیری و رقابت بین کارگران با سوء استفاده از بیکاری گسترده در منطقه و بخصوص بین جوانان با علم کردن سهمیه بندی کردن استخدام برای بومیان و غیره در پتروشیمی پردیس عسلویه اعتصاب کارگران شرکت پتروشیمی جم؛ شرکت پیمان کاری تعمیر و نگهداری، در اعتراض به خواست انحلال شرکت توسط مدیر عامل جدید و تصمیم به اخراج کارگران قدیمی شرکت با وجود داشتن 8 سال سابقه کار. اعتصاب 600 کارگر شرکت گاما زیر مجموعه ی شرکت (او1) از پالایشگاه گاز فازهای 9 و 10 عسلویه در عدم پرداخت سه ماهه ی دست مزدها. با دخالت او یک دست مزد یک ماه پرداخت شد اما فردایش 40 کارگر فعال تر اخراج شدند.

اعتراض 120 کارگر شرکت پارس حساس، در پالایشگاه گاز فازهای 6، 7 و 8. تهدید به اخراج دسته جمعی کارگران و مقاومت آن ها. پایان اعتصاب با قول پرداخت فوری تا فردا تحسن 350 کارگر فازهای 17 و 18 در اعتراض به عدم پرداخت سه ماهه ی دست مزدها و نداشتن قرارداد کار. این اعتصاب هم با قول رسیدگی پایان یافت!

تجمع اعتراضی 150 کارگر شرکت استیم در فازهای 6، 7 و 8 میدان توسعه ی گازی پارس جنوبی، به عدم پرداخت دست مزد ها و مزایا. اکثر این کارگران قرار داد موقت کم تر از یک سال دارند که به این دلیل عیدی به آن ها تعلق نمی گیرد. بخشی از کارگران یز قرارداد سفید دارند.

1394، تجمع اعتراضی 200 نفر از کارگران فازهای 22 و 24 منطقه ی ویژه در اعتراض به عدم پرداخت 3-5 ماه دست مزد. یک روز بعد از تجمع دست مزد دو ماه را پرداخت کردند. شرکت پیمان کار پتروسینا آریا بیش ترین سهام اش به سازمان تامین اجتماعی تعلق دارد.

800 کارگر فازهای 15 و 16 در اعتراض به مطالبات معوقه از سال 93 و 94، از شرکت های آذران گستر، توانمند، تلاش گستر، آزمون فلز و پتروصنعت، در محل کار حاضر نشدند و جلوی دفتر شرکت اجتماعی کردند. طبق قرارداد جدید کار اعلام شده، آن ها تهدید به اخراج شدند. در قرارداد جدید کار اعتصاب ممنوع اعلام شده است. اسامی متخلفین وارد لیست سیاه می شود بدون پرداخت دست مزد و معوقات اخراج می شوند. آن ها دیگر نمی توانند در منطقه برای خود کاری پیدا کنند. اگر قرارداد ظرف یک هفته یا کم تر خاتمه یابد برای این روزها دست مزدی پرداخت نخواهد

شد. اگر در کم تر از یک ماه فسخ شود بر مبنای حداقل دست مزد رسمی به آن ها پرداخت خواهد شد.

بیش از 200 کارگر پیمان کار فاز 13، پس از اعتصاب در اعتراض به عدم پرداخت 5 ماهه دستمزدها بدون تسویه حساب اخراج شدند. این موارد تنها بخشی از اعتصابات و اعتراضات رخ داده در عسلویه است. در عسلویه گویی دستمزدی بدون اعتصاب پرداخت نمی شود و اعتصاب به پدیده ی روتین عسلویه تبدیل شده است.

در مجموع می شود دلایل اعتصابات را به شرح زیر برشمرد:

دستمزدهای عقب مانده، تهدید به اخراج و اخراج همکاران، این مورد به دلیل پایین بودن سطح همبستگی کارگری زیاد رایج نیست اما در سال جاری جای جای کشور خود را نشان داده است. این پدیده به طور موفق قبلا در مبارزات کارگری در ایران خودرو، چادر ملو و بافق به عنوان بخشی از مبارزه ی آگاه به کار گرفته شده بود که قابل توجه است و باید گسترده شود؛ اجبار به کار در روزهای تعطیل رسمی مثل تعطیلات سال نو؛ لغو اضافه کاری های بدون مزد یا بیگاری؛ ارائه صورت ساعات کار و اضافه کاری؛ کاهش ساعات کار؛ پرداخت دستمزد کافی و پرداخت به موقع دستمزدها؛ مرخصی سالانه ی کافی؛ پرداخت بیمه ی بیکاری به بیکار شده گان؛ پرداخت حق ایاب و ذهاب برای دیدار خانواده؛ تضمین امنیت شغلی؛ لغو قراردادهای موقت، سفید امضا و کار بدون قرارداد؛ قرار گرفتن زیر پوشش قانون کار و انعقاد قرارداد کار رسمی با کارفرما؛ افزایش ایمنی محیط کار با وسایل مناسب ایمنی کار و دوره های آموزش ایمنی ضمن کار؛ فراهم بودن ماسک، لباس کار، کفش ایمنی و کلاه ایمنی مناسب؛ وجود بهداری در منطقه ی کاری با تجهیزات و پرسنل لازم؛ وجود آمبولانس دائم و آماده و هلی کوپتر حمل مصدومین؛ ایجاد دوره های آموزشی و به کارگیری نیروهای آموزش دیده؛ عدم دخالت وزارت اطلاعات در امور مربوط به کار و کارگری و اعتصابات؛ حذف لیست سیاه کارگران فعال؛ لغو حق کارفرما در اخراج کارگران؛ ساخت خوابگاه های مناسب با تعداد افراد و تجهیزات بهداشتی مناسب؛ وسایل مناسب و با کیفیت خوب حمل و نقل به محل کار به همان گونه که برای کارکنان بخش اداری فراهم است؛ بهبود کیفیت غذا و تهیه آن توسط خود کارگران یا با کنترل کارگران؛ امکانات بهداشتی مناسب در محل کار و خوابگاه ها؛ و پذیرش حق اعتصاب و حقوق کارگران.

طبق اطلاعاتی که از طریق مصاحبه ها و نامه های کارگران به بیرون رسیده، ساعات کار روزانه بسیار بالاست در حالی که نزدیک به یک قرن و

نیم است که در اثر مبارزات کارگری 8 ساعت کار روزانه مطرح و پذیرفته شده است. در ایران نیز مثل سایر کشورها با توجه به وضعیت توان طبقاتی و سطح مبارزه ی جاری طبقه ی کارگر، دست آوردهای قرون به باد رفته یا نادیده گرفته می شوند که از جمله ی آن ها ساعات کار است که در همه ی دنیای سرمایه داری بالا رفته است. در ایران به طور رسمی 44 ساعت در هفته است اما در عمل چه به صورت اجباری و یا اختیاری اجباری از 50 ساعت بیش تر است. به طور مثال در عسلویه روزکار از 6 صبح شروع می شود و تا 19:30 شب ادامه دارد. یک ساعت برای استراحت است و دوازده و نیم ساعت کار در شرایط هوای گرم و دم کرده آن جا. اما کارگران تنها دست مزد برای 7 ساعت کار روزانه را دریافت می کنند. به این طریق بقیه ساعات کار بیگاری به حساب می آید.

کار در روزهای تعطیل نیز اجباری است و به خاطر آن اضافه دست مزدی پرداخت نمی شود و 24 روز در ماه باید کار کنند. اگر کارگران بخواهند به طور مرتب از مرخصی های ماهانه خود استفاده کنند با خطر از دست دادن کار و اخراج مواجه اند. با یک احتساب ساده هر کارگر در ماه 140 ساعت بیگاری می کند که به ازای آن می شد سه کارگر دیگر کاری پیدا می کردند و در مجموع می شد تعداد کارگران در عسلویه، از 70 تا 100 هزار نفر به 250 تا 400 هزار کارگر برسد. یعنی در شرایط فعلی هر کارگر کار 4 کارگر را انجام می دهد، و کارفرمایان محترم با عدم پرداخت ساعات اضافه کاری اجباری، سه دست مزد ماهانه در ازای هر کارگر را، بدون خللی به حساب خود واریز می کنند که با احتساب میانگین 900.000 تومان دست مزد، ماهیانه بین 162 تا 270 میلیون تومان می شود. به بیان دیگر می شود گفت که این کارگر با ساعات کارش در حقیقت ماهانه نه 900.000 تومان، بلکه تنها حدود اندکی بیش از 200.000 تومان دریافت می کند.

بر اساس یک گزارش دست مزد ها بسیار پایین تر از میانگین مورد نظر ما قرار دارد و پیمان کاران ایرانی، نصف پیمان کاران خارجی می پردازند. کارگران بدین گونه دسته بندی شده اند:

کارگران ساختمانی، ساخت مخازن، کارگران کمکی و کارگران تامین و نگهداری بین 300 تا 350 هزار تومان دریافت می کنند که حدودا یک سوم حداقل دست مزد رسمی است و احتمالا کارگران بیکار محلی که از روستاهای دورافتاده ی این منطقه ی فقیر نشین می آیند و نصیب شان، از این همه گاز و ثروت طبیعی تنها رنج و درد است، در این بخش مشغول کارند. در گزارشی دیگر از آن ها به عنوان کارگرانی که کسی آن ها را نمی

بیند و ماهانه بین 210 تا 240 هزار تومان دست مزد دارند نام برده می شود. این کارگران هیچ نوع بیمه ای اعم از بازنشستگی، درمانی، عمر و حوادث ندارند و به آن ها شام هم داده نمی شود. دست مزد کارگران روزمزد پروژه ای، به جای روزانه، بعد از پایان پروژه پرداخت می شود و با وجود این از غذا، خوابگاه و بیمه هم محروم هستند و قرارداد کار نیز ندارند؛ در نتیجه اگر دست مزدشان اصلاً پرداخت هم نشود وسیله ای برای اثبات کارکردن خود در آن جا ندارند. در عسلویه نوعی نژاد پرستی هم حاکم است و برای هیچ کاری حتی کار ساختمانی، جایی برای کارگران افغان وجود ندارد و آن ها را به منطقه ی صنعتی راه نمی دهند.

کارگران جوشکار که تعدادشان بالا نیست و یک میلیون تومان دست مزد می گیرند. کارگران نصب بین 350.000 تا 400.000 تومان دست مزد می گیرند. سرکارگرها که در هر واحد یک یا دوفهر هستند و کارشان کنترل کارگران دیگر است. آن ها در رابطه با تنبیه کارگران با کسر حقوق یا حتی اخراج کارگران دخالت دارند. با توجه به این که دست مزد آن ها هم حتی از حداقل دست مزد کم تر و مبلغ 600.000 تومان است، مورد سوء استفاده کارفرما قرار می گیرند و برعلیه هم طبقه ای های خود در خدمت سرمایه قرار گرفته اند. اما برخلاف کارگران، سطوح مختلف مدیریت از مدیر، معاون و دستیاران شان که مورد اعتماد مدیر عامل شرکت اند، رسماً بین 2 تا 10 میلیون تومان در ماه درآمد دارند که می تواند از درآمد ماهانه غیر رسمی متفاوت باشد.

پیمان کاران معمولاً دست مزد ها را با تاخیر می پردازند که گذشته از دلایلی که در بالا ذکر شد، تاخیر شرکت نفت در پرداخت دیون خود به پیمان کاران هم در آن موثر است، و اغلب از آن به عنوان دستاویز دیرکرد حتی زمانی که به موقع پرداخت می شود، نیز استفاده می شود.

شرایط کار بسیار بد است. گذشته از زمان طولانی روزکار و دست مزد ناچیز، به دلیل منطقه ی آزاد تجاری بودن، هیچ اداره ای خود را در مقابل کارگران مسئول نمی بیند. اداره کار، فرمانداری و استانداری، شهربانی و گمرک از خود سلب مسئولیت می کنند. شرایط ایمنی کار نامناسب و بی کیفیت است و گذشته از نا امنی محیط کار، کارگران لباس کار، کلاه و کفش و ماسک ایمنی مناسب ندارند. در عسلویه نیز به روال جاری در جمهوری اسلامی فساد مالی و رشوه و ارتشا امری رایج است. به دلیل گستردگی فساد مالی، گاه هزینه های پیش بینی شده ی پروژه ها چند برابر می شود، به طور مثال وقتی در سال 1389 کلنگ فازهای 24، 23، 22، 21، 20، 19، 14، 13 را با بودجه ی تعیین شده به

زمین زدند، قرار بود این طرح ها 35 ماهه یعنی در سال 92 به پایان برسند اما در این سال تنها 50 تا 60% کار انجام شده بود و 50% باقی مانده کار دوباره نیاز به بودجه ای بسیار بالاتر داشت. به همین گونه است و اگذاری خوابگاه های کارگری و سلف سرویس یا تهیه ی غذای کارگران. معمولاً در امر خوابگاه ها و سلف سرویس با پیمان کاران تباری می شود و کارفرما چشم خود را بر کیفیت آن ها می بندد. خوابگاه ها از انبارهای کالا نیز بدتر هستند، زیرا حداقل در آن جاها به خاطر مراقبت از کالا اصولی را رعایت می کنند. اما کالای نیروی کار و حامل آن یعنی کارگر، در هیچ جای دل نگرانی سرمایه داران قرار ندارد. آن ها به خوبی می دانند که در به اصطلاح بازار کار ایران، این کالا به وفور یافت می شود و گستردگی ارتش بیکاران و رقابت بین فروشندگان این کالا، بهترین شرایط انتخاب را برای شان فراهم می آورد به همین سبب است که در زمینه ی اخراج چنین دست و دل باز عمل می کنند و قانون هم به کمک شان می آید. طبق مقررات جدیدی که سند آن در خرداد ماه 94 در ایلنا به چاپ رسید، اعتصاب ممنوع اعلام شد. در صورت وقوع اعتصاب کارگران بدون پرداخت دست مزد اخراج خواهند شد یعنی اگر قرارداد ظرف یک هفته یا کم تر پایان یابد برای این مدت دست مزدی به کارگر داده نخواهد شد. اگر این مدت کم تر از یک ماه باشد؛ بر مبنای حداقل دست مزد رسمی کشور و نه دست مزدی که می گرفتند، به آن ها سه ماه بعد از تسویه حساب و نه فوری پرداخت خواهد شد. در حالی که در مقررات اشتغال نیروی انسانی مناطق آزاد و مناطق ویژه ی اقتصادی، به الزام کارفرما بر پرداخت مطالبات تاکید شده است. وبالاخره اسامی آن ها در لیست سیاه قرار خواهد گرفت و دیگر در هیچ پروژه یا فاز دیگری در منطقه آزاد استخدام نخواهند شد؛ زیرا برای آغاز به کار به رضایت نامه از شرکتی که قبلاً در آن مشغول به کار بوده اند، نیاز است. در هر اتاق کوچک بین 10 تا 12 نفر زندگی می کنند؛ یا در حقیقت جسم درهم کوفته خود از کار سخت و طولانی مدت را برای ساعتی اندک بر بستر نامناسب می گذارند. امکانات بهداشتی در خوابگاه ها وجود ندارد. وضعیت توالت ها و حمام ها رقت انگیز است. شرکت های پیمان کار غذایی، که با بند و بست این کار را تقبل کرده اند، غذاهایی را با پایین ترین کیفیت برای کارگران آماده می کنند. غذاهایی که قابل خوردن نیست اما کارگران گریزی ندارند زیرا امکان دیگری برای شان وجود ندارد. این خواست کارگران که غذای کل منطقه با نظارت کارگران، توسط خود شرکت تهیه شود یا حداقل روزانه کنترل کارگری رایش انجام شود تا سالم و بهداشتی آماده شود و از عوارض ناگواری چون مسمومیت ها جلوگیری شود

– در تیر ماه 83 با خوردن شام فاسد، 450 کارگر شرکت هیوندا مسموم شدند. گزینه ای درست است. گویی شرایط کار و زندگی کارگران در دنیای سرمایه داری، به ویژه در کشورهایی که به دلیل ترکیب آلی پایین تر سرمایه، استثمار وحشیانه تر انجام می شود، از روی هم کپی برداری می شود؛ این شرایط فیلم China Blue را بیادم آورد(این فیلم در یوتیوب قابل دسترسی است).

آلودگی هوای منطقه به دلیل شعله های روشن و آگزوزهای خاموش پنج فاز استخراج نفت و گاز فاز 5، بسیار از حد مجاز بالاتر و حتی بدتر از تهران است. به همین سبب گاه شب ها تنفس برای کارگران خسته مشکل می شود. به دلیل پخش بودن گاز در هوای منطقه، بیماری های تنفسی بین کارگران شایع است. کار در چنین شرایطی با آلودگی بالا، نیاز به ماسک مناسب دارد. اما کارفرمایان برای پایین آوردن مخارج کار، از پخش ماسک مناسب و هم چنین لباس کار و دستکش به کارگران خود داری می کنند و یا وسایلی با کیفیت پایین را که ارزان و اما مناسب کار نیست، به کارگران می دهند. آلودگی هوا به حدی است که سازمان انتقال خون، خون اهدائی این کارگران را نمی پذیرد(برنامه وزارت نفت دولت تدبیر و امید. فصل سوم ، راهبردهای پیشنهادی، 3.3)، "تعهد به توسعه ی پایدار و رعایت معیارهای زیست محیطی)". با وجود این تعداد زیاد کارگر و خطروادث رواجی در محیط کار، منطقه حتی بیمارستان نیمه تخصصی هم ندارد و نخستین بیمارستان با 300 کیلومتر فاصله از منطقه قرار دارد که ظرفیت پذیرش حتی ده مجروح را هم ندارد، در حالی که در سایت منطقه ی آزاد پارس عکسی از یک بیمارستان در فضایی زیبا و بزرگ وجود دارد و جدیداً نیز اعلام شده است که 20 طرح بهداشتی درمانی را با اعتبار 34 میلیارد تومان برای استان بوشهر در نظر گرفته اند که شامل احداث و تعمیر شش مرکز بهداشتی و 27 واحد پانسیون برای اسکان پزشکان متخصص در شهرستان کنگان و عسلویه و بهسازی بیمارستان خمینی در کنگان به عنوان بیمارستان اصلی شرکت نفت و تکمیل بیمارستان شهرستان دیر آغاز خواهند کرد. تازه بیست سال بعد از آغاز طرح به این فکر افتاده اند و آن هم تا عمل شاید سال های متمادی طول بکشد در حالی که طی این مدت کارگران آسیب دیده ای برای همه ی عمر آسیب دیده ماندند و بیکار شده و به حاشیه جامعه رانده شدند، تعدادی از نبود امکانات مردند و بخشی نیز شانس آوردند و جان سالم بدر برند. در هر کمپ یا سایت یک بهیار کار می کند. آمبولانس وجود ندارد و ماهانه دو تا سه نفر به دلیل نرسیدن فوری به بیمارستان جان شان را از دست می دهند. نا گفته نماند که وسایل ایاب و ذهاب کارگران، اتوبوس

های قراضه ی از دور خارج شده است که چهار بار در روز فاصله طولانی تا محل کار را می پیماید و بر رنج کارگران می افزاید در حالی که برای نیروهای مدیریت و حراست بهترین امکانات رفاهی فراهم است. مجموعه ی این شرایط یعنی ساعات طولانی کار، زیر آفتاب و هوای گرم شرجی و بشدت آلوده با گازهای سمی شناور، دستمزدهای پایین که ماه ها با تاخیر پرداخت می شود، عدم امنیت شغلی، خطر اخراج و قرار گرفتن در لیست سیاه، مسکن و غذای نامناسب، عدم حمایت قانونی در برابر کارفرما، فضای امنیتی منطقه و دوری از خانواده، فشار روانی را بر کارگران چنان بالا برده است که از آستانه تحمل بسیاری از آنان فراتر رفته است و کارگران را به سمت مواد مخدر که به وفور یافت می شود رانده است. (ایجاد شادی و نشاط در کارکنان از مهم ترین وظایف مدیریت توسعه ی انسانی است". - عراقی مدیر عامل شرکت ملی گاز).

پایانی:

سراسر جامعه ایران، صحنه ی اعتراض و اعتصاب است. در جایی تحصن می شود. در جایی جلوی دفتر این وزیر و آن وکیل یا این شرکت و آن وزارت اجتماع می شود. اعتصاب دیگر به پدیده ی رایج هر روزه در همه ی رشته های فعالیت تبدیل شده است. کارگران پتروشیمی در عسلویه، اصفهان، خوزستان، ماهشهر؛ کارگران معادن در بافق، زنجان، رامیان، اسفراین، آق دره، بناب؛ کارگران صنعت نساجی پوشینه باف، نازنخ، نقش ایران، نخ البرز، نساجی قزوین، نساجی بروجرد؛ نساجی مازندران و قائم شهر، کارگران بخش آموزش و بهداشت؛ نفت و اعتصاب در بخش های مختلف عسلویه که گفته می شود: در عسلویه اعتصاب ها به یکباره ظاهر می شوند و زود فرو می نشینند. این خصلت عمومی اعتصاب ها در ایران است. منفرد، بدون سازمان یابی قوی، بدون ارتباط با سایر اعتصابات، بدون مطالبات آینده نگر، گاه ویرانگر (تخریب ماشین آلات و غیره)، گاه شدیداً محافظه کار (حتی اعلام حمایت ها را رد می کند)، زودباور (قول مسئولان)، زودجوش و نامطمئن، بی تداوم و عجول.

به ندرت شنیده می شود که اعتصابیون یا اعتراض کنندگان حتی در یک صنعت، با هم حرکت کنند با وجودی که، مشکل و درد همگی شان یکی است. به طور مثال نساجی ها، معادن، نفت و پتروشیمی، صنایع خانگی و الکترونیک. خواست کارگران پتروشیمی اصفهان با طرح این که خواست شان حصول خواسته های مشترک همه کارگران این بخش است، یا خواست تسویه حساب جمعی کارگران اعتصابی در عسلویه جزو موارد نادر است اما

باید جدی گرفته شود و در سایر بخش ها تسری یابد تا به خواست عمومی کارگران تبدیل شود.

حرکت سازمان یافته جمعی و در سطح کشوری را تنها کارگران بخش آموزش و بهداشت تجربه کرده اند که به همین دلیل انعکاس اجتماعی هم داشته است و گذشته از اشکالات شان که در مقاله مربوط به اعتصاب معلمان به آن ها پرداخته ام، در مبارزات کارگری دارای اهمیت ویژه اند که موارد مختلف از خواست کاهش ساعات کار، افزایش دست مزد، حمایت از همکاران، ارتباط و تشکل سراسری را در هم ادغام کرده اند. اما باز هم از محدوده ی شغلی خود فراتر نرفته اند. البته آنان نیز مثل سایر کارگران مورد خشم و تهدید و تعقیب و دستگیری قرار گرفته اند.

اکثریت اعتراضات و اعتصابات قرن بیست و یکم در ایران با خواست پرداخت حقوق معوقه یا اعتراض به بسته شدن کارخانه، کارگاه یا محل کار انجام می شود و این بین میلیون ها کارگر بخش های مختلف مشترک است. چرا در طی دو دهه کارگران به ضرورت کار جمعی سازمان یافته ی همگام و طبقاتی، در مقابل طبقه سرمایه دار نرسیده اند مساله ای است که از دیدهای مختلف به آن پاسخ داده می شود یا مطرح می شود. مساله اصلی عدم تشکل کارگران است اما از این اصل اساسی برداشت و نتیجه گیری غلط می شود. البته این برداشت و نتیجه گیری غلط نه تنها در ایران امروز بلکه در سراسر جهان و زمانی طولانی را در پیرونده دارد. از این پیرونده عظیم چه آنانی که سرمایه داری را نقد می کنند و علنا یا به طور ضمنی خواهان تجدید و تغییر سازمان اقتصادی کامل جامعه سرمایه داری اند و چه آن ها که شیفته سوسیال دموکراسی اند و ایرانی سوسیال دموکرات به شیوه ی آلمان یا گاه فرانسه رویاهای آینده شان را شکل می دهند بدون این که این جوامع و شرایط کار و زندگی میلیون ها کارگر را در آن بشناسند، نداشتن اتحادیه یا سندیکا است. تازه تشکل اتحادیه یا هر تشکل کارگری را هم نه کار خود کارگران، بلکه کار رهبران، پیشروان و فعالین کارگری می دانند و افسوس می خورند که چرا اینان کوششی در این راه نمی کنند و چرا تا کنون سندیکاها را فعال نکرده اند. تازه وقتی هم با منحرف کردن کوشش کارگران، اتحادیه ای را شکل می دهند همه چیز را ول می کنند و تمام هم خود را به تبدیل کارگران فعال به رهبر و هل دادن آن ها به زنجیره ی رفرمیسم اتحادیه ای و خنثی کردن آن ها اختصاص می دهند. ازین رهبران معروف و مبارز ساخته و پرداخته رفرمیسم کارگری بعضی با تمام شدن تاریخ مصرف شان به فراموشی سپرده شده اند و یا گاه گاه از پیرونده بیرون کشیده می شوند، تا دوباره در اتحادیه های بزرگ را، در دفاع از کارگران

دق الباب کنند. اما وقتی اینان به درون همان اتحادیه سرخورده و پذیرفته شده اند، دشمن طبقاتی نامیده می شوند. وقتی هم بخشی از کارگران و فعالین کارگری ضد سرمایه داری، که با شناخت رابطه ی خرید و فروش نیروی کار، در پیشبرد و تقویت سازماندهی رویکرد ضد سرمایه داری با افق لغو کار مزدی در جنبش کارگری تلاش می کنند، به اشکال مختلف سنگ انداز راه می شوند. سعی می کنند آنان را منحرف و سربراه کنند و اگر موفق نشوند ایزوله نمایند. یا از درون بیاشانند. بنابراین مبارزه با رفرمیسم امر مهمی است و باید همراه با مبارزه علیه سرمایه همگام و همواره انجام شود. این امر راه مبارزات آتی را هموار و هموارتر می کند. هر مبارزه باید تحلیل شود. چرا انجام شد؟ چه اهدافی داشت؟ چگونه اهدافش را مطرح کرد و پیش برد؟ از مبارزات دیگران چه استفاده ای می شود در پیشبرد مبارزه خود کرد؟ در مقابل ترفند های دشمن چگونه عکس العمل مناسب را نشان داد؟ چه ارتباطاتی را درون بخشی و برون بخشی انجام داد؟ همبستگی کارگری درونی و بیرونی را چگونه سازمان داد؟ چگونه توانست و یا آیا توانست مشکل خود را با جامعه در میان بگذارد و حمایت آن ها جلب کند؟ با توجه به این که مسائل کارگری، در تحریم وسایل ارتباط جمعی قرار دارد، چگونه این خبررسانی را انجام داد؟ مبارزات موفق هم داشتیم که به دلیل نداشتن تحلیل از خود نیمه تمام ماندند، متوهم شدند، صف دشمن طبقاتی را نشناختند یا در آن دچار تردید شدند، مطالبات شان ترقی نکرد و آینده را ندیدند؛ یا همه ی هست و نیست مبارزاتی خود را فرش قرمز زیر پای اتحادیه کردند و بعد از خاموش شدن به به های عاشقان اتحادیه که در انحراف شان نقش داشتند، سرخورده و تدریجا خلع سلاح شدند. یا با سرد شدن طغیان توهم، مبارزه را با افت و خیز ادامه دادند اما هیچ گاه به قدرت مبارزه آغازین نرسیدند. مثال های معدن بافق، نیشکر هفت تپه، کیان تایر، ایران خودرو، چادرملو، و موارد دیگر.

یک مبارزه اما همیشه دو طرف دارد و وزن طبقاتی هر طرف، نتیجه مبارزه را تعیین می کند. طبقه کارگر در مبارزه رشد می کند و آگاهی طبقاتی اش گسترش می یابد، یا به آگاهی طبقاتی دست می یابد. در گذر این پروسه و تجربه مبارزاتی، قطعا به آن جا می رسد که با حفظ مناسبات موجود، و یا در مناسبات موجود، راه نجاتی جز تغییر کامل سازمان اقتصادی و شیوه ی حاکم تولید برای شان وجود ندارد. می فهمد؛ یا باید بسوزد و بسازد یا سازمانی دیگر، شیوه ای دیگر و دنیای دیگری را طرح بریزد و اجتماع را دگرگون کند. مسلما این روندی طولانی است اما غیر ممکن نیست. باید هر آن چه را طبقه ی متخاصم انجام می دهد برعکس کرد.

اگر او تخم نفاق و اختلاف می‌کارد تا درون طبقه کارگر به نفع خود تضاد ایجاد کند به نحوی که طبقه ی کارگر به جای خواست رفاه برای همه، هر بخش، هر کارخانه و کارگاه و محل کار و هر کارگر فقط و فقط خود را ببیند و برای دیگری حقی قایل نباشد، حتی هستی طبقاتی خود را نپذیرد و انکار کند، در حالی که نیروی کارش را چه فیزیکی چه ذهنی می‌فروشد و خود را جزو طبقه ی کارگر نبیند. یا مطالبه رفاه برای همه برایش، به منزله ی زیرپا گذاشته شدن امتیاز او باشد. همین نقطه یکی از گذرگاه های مهم طبقه کارگر است. باید در آن درنگ کند. باید خاک را غریبال کند و تخم اختلاف و تضاد درون طبقه را بیرون بکشد. این اولین گام آگاهی طبقاتی و آغاز اتحاد طبقاتی است. بزنگاهی است که در آن از نظر ذهنی موقعیت عینی طبقاتی پذیرفته می‌شود. طبقه کارگر با آن، پرتوان تر می‌شود و کار خود سازمان دهی درون طبقه راحت تر می‌شود.

گام دوم آگاهی، غلبه بر تفکر حاکم است که در گام اول به حرکت در می‌آید. تفکر حاکم در جامعه از زیربنای اقتصادی حاکم منشا می‌گیرد و با ابزارهای مختلف جای گیر می‌شود. تا تفکر طبقه حاکم، تفکر حاکم در جامعه شود. این امر از کودکی در خانواده شروع می‌شود. با رادیو و تلویزیون و سپس مدرسه و جامعه مستحکم می‌شود، ابزار سرکوب و اختناق نیز به خدمت گرفته می‌شود. به این طریق همه با سر طبقه حاکم می‌اندیشند. به همین سبب می‌بینیم که کارگر خسته از شرایط کار و زندگی، دست به اعتصاب می‌زند اما جلوتر نمی‌رود. توده های مردم ناراضی اند، فحش می‌دهند، جوک می‌گویند، غر می‌زنند، اما کاری نمی‌کنند. از طرفی درد را می‌فهمند اما، از طرف دیگر ساکت اند یا از عمل می‌ترسند. چرا در آن ها آمادگی برای نبرد واقعی وجود ندارد؟ دلیلش غلبه همین تفکر حاکم است زیرا هر نظم اجتماعی، در توده های جامعه ساختاری را ایجاد می‌کند که با آن توده ها را تحت انقیاد خود در می‌آورد و سپس از طریق فعالیت این توده ها در این ساختار پیش ساخته، قوانین اقتصادی اش را به اجرا می‌گذارد و به نتایج ملموس می‌رسد. به طور مثال به کارفرماها اجازه داده می‌شود که کارگران زیر 29 سال را با دست مزدی زیر حداقل دست مزد، که خود نیم هزینه خانوار را نیز تامین نمی‌کند، به کار بگیرند. این امر مسلماً از طرف کارفرمایان استقبال می‌شود. اما از جانب توده های کارگر چه؟ می‌بایست کل طبقه کارگر چه شاغل چه بیکار، عملاً آن را محکوم می‌کردند و به آن تن نمی‌دادند. اما در عمل این طور نمی‌شود. تفکر حاکم می‌گوید هر کس باید به فکر خویش باشد- فردیت بورژوائی. آن که کار می‌کند می‌گوید به من مربوط نیست. اما فکر نمی‌کند که همین فردا می‌تواند مساله دامن گیر

خودش شود. سرمایه عاشق کارگر ارزان است. هیچ مسئولیتی هم نسبت به کارگزارانش در خود حس نمی کند و قوانین هم به موقع از او حمایت می کنند. این امر به ویژه در کشورهایی نظیر ج.ا.ا. که به دلیل وضعیت و موقعیت سرمایه اجتماعی، ترکیب آلی سرمایه و سطح پایین بهره وری کار و نبود قدرت رقابت، نرخ استثمار بسیار بالا و امری مجاز است، به راحتی بدون خدشه ای در روند کار انجام می شود. به راحتی هر کارفرمایی می تواند کارگران سابق را حتی با سابقه ی کار بالا اخراج کند و جای خالی آن ها را با زیر 29 ساله ها پر نماید، بدون آن که خللی در امر تولید یا کار ایجاد شود؛ بدون این که مشکل قانونی پیدا کند.

همانطور که ذکر شد؛ آگاهی در مبارزه عملی کسب می شود، این که کارگر درک کند و بگوید که کارفرمای ما آدم بدی است. حق ما را می خورد. امر ملموسی است و رسیدن به آن، درک خصلت واقعی سرمایه داری نیست. کارفرما را به طور فردی به خوب و بد تقسیم می کند که حق کارگر را می خورد، اما او را عضو و عنصری از سیستم و مناسبات حاکم نمی بیند. البته در این مکان هم بارقه ای از آگاهی طبقاتی دیده می شود، زیرا از منافع فردی به منافع جمعی پل زده است و نه از حق من که از حق کارگر حرف می زند. اما وقتی می بیند که تنها کارفرمای او نیست که حق کارگر را می خورد، بلکه میلیون ها کارگر دیگر، با کارفرماهای متعدد در مکان های مختلف، همین وضعیت را دارند؛ مثلاً در عسلویه وقتی می بیند که، کارگران فازهای مختلف، پروژه های مختلف با کارفرمایان و پیمان کاران مختلف مثل او هستند؛ به این نتیجه می رسد، که مساله کار خصلت های فردی کارفرمایان نیست، بلکه از مناسباتی نشأت می گیرد، که در آن او فروشنده ی نیروی کار و طرف مقابل سرمایه دار است، که نیروی کار او را به عنوان یک کالا می خرد و به هر طریق که بخواهد مورد استفاده قرار می دهد، و سود سرمایه دار منوط به استثمار کارگران است. این آگاهی نه فقط فردی، بلکه طبقاتی هست. پرواضح است که همه ی کارگران، هم زمان به این آگاهی دست نمی یابند. اما همواره کارگرانی هستند که زودتر از سایرین به آگاهی می رسند. ضرورتاً کسب آگاهی به سواد و تحصیلات وابسته نیست. کارگرانی که زود تر به آگاهی دست می یابند می توانند، نقش مهمی در کمک به رشد آگاهی در درون طبقه ایفا کنند. این نقش خود را در عمل مبارزاتی نشان می دهد. اما یک کارگر آگاه، از آگاهی امتیاز نمی سازد و خود را تافته جدا بافته نمی بیند. نمی خواهد عنوان رهبری را برای خود دست و پا کند، بلکه خود را یکی از هزاران، میلیون ها و میلیارد ها کارگر

می بیند، که به دلیل شرایطی که در آن قرار گرفته، وظیفه‌ی سنگین تری بر دوش دارد. وظیفه‌ی این که خود را به عنوان یک کارگر آگاه تکثیر کند. پس، وقتی کارگر به آگاهی طبقاتی دست می‌یابد، که به درک مناسبات حاکم، و با آن به تضاد آشتی‌ناپذیر بین کار و سرمایه برسد. توان تجزیه و تحلیل نسبی حرکت‌های کارگری را پیدا کند. بفهمد، چه جای این حرکت درست و کجایش غلط بود؟ چگونه می‌شود اشتباهات را کاهش داد و تصحیح کرد؟ چگونه می‌شود خود را سازمان داد، تا در برابر سرمایه توان مقاومت داشته باشند؟ دشمن طبقاتی کیست و چه نقش‌های را در مقابلش به عهده دارد؟ در هیات چه افراد یا گروه یا شخصیت حقیقی و حقوقی است؟ در مقابلش چگونه باید رفتار کرد؟ چگونه می‌شود در مبارزه به هم کمک کرد و از هم نیرو گرفت؟ چگونه می‌شود مبارزات منفرد شغلی و حرفه‌ای و بخشی را به هم پیوند داد؟ چگونه می‌شود برای مسائل مشترک حرکت را سراسری کرد و به آن نیرو داد؟

این تجزیه و تحلیل به دلیل عینی و تجربیات مکرر، ساده و قابل دست‌یابی است. هر تجربه نباید حتما حاصل فعالیت یا عملکرد خودمان باشد. مشاهده‌ی تجربیات دیگران، شنیدن چگونگی وقوع و پیش رفت آن‌ها، و مطالعه در باره‌ی آن‌ها هم مثل تجربه‌ی شخصی است، و بنابراین دوباره نیاز به آزمایش و خطا نیست. آگاهی از تجربیات جهانی هم در زمره‌ی آن قرار دارد.

نیاز به اتحاد کارگری به طور خود جوش هم ایجاد می‌شود. حتما هر کارگری در شکست و استیصال با خود اندیشیده است که اگر تنها نبودیم، می‌توانستیم موفق شویم. اگر باهم عمل کرده بودیم می‌توانستیم خواسته‌مان را به کرسی بنشانیم. اصلا چرا ما سگ دو بزیم، جان بکنیم و دیگران از آن منفعت ببرند و الی آخر. این امکان را خیلی‌ها می‌شناسند و برای سوء استفاده از آن برنامه ریزی می‌کنند. در این بزنگاه است که رفرمیسم‌های راست و چپ در کمین نشسته‌اند، تا به شکار کارگران بپردازند، و کارگران را به جهتی رهنمون کنند که خطر زائی برای سرمایه، کاهش یا خنثی شود. تا منافع سرمایه محفوظ بماند. نیاز به تشکل کارگران را به مجامع صنفی، اتحادیه‌ها و سندیکاها و حتی تشکل‌های دولتی و وابسته به احزاب حکومتی جهت دهند و راه رشد آگاهی طبقاتی را مسدود سازند، منحرف کنند و به هرز ببرند.

به همین سبب در کنار مبارزه روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی، و مبارزه ضد سرمایه داری باید مبارزه با این گرایشات را هم پیش برد؛ زیرا این امر هم بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است. مبارزه طبقاتی امری گسترده

است و همه ی طبقه کارگر را با وابستگی در بر دارد. این شامل کارگران شاغل، کارگران بیکار، حقوق نگرفته ها، اخراجی ها، بیمه بیکاری گیرندگان و بیمه ی بیکاری نگرفته ها، کارگران مورد تهدید قرار گرفته، کارگران زندانی، کارگران همه ی بخش های اقتصادی و اجتماعی و خدماتی، خانواده های همه ی این کارگران، کارگران بدون مزد خانگی، و کارگران خانگی، کارگران بدون مزد فامیلی، بازنشسته ها و افراد بی سرپرست؛ همه و همه به استثنای طبقه ی سرمایه دار و خدم و حشم او.

چون که مبارزه طبقاتی کار همه ی کارگران است، به تشکیلی نیاز دارد که بتواند همه ی کارگران را، علیه سرمایه در برگیرد. یک چنین تشکیلی نمی تواند، از مسیر انجمن ها و اتحادیه ها و سندیکاها بگذرد، زیرا این تشکل ها از طرفی نهادهای سیستم سرمایه داری اند، و ساختار و وظایف شان نه مبارزه علیه سرمایه برای رهایی کارگران از شرایط رقت باری که در سرمایه داری به آن ها تحمیل می شود، بلکه مشارکت در جامعه مدنی سرمایه داری، برای تخفیف تضادها و خواباندن مبارزه طبقاتی است. و از طرف دیگر این نهادها گروهی یا وابسته به شغل یا بخش اقتصادی است. بنابراین تنها تشکیلی که می تواند مبارزه ضد سرمایه داری کارگران را منعکس کند، این با توجه به تجربه های تاکنونی، شکل شورائی است. شورا ظرف سازمانیابی طبقه کارگر است و با آن قدرت طبقه کارگر در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی اعمال می شود. تشکیل شورا برخلاف سندیکا و اتحادیه و انجمن صنفی منوط به موافقت قانون و نظم دولت های سرمایه داری نیست که بتواند هروقت بخواهد آن را ممنوع کند. وقتی یک جنبش واقعی ضد سرمایه داری وجود داشته باشد؛ جنبشی که همه ی اشکال مبارزه ی کارگری از مبارزه برای بهبود زندگی و شرایط کار، مبارزه با تبعیض و خشونت علیه زنان کارگر در محیط کار، مبارزه برای تامین زندگی کودکان کار و برگشت آن ها به مدرسه و دوران کودکی، مبارزه برای تامین زندگی بیکاران، بازنشستگان، سالمندان، ناتوانان جسمی و روحی، بی خانمان ها و بی سرپرست ها، مبارزه برای جلوگیری از تخریب محیط زیست و حیات وحش و بهبود آن ها، مبارزه با جنگ افروزی و جنگ طلبی و ملیتاریزه کردن جامعه، مبارزه علیه سرکوب و اختناق را با مبارزه برای لغو کار مزدی و کله پا کردن نظام و محو کامل سرمایه داری را، باهم در آمیزد و ادغام کند. تنها از طریق فعالیت در شوراهای کار و زندگی امکان پذیر است. شورا ظرف مبارزه ی طبقه کارگر است و می تواند در هر مکان کار و زندگی تشکیل شود. در کارخانه، در کارگاه، در مدرسه، در اداره، در بیمارستان، در مزرعه، در روستا ها و در شهرها، در هر جایی که کار و

زندگی جاری باشد شوراهای می توانند تشکیل شوند. برخلاف نظری که شوراهای را مختص زمان اعتلای انقلابی می داند و به همین سبب اتحادیه ها را تبلیغ می کند، شوراهای تنها شکل پاسخگوی مبارزه ی ضد سرمایه داری از آغاز تا پایان است. هم در کارگاه و کارخانه و... تشکیل می شود. هم در بخش و شغل و گروه و هم زمان عضوی از شورای سراسری. البته در مبارزات کارگری ایران با توجه به شرایط موجود، باید متوجه باشیم که لازم نیست علناً فریاد بزنیم که ما شورا تشکیل می دهیم. شوراهای باید در بطن مبارزه وجود داشته باشد. اهداف را مشخص کند. موضوعات موردی مبارزه را مشخص کند. کارگران در آن آموزش ببینند که خود بیانگر خواسته های خود باشند. لازم نیست که نمایندگانی ویژه ای برای صحبت با کارفرمایان سرمایه دار مثلاً در مورد موضوع اعتصاب یا اعتراض انتخاب شود، که در ریسک قرار بگیرند. این وظیفه را هر بار کارگر تازه ای انجام خواهد داد. کار نمایندگی وظیفه ای همگانی خواهد شد. بنابراین خطر اخراج نمایندگان و رفتن نام آن ها مثلاً در لیست سیاه در مورد عسلیویه منتفی می شود. در شوراهای همبستگی کارگری و حمایت از هم دیگر گسترش می یابد. با ارتباطات شبکه ای بین شوراهای مختلف اعتصابات و اعتراضات و حرکت ها را می شود هماهنگ کرد. با تشکیل صندوق حمایت کارگری، هر جا که نیاز بود، می شود کارگران معترض و خانواده های شان را حمایت مالی کرد تا بتوانند به مبارزه ادامه دهند. حمایت از کارگرانی که به هر حال مورد خشم سرمایه و دولت و نیروهای سرکوب قرار می گیرند، یکی از وظایف شوراهای کارگری است. حمایت از مبارزات و هم بستگی با کارگران در حال مبارزه به اندازه خود مبارزه اهمیت دارد. تنها با اتحاد و اتفاق کارگری می شود قدم به قدم در مبارزه به جلو رفت. مبارزات جاری کارگری این را اثبات می کند. در عسلیویه هر جا که کارگران ثابت قدم روی مطالبات خود ایستادند و تسلیم نشدند، سرمایه عقب نشست. هرگاه پشت هم را خالی نکردند، و به تفرقه افکنی سرمایه بین کارگران، پاسخ منفی دادند، موفق شدند. ایران میدان مبارزه است؛ گرچه تدافعی است، گرچه با توهم به نیروهای سرکوب سرمایه پشت پا می خورد. گرچه منفرد و جدا جداست اما می شود ارتقا یابد، توانمند، زنجیره ای و جمعی شود. می تواند مبارزه به شکل شورائی انجام گیرد و سراسری شود؛ تا بیانگر قدرت جمعی مبارزه ی طبقه کارگر علیه قدرت جمعی متبلور سرمایه شود. هر جا که مبارزه در جریان باشد، این امر امکان پذیر است و ما در تاریخ مبارزات ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر جهانی بارها با آن مواجه شده ایم. فوریه 2016

کارگران، قانون کار، دستمزد و مطالبات پایه ای*

برای پرداختن به مسائل کارگری، قانون کار و وضعیت طبقه کارگر، در وهله اول باید به روشن ساختن مفهوم قانون و قانون کار بپردازیم؛ زیرا بدون شناختن قانون و قبل از آن بدون داشتن مفهوم روشن از دولت، قادر به درک مسائل کارگری نخواهیم بود و یا درکی درست از آن نخواهیم داشت. مهم است توجه داشته باشیم، که دولت اما فقط قانون نیست. دولت برخلاف ادعای موجود، حافظ نظم عمومی و آزادی های سیاسی نیست، تنها دستگاه حکومت نیست.

دولت

دولت پایه پای جامعه طبقاتی ایجاد شد؛ یعنی زمانی که مالکیت خصوصی بوجود آمد و جای ارگان های تیره ای را گرفت و حفظ حریم آن ضروری شد. تا آن زمان در جامعه فرادست و فرودست وجود نداشت، در ضمنی که ریش سفیدان و خبرگان، اعتبار اجتماعی و احترام بیشتری داشتند. اما دولت وقتی ایجاد شد، فراتر از مردم شد و با حکومت بر آن ها، از آن ها فاصله گرفت. در نتیجه، نهادهایی برای حفظ دولت ضروری شد. مردمی که از منافع جمعی خود مسلحانه دفاع می کردند، کنار زده شدند و جای آن ها به یک نیروی عمومی مسلح که در خدمت طبقه حاکم است و می تواند علیه خود مردم بکار رود، داده شد. دولت تکامل یافت، و کارکردهایش گسترش یافت و مجموعه ای از امور را در بر گرفت؛ به نحوی که بصورت چتری در آمد، که همه نهادهای موجود در جامعه را ب زیر سایه خود کشید. دولت مجموعه ای از استحقاقات سیاسی، نظامی، مدنی، فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیک اجتماعی شد که شیوه تولید مسلط در جامعه آن را معماری می کند. این مجموعه در خدمت طبقه حاکم است و با ضروریات تکاملی نیروهای تولیدی جامعه منطبق است؛ یعنی دولت تحت انحصار طبقه فرادست جامعه است. این طبقه و دولتی که نماینده او در جامعه است، می خواهد دستگاه تولید را تحت نظم در آورد و تکامل دهد؛ نوع خاصی از روابط و مناسبات اجتماعی را رایج کند یا پیش ببرد و حفظ کند، اما راه برد این کارکرد مستلزم ایجاد نهادهای جدید است؛ نهادهایی که گرچه این طور تصور می شود که بعضی از آن ها در برابر دولت مستقل هستند و دولت را کنترل می کنند - مثل پارلمان و قوه قضائیه و جامعه مدنی - اما در اصل اما تفکیک قوا نه تضاد، بلکه هارمونی دولت و تخفیف تضاد است.

دولت سرمایه داری و جامعه مدنی

در این جا توجه من تنها به سرمایه داری و دولت سرمایه داری است؛ زیرا طبقه ی کارگر و مسایل مربوط به آن در چهارچوب این دولت می گذرد. این دولت است که - بین همه دولت های تا کنونی - می خواهد نفوذ خود را در همه زمینه های تکنیکی و ایدئولوژیکی و جزء به جزء زندگی اجتماعی گسترش دهد و تمام جامعه را با معیارهای مطلوب خود هماهنگ سازد؛ یعنی کل جامعه را در خدمت منافع طبقه ای قرار دهد، که به نیابت از آن عمل می کند. این دولت کل جامعه مدنی بورژوائی را در بر دارد و تنها شامل مسائل سیاسی یا اقتصادی نیست، تنها قوه قهریه و پلیسی نیست، بلکه کل جامعه را شامل می شود، همه ی نهادهای اجتماعی لازم برای کارکرد خود را ایجاد می کند و به کار می گیرد. بورژوازی با منسوخ شدن مناسبات مالکیت قرون وسطائی، که آمیزه ای از مالکیت ارضی فئودالی، مالکیت صنفی و مالکیت مانوفاکتوری بود، مالکیت نوینی را ایجاد کرد که دیگر دولت سابق برای آن کارا نبود. بنابراین، به دولتی نوین نیاز بود. این دولت مدرن یا دولت بورژوائی در کنار و خارج از جامعه ی مدنی هویت مستقلی پیدا می کند، که گول زننده است. دولت سرمایه داری، بنابراین نظم سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی یی را معماری می کند و با توجه به مقتضیات ارزش افزائی سرمایه اجتماعی در آن جامعه و برای تضمین بالاترین نرخ استثمار در کلیه ی عرصه های حیات اجتماعی حضوری مسلط دارد و نظم خود را به آن ها دیکته می کند یا سعی می نماید دیکته کند.

این دولت سازمانی است که بورژوازی برای پیش برد اهداف خود و برای حفاظت و تضمین مالکیت خصوصی و منافع طبقاتی خود ایجاد کرده است. طبقه ی سرمایه دار منافع مشترک خود را در این شکل از دولت ابراز می کند و با مجموعه ی امکاناتی که در اختیار دارد، منافع مشترک خود را منافع مشترک کل جامعه جلوه می دهد و فعالیت خود را نزد توده های مردم به عنوان ضرورت دفاع از آنان و منافع مشترک آنان عنوان می کند. بورژوازی برای حفظ مالکیت خود قوانین مدنی ایجاد می کند و آن را نه قانون حافظ منافع و مالکیت طبقه ی خود، بلکه به عنوان حافظ منافع عمومی جامعه جلوه می دهد؛ چنان عمل می کند که مردم همان گونه فکر کنند که او فکر می کند، یعنی به مهندسی افکار عمومی دست می زند و ایدئولوژی طبقه ی خود را به ایدئولوژی عمومی جامعه تبدیل می نماید. به نحوی که امروزه هر فردی خود را در تحت قوانین بورژوازی تعریف می کند، حتی طبقه ای که باید در تقابل با بورژوازی و گورکن او باشد، با سر او می اندیشد.

جامعه مدنی یک دوران در دولت تجسم پیدا می کند. مثلاً در ایران کنونی، دولت اسلامی بیان گر جامعه مدنی است؛ یعنی منافع مشترک بورژوازی ایران در این برهه با این شکل بیان می شود، که به بهترین وجه منافع بورژوازی حاکم را برآورده می سازد. ممکن است در این شکل منافع اقلیاری از بورژوازی به خوبی تامین نشود یا به او سهم مناسب از قدرت داده نشود، که در این حالت خود به اپوزیسیون بورژوائی تبدیل می شود. مثال بارز آن، جناح های مختلف رژیم و به طور اخص اصلاح طلبان و جریان سبز به رهبری موسوی است. این تضاد - برخلاف تضاد طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار - تضادی آشتی ناپذیر نیست و امکان رسیدن به سازش و اتحاد در آن وجود دارد، که نمود بارز آن انتخابات جدید ریاست جمهوری اسلامی است که برای حفظ نظام - با ارتباطات علنی و پشت پرده - سرانجام توافق بر انتخاب حسن روحانی قرار می گیرد. جدیداً محمد رضا خاتمی، به عنوان یکی از سران جناح اصلاح طلب، در مصاحبه با روزنامه ی اعتماد (دهم آذر 1392) گفته است، که از نظر اصلاح طلبان، مساله اعتراضات سال ۱۳۸۸ به پایان رسیده است. به گفته ی او، اصلاح طلبان "مساله ی گذشت را بیان کرده اند و این پیام شان بود که سال ۸۸ یکی از اتفاق های مهم و تلخ در تاریخ جمهوری اسلامی و تاریخ این کشور است، اما گذشته است". وی می گوید: اصلاح طلبان از "طلب سال ۸۸" در همان سال گذشتند و "امروز اصلاح طلبان از هیچ کس طلب ندارند، هیچ ادعایی ندارند و حتی در شرایط کنونی که بخشی از حقوق اولیه ی آنها هم گرفته شده، باز راضی هستند". به همین سادگی خون ده ها قربانی کشمکش بین افشار بورژری لگد مال می شود؛ زیرا آن ها خود را نماینده توده ی مردمی می دانند که شرایط، فرصتی برای اعتراض شان ایجاد کرده بود و اکنون آن ها از کیسه ی خلیفه بخشش کرده و خون های ریخته شده، زندان ها، اخراج ها، سال ها خفقان و سرکوب و تمامی تبعات آن را بخشوده اند. گذشته از سهم خواهان داخل رژیم، اپوزیسیون بورژوائی خارج کشور از تیپ های مختلف نیز هستند، که با هم قماشان داخلی خود و حتی جلوتر از آن ها بخشش فرموده بودند و اکنون مشتاقانه چشم انتظار نزول فرمان جهت برگزاری جشن رسمی آشتی کنان هستند.

در جامعه ی مدنی با توجه به شکل بیان آن، امکان واپس گرائی قوانین مدنی نیز وجود دارد و گرچه در بخش اقتصاد ماکرو امکان پیاده کردن آن حاصل نشد، اما در قوانین مربوط به احاد مردم جامعه به عینه آن را می بینیم که به قوانین صدر اسلام بر می گردد؛ به طور مثال قانون چشم در برابر چشم و خون با خون یا آن چه که قانون قصاص نامیده می شود و از قوانین منسوخ

شده قبیله ای است و در برابر اعتراض به آن و خواست لغو اعدام، مساله ضدیت این خواست با اسلام مطرح می شود. "وقتی قوه قضاییه را برای اجرای حکم قصاص محکوم می کنند، در واقع می خواهند اعتقاد ما به اصل اسلام را محکوم کنند." (صادق لاریجانی سیزدهم آذر 1392)

قانون و کارکردهایش

قانون اهرمی است که توسط آن، دولت نوع خاصی از زندگی و روابط اجتماعی را ایجاد و حفاظت می کند. برای این که قانون به راحتی در جامعه جایگزین شود در مقاطع و مناصب مختلف زندگی، کارگزارانی را مفت و مجانی و بدون هیچ اجبار قابل حس بکار می گیرد تا قانون و پذیرش آن را به نرم جامعه تبدیل نمایند؛ یعنی به طور سلسله مراتبی، قانون گذاران غیر رسمی متعدد ایجاد می کنند. ما از کودکی با قانون به طور غیر رسمی آشنا می شویم. پدر در جامعه ی مردسالار، قانون گذار خانه است و هنجارهای رفتاری می آفریند. مادر با آموزش های خود به دختران، ناخواسته در خدمت تبعیض جنیستی - که قانونی است - قرار می گیرد. در مدرسه معلم و مدیر و حتی خدمت گذار مدرسه قانون گذار است. در محل کار، یک سلسله مراتب رسمی از سرمایه دار، مدیریت، روسای بخش و سرکارگران، قانون گذار و مجری قانون اند و همین طور الا آخر. اما قدرت قانون گذاران فرق می کند.. دولت دارای قدرت قهر قانونی است. همان قدرتی که مثلاً سهمیه ی سه ماهه اش بیش از 250 اعدام، تعداد زیادی دستگیری، زندان و شکنجه است. دولت فرهنگ و سبک زندگی خود یا سبک زندگی مورد نظر خود را به شکل قانون برای توده های مردم اجباری می کند و عدم رعایت آن را با سرکوب و تنبیه پاسخ می دهد؛ نمونه اش اجبار پوشش اسلامی برای زنان در جمهوری اسلامی یا منع پوشش اسلامی در فرانسه است.

قانون سرمایه داری بخشی از نظم سیاسی مناسبات بردگی مزدی است، به همین سبب بر مالکیت خصوصی و حمایت و حفاظت آن تاکید می کند. اما در اصل منظور مالکیت خصوصی برابرار تولید است؛ یعنی مالکیت خصوصی بر ابزاری که استفاده از آن مستلزم کار جمعی است و جمعی که کار با این ابزار را انجام می دهند، با آن بیگانه اند؛ زیرا این ابزار در مالکیت غیر است و حاصل آن برای این جمع کارکن، یعنی کارگران، تنها به کارگیری نیروی کار آن هاست که به عنوان کالا به صاحب پول یا سرمایه دار فروخته شده است تا او به هر طریقی که لازم ببیند، آن را در پروسه ی تولید به کار گیرد و پولش را به سرمایه تبدیل کند. البته کارگر دیگر هیچ کنترلی بر به کار گیری نیروی کارش ندارد و حق استفاده و نوع استفاده از

آن طبق قرارداد به صاحب پول واگذار شده است. و این، یعنی بیگانگی کارگر با نیروی کارش. قانون اما این امر را چنان نشان می دهد، که گویا منظور از مالکیت خصوصی و حمایت قانون از آن مثلا یعنی حمایت از مالکیت وی بر خانه ای که احتمالا می تواند داشته باشد یا وسایل خانه و غیره. همواره اما این گونه است که در کنار هدف اصلی، امکاناتی جنبی هم ایجاد می شود، مثلا ایجاد زیر ساخت ها، یعنی راه ها، بنادر، فرودگاه ها، نیروگاه ها و مراکز آموزش عمومی و حرفه ای و غیره که از ضروریات اولیه ی توسعه ی سرمایه داری است. به این منظور، برای توده های مردم خارج از طبقه ی بورژوازی هم تسهیلاتی ایجاد می شود و آن ها هم می توانند از این امکانات استفاده کنند. نیروی کار اعم از دهقان جدا شده از زمین، اصناف و استادکاران سابق در مراحل اولیه سرمایه داری که ابزار کارشان را از دست داده اند و فروشندگان نیروی کار امروزی در مقابل همه آن چه که از دست می دهند، چیز دیگری کسب می کنند که قبلا آن را نداشته اند؛ یعنی به چیزی فراتر از تک تک خود، که اما از خودشان تشکیل می شود، یعنی به یک طبقه تعلق می گیرند. تعلق به طبقه دو وجه برای آن ها ایجاد می کند: اول این که طبقه از آن ها مستقل است و تعلق به آن شرایط زندگی شان را تعیین می کند، به نحوی که آن ها به شخصه نمی توانند آن شرایط را عوض نمایند. وجه دیگر، این که در درون طبقه برخلاف سابق خود را تنها احساس نمی کنند؛ هزارها و میلیون ها انسان دیگر را هم می بینند که با آن ها همبسته اند و همگی شرایط کم و بیش یکسانی دارند. و در نتیجه به تدریج در می یابند، که جمع آن ها در مقابل یک جمع دیگر معنی پیدا می کند؛ یعنی آن ها طبقه ای در مقابل طبقه دیگرند و در مقابل طبقه ای قرار گرفته اند، که عامل همه ی بدبختی های آن هاست: یعنی طبقه کارگر در مقابل طبقه سرمایه دار.

کارگر می بیند در ضمنی که در بازاری که سرمایه برای نیروی کار او به عنوان کالا ایجاد کرده است، مجبور است با سایر کارگران رقابت کند و این رقابت به ضرر همه ی کارگران است. پس در می یابد که اگر خواهان پایداری بر تراژدی زندگی اش هست، باید نیردی مشترک را علیه طبقه ی سرمایه دار پیش ببرد. اما در واقعیت امر، به دلایل مختلف از جمله فقدان آگاهی طبقاتی یا ناکافی بودن آن، تأثیرات عمیق و زیان بار رفرمیسم (که زکرش رفت)، فقدان شبکه ای که کل طبقه ی کارگر را به هم پیوند می دهد (که در بهترین حالت شبکه ی شوراهای ضد کارمزدی است و به همین سبب می بینیم، که با وجود بالا بودن درصد اعتصابات و اعتراضات کارگری، به دلیل منفرد بودن این مبارزات و نبود چنین شبکه ای که آن ها را با هم هماهنگ

کند و از مبارزات کوچک و کم تاثیر یا بی تاثیر به مبارزات پرمایه و تاثیر گذار تبدیل نماید)، نه هیچ هراسی در طبقه ی سرمایه دار ایجاد می کند، و نه دستوراد پایداری برای طبقه ی کارگر دارد، و نه موفق به ایجاد اتحاد و همبستگی کارگری در بخش های مختلف می شود.

. طبقه سرمایه دار اما این امر را به خوبی در می یابد؛ زیرا سازمان یافته تر از طبقه ی کارگر است و در مقابل مساله ی زندگی یا مرگ خود ایستاده است. پس، همه ی ابزارهای لازم را فراهم می کند، با زیر و بم دشمن طبقاتی خود آشنا می شود؛ و برنامه ریزی می کند تا آن چه را خود می خواهد به نام کارگران به خورد آن ها بدهد و در سطح جهانی و منطقه ای و کشوری، جهت گیری و جهان بینی آن ها را تعیین کند، که دقیق ترین این ترپرد را در وجود سازمان جهانی کار و اتحادیه های رسمی و سیاست ها و راه حل های غیر طبقاتی آن ها در دورن طبقه کارگر می بینیم . طبقه ی سرمایه دار علاوه بر دولت های نماینده و سازمان های بین المللی خود، انستیتوهای تحقیقاتی، دانش گاه ها و مراکز آموزش عالی ، نشست های سران کشورها، پیمان های جهانی و منطقه ای و غیره را هم دارد، که همگی در کار تعیین سیاست علیه طبقه ی کارگر و مبارزه با آن، برای حفظ نظم مطلوب خود، هستند. اما در هیچ جای این دنیا، هیچ دانش گاه کارگری وجود ندارد. تقریباً هیچ شورای ضد کارمزدی و هیچ شبکه ای از شوراهای وجود ندارد. بیش از یک و نیم قرن است، که هیچ نشستی بین نمایندگان کارگری جنبش ضد کار مزدی برپا نشده است. جنبش کارگری ضد کارمزدی چنان مهجور افتاده است، که وقتی سر بلند می کند، فریاد رفرمیست ها به آسمان می رود و با تمام توان خود علیه آن به پا می خیزند تا با سر بر زمین اش بزنند یا با نفوذ در آن، آن را از محتوی خالی کنند و سمت و سوی اتحادیه ای/ سندیکالیستی به آن بدهند.

قانون کار و کارگران

قانون کار حلقه ای از زنجیره قوانین مدنی است. رسالت این بخش از قوانین، مجبور ساختن کارگران به تمکین در مقابل رابطه خرید و فروش نیروی کار است. با وجود این اما، این قانون را طبقه حاکم به میل خود و به طیب خاطر برقرار نکرده است. قانون کار نزد طبقه ی سرمایه دار و برای تلطیف تضاد بین طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار به کار گرفته می شود و در واقع، رابطه ی این دو طبقه را تعریف کرده و به نظم در می آورد و از همین رو، خدمات زیادی به طبقه سرمایه دار کرده است، اما پذیرش آن توسط طبقه ی سرمایه دار حاصل مبارزه ای طولانی است که از یک طرف

مهر مبارزه طبقاتی توده های کارگر را برشانه هایش دارد، و کارگران برای بند بند آن با سرمایه داران و دولت و مجلس نمایندگان آن ها جنگیده اند؛ در غیر این صورت، می بایست هنوز شاهد وجود اشکال و شیوه های مراحل اولیه ی رشد سرمایه داری و روزانه چهارده ساعت کار و حتی بیش از آن و بی حقوقی محض کارگران می بودیم. از طرف دیگر، وجود قانون کار و قدرت اجرایی آن، بیانگر آن است که این قانون سلاخی در دست طبقه ی مسلط جامعه علیه استثمار شونده ها است. و ابزاری است، که می کوشد مبارزه ی طبقاتی کارگران را به تعطیل بکشانند تا کارگران یا کسانی بنام نمایندگان آن ها در چهارچوب قانون (که برای ماندگاری سرمایه داری تدوین شده است) به مبارزه قانونی یا بهتر است گفته شود به مغالزه قانونی بپردازند. به همین سبب، قانون کار در هر کشوری در حالی که بیان گر سطح انکشاف سیاسی و مدنی نظم تولیدی یا رابطه ی تولید ارزش اضافی در آن کشور است، تابعی هم از افت و خیز مبارزه ی طبقاتی در درون جامعه ی معین است و از جایگاه سرمایه ی اجتماعی آن جامعه در ساختار ارزش افزائی کل سرمایه ی جهانی متأثر می باشد؛ به نحوی که هرچه بارآوری کار اجتماعی در یک کشور نازل تر باشد و توان عمومی سرمایه ی اجتماعی اش برای کسب سهم در ارزش اضافی کل تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی کم تر باشد؛ دست یابی طبقه ی سرمایه دار آن به ارزش اضافی مورد نظر مستلزم تشدید فشار هرچرخ بیش تر بر طبقه ی کارگر و سرکوب هر حرکت اعتراضی آن است. برای این کار، طبقه ی سرمایه دار از همه امکانات سرکوب استفاده می کند و در این راه، حتی قانون خود را هم زیر پا می گذارد تا آن چه را که کارگران به زور مبارزه خود توانستند ه او تحمیل کنند، باز پس گیرد. نمونه های بارز این رفتار طبقه ی سرمایه دار را در سیزده سال اول قرن بیست و یکم در اروپا در رابطه با ساعات کار، کار موقت و کارگر اجاره ای یا آن چه که در ایران به آن کارگر شرکته می گویند و ... کی ببینیم.

چگونگی ایجاد و تکامل قانون کار را بهتر از هر جا می شود در انگلستان دنبال کرد. انگلس در کتابش "وضع طبقه کارگر در انگلستان" نشان می دهد که چگونه پروتئاریای صنعتی با رشد صنعت بزرگ در بخش های مختلف صنعت، کشاورزی و معدن به وجود آمد؛ که امروزه باید بخش اطلاعات و خدمات را هم به آن اضافه کنیم. او نشان داد که چگونه با رشد صنعت، زنان و کودکان به کار گرفته شدند. مارکس با بهره گیری از این اطلاعات ارائه شده، این دو مساله را تجربه و تحلیل کرد و نشان داد که اولاً، چگونه زنان به بازار کار کشانده شدند، شرایط کارشان چگونه بود و چگونه با پیدا کردن

جایگاهی در تولید و قطع وابستگی اقتصادی خود و با همه ی مشکلاتی که بر آن ها فرود آمد، هستی خود به عنوان زن و کارگر را به جامعه ای که آن ها را به عنوان یک انسان مستقل نادیده می گرفت تحمیل کردند؛ و ثانیاً، چگونه و چرا کودکان به جای کودکی به نیروی کار ارزان چاه ویل سرمایه داری تبدیل شدند؛ و نیز چگونه سرمایه با کشانده زن و کودک کارگر مرد به بازار کار، مزد او را بین این سه سرشکن کرد به نحوی که با وجود کار هرسه بازهم سفره شان خالی و شکم شان نیمه سیر می ماند. امروزه مساله ی کار کودکان به اوج خود رسیده است و نزدیک به 190 میلیون کودک بین پنج تا چهارده سال و بیش از 300 میلیون کودک زیر سن قانونی کار(بنا بر اطلاع "یونیسف") به کارهای مختلف اشتغال دارند، که اکثر آنها در بخش غیر رسمی بازار کار است. به طور معمول با کار کودک مخالفت می شود و به طور علنی صدای موافقی با کار کودک بلند نمی شود، اما روز به روز کار کودک گسترش می یابد. کار کودک از نظر اجتماعی برنامه ریزی می شود، که طبیعی جلوه می کند. به طور مثال، در یک پروژه آموزشی در اکتبر 2013 در کلاس چهارم یک مدرسه ابتدائی، در یک گروه چهار نفره شرکت داشتیم. این پروژه را دوبار در دو کلاس متفاوت، که بین هفته تا بیست و یک دانش آموز داشت، پیش بردیم و طی آن دانش آموزان در باره ی کار کودک و چرائی آن، شرایط کار و زندگی کارگران دوزنده به بحث پرداختند. مساله ای که توجه ام را در طی این پروژه جلب کرد، این بود که گرچه دانش آموزان بخشا حقوق کودکان را می شناختند، اما کار کودک را از جنبه ی کمک به خانواده و ضروری می دیدند. این نظر در بین بسیاری از فعالین مخالف کار کودک هم دیده می شود. آن ها بر این نظرند، که باید این کودکان مورد حمایت قانون قرار گیرند و کارشان قانونی شناخته شود. مسلم است که این کودکان به علت فقر خانواده، یعنی بی عدالتی اجتماعی، تقسیم غیرعادلانه ی ثروت اجتماعی، و اصولاً شناخته نشدن حق کودکی در جامعه و حرص و آز سرمایه برای مکیدن شیره ی جان کارگران جهت سودآوری هرچه بیش تر، بدون هیچ حایل و مانعی به کار کشیده می شوند؛ آن هم در حالی که میلیون ها انسان بزرگ سال در هر کشوری در ارتش بیکاران به صف شده اند و کاری پیدا نمی کنند. دلیل این امر هم روشن است: کار کودک برای سرمایه سودمند تر است. به جای یک کارگر بزرگ سال می شود چند کودک را به کار گرفت، دست مزد ناچیزی پرداخت، بیمه های اجتماعی را یک سره حذف کرد و هزینه ی کار پایین آورد. اما حمایت قانونی از کودکان کار نباید به این معنی باشد، که زیر نظر قانون به کار ادامه دهند، بلکه دولت و قانون گذاران را باید مجبور کرد که با حمایت قانونی، مشکلات مالی

خانواده های این کودکان را رفع نمایند تا کودکان بتوانند کودکی کنند، به مدرسه بروند و به طور طبیعی زندگی کنند. وظیفه جامعه است، که از کودکان حمایت کند و آن ها را تامین نماید؛ زیرا کودکان به جامعه تعلق دارند و نه فقط به پدر و مادر خود.

انگلس در کتاب فوق نشان داد، که شرایط کار در بخش های مختلف چگونه بود، ساعات کار چگونه تنظیم می شد و استاندارد زندگی کارگران چه بود. او به خوبی نقش کلیسا و مذهب را درهم کاری با سرمایه داران در ابدی ساختن و الهی کردن شرایط کار نشان داد. هم زمان آشکار کرد، که چگونه جنبش اعتراضی کارگری در تقابل با این شرایط به وجود آمد، چه اعتصابات یا گرفت، کارگران چگونه با شرایط غیرانسانی و ناگواری که سرمایه داران برای شان فراهم کرده بودند دست و پنجه نرم کردند، شوریدند و جنگیدند. از درون این جنگ، چگونه قوانین مربوط به کار سر بلند کردند و نحوه تکامل آن ها در کشاکش این مبارزه چگونه بود. او نشان می دهد، که چرا و چگونه این قوانین ابتدا توسط الیگارشی محافظه کار تنظیم شد و به تصویب رسید و چگونه اتحادیه ها پا به حیات گذاشتند و چه سرانجامی یافتند. انگلس معتقد است، که قانونی شدن اتحادیه بمعنی ایجاد نیروئی برای مذاکره با کارفرما در مورد تعیین دستمزدها است که در سال 1820 به وقوع پیوست. اتحادیه ها می توانند در شرایط معینی دستمزدها را بالا ببرند، اما چون قیمت نیروی کار به عنوان کالا در اقتصاد مثل هر کالای دیگر براساس رابطه بین عرضه و تقاضای نیروی کار تعیین می شود (و از آن جا وقتی این رابطه برقرار می شود، کارگر در واقع می پذیرد که با او مثل یک کالا که خرید و فروش می شود رفتار گردد)، اتحادیه ها در قبال علل اساسی بی که براین رابطه تاثیر می گذارند، ناتوان هستند. به همین دلیل، انگلس تاریخ فعالیت اتحادیه های کارگری را توالی طولانی شکست های کارگران می داند، که با برخی پیروزی های منفرد قطع شده است.

او در رابطه با اعتصابات کارگری می نویسد، که کارگران مجبورند با اعتصاب علیه کاهش دستمزد اعتراض کنند. با این اعتراض آن ها می خواهند اعلام کنند که انسان نباید خود را با مناسبات منطبق سازد، بلکه این مناسبات است که باید خود را با انسان ها مطابقت بدهد. و اگر انسان در مقابل این مناسبات سکوت کند، سکوت اش به معنای به رسمیت شناختن مناسبات موجود و به رسمیت شناختن حق بورژوازی در تحمیل این مناسبات است. اعتراض و اعتصاب، کارگران را علیه قدرت اجتماعی و سیاسی طبقه ی دارای مالکیت بیدار نگه می دارد و آن ها را و می دارد اعتراف کنند که برای درهم شکستن بورژوازی چیزی بیش از اتحادیه ها و اعتصاب ها

ضروری است. کارگران متوجه می شوند، که نیروی کار خود را نباید مانند یک شیی و یک کالای بی اراده مورد خرید و فروش قرار دهند، بلکه باید به عنوان انسان در مقابل انسان در این رابطه وارد شوند و اراده ی خود را نشان دهند. این گونه برخورد کارگر با نیروی کار خود، یعنی به صدا در آمدن ناقوس مرگ اقتصاد سرمایه داری و قوانین مزد آن و در این مکان نه تنها سرمایه دار، بلکه اتحادیه نیز پایش روی یخ قرار می گیرد.

از آن زمان تا کنون نیروهای رفرمیسم به ویژه رفرمیسم چپ - حزبی و غیر حزبی و کارگری هم گام با دولت سرمایه داری و همه ی ابزارهای ممکن در برابر این برداشت طبقه ی کارگر از خود و نیروی کار خود ایستادند. سعی کردند مبارزه ی کارگران را به بیراهه بکشانند. آشتی طبقاتی را موعظه کنند و به کارگران بقبولانند، که کل هستی آن ها در یک چیز خلاصه می شود و این کالائی به نام نیروی کار است که باید مثل هر کالای دیگر در بازار کار عرضه شود و دارنده ی آن در یک رابطه ی کالائی موفق به فروش آن گردد. حتی عده ای از این نیروها در این بازار، نمایندگی ارائه و فروش نیروی کار را بعهده می گیرند و خود کارگر را از این رابطه حذف می کنند، یعنی دیگر او مالک نیروی کار خود نیست و به اصطلاح نمایندگان حتی از او نمی پرسند که آیا حاضر به فروش نیروی کار خود تحت این شرایط هستند یا نه، بلکه قبایی برایش بریده و دوخته می شود تا بدون اعتراض آن را بپوشد؛ قبائی که هیچ شباهتی با مدل نشان داده شده ی ابتدای کار ندارد. به همین سبب است، که می بینیم همواره کارگران بعد از پایان دوره های مذاکرات دو سال در میان اتحادیه با کارفرمایان و اعلام فلان قدر افزایش دست مزد برای دو سال آتی، ناراضی هستند، اما چون به رابطه ی خرید و فروش و میانجی گری اتحادیه ها تن داده اند و در واقع آن ها را به عنوان نمایندگان خود پذیرفتند، بدون اعتراض چندانی به آن گردن می نهند. اما کار اتحادیه ها تنها به همین کوشش برای ماندگار سازی بردگی مزدی و چانه زدن بر سر تعیین دست مزد ختم نمی شود، بلکه آن ها به انحای مختلف می کوشد شیوه ی برخورد طبقاتی با کار مزدی و مبارزه علیه سرمایه داری را نادرست، انحرافی، بی موقع و حتی درموردی به نفع بورژوازی نشان دهند و فعالین لغو کار مزدی و مبارزه ی آن ها علیه اس و اساس سرمایه داری را علیه منافع طبقه کارگر، مشتی رویا باف و سکت نشان دهند.

طبقه کارگر ایران و مبارزات کارگری

مبارزات کارگری در ایران با توجه به رشد سرمایه داری و رشد نیروی های مولده با فاصله زمانی بیش از دو قرن رقم خورد. انقلاب مشروطه که اولین کوشش سازمان یافته ی بورژوازی ایران برای کسب جایگاه مناسب خود در سیستم اقتصادی - سیاسی بود، مانند سایر انقلابات بورژوائی، طبقه ی کارگر ایران را که تازه در حال شکل گرفتن بود، به عنوان پیاده نظام جنگ طبقاتی خود علیه فئودالیسم و مناسبات حاکم به کار گرفت؛ بدون این که آن ها مطالبات مستقیم خود را به جامعه ارائه داده باشند. در راس این جنبش بورژوازی جوان ایران، مالکان لیبرال و روحانیون بزرگ قرار داشتند و در مطالبات آن ها گرچه صحبت از اجرای عدالت یک سان برای همه در میان بود، اما اکثریت مردم که شامل دهقانان، کارگران، زنان و تهری بودند از این عدالت برکنار بودند. در این زمان، یعنی اوائل قرن بیستم، هنوز با وجود اندکی تغییرات در شیوه ی زندگی، سه چهارم جمعیت ایران به کار کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند. در این بخش نیز نسبت به کشت صنعتی و مصرف برای بازار محلی یا منطقه ای و داخلی، اولین تغییرات رخ داد و کشت صنعتی توتون، پنبه و غیره برای صادرات و گسترش اقتصاد صنعتی در روستاها در زمینه قالی باقی، ابریشم ریزی، بافندگی و دام داری رواج یافت. البته از اواخر قرن نوزدهم در شهرها، کارگاه های صنایع دستی، صنایع خانگی و مانوفاکتور ایجاد شده بود و بافته های کتانی، ابریشمی، پشمی، پارچه، قالی، کفش، جواهر، اسلحه، خاتم کاری تولید و گاه به کشور های همسایه هم صادر می شد. اوایل قرن بیستم شرکت های سهامی تجاری، راه سازی و نساجی تاسیس شد، از جمله کارخانه های کوچک نساجی در تهران، اصفهان، گیلان، کارخانه قند در تهران، کارخانه تولید ظروف و شمع و غیره. این کارخانه های کوچک، نطفه های اولیه ی طبقه کارگر در ایران را ایجاد کردند، که عمده ی نیروی آن را دهقانان کنده شده از زمین به دلیل فقر تشکیل می داد.

در این دوره تغییرات در زیرساخت ها مثل ایجاد راه ها، ایجاد و توسعه و تکمیل بنادر و غیره در دستور کار دولت قرار گرفت؛ صادرات رشد کرد؛ اما با رشد تجارت و ارتباطات بین المللی و هجوم کالاهای خارجی به ایران، صنایع مانوفاکتوری ایران - که قدرت رقابت نداشتند - تعطیل شدند و یک ارتش به نسبت عظیم بیکاران ایجاد شد. بخشی از این ارتش بیکاران در جست و جوی کار به نواحی قفقاز و ماورای خزر مهاجرت کردند که شمار آن سالیانه حدود 200 هزار نفر بود. همین کارگران بودند، که با خود اطلاعات جدیدی را در باره تشکل کارگری و حق و حقوق کارگران و

مبارزات کارگری به درون طبقه ی کارگر جوان ایران آوردند. در همین دوران آگاهی به وجود میدان های نفتی در ایران، رقابت بین المللی را برای اعمال نفوذ در ایران تشدید کرد. اولین اتحادیه کارگری در سال 1286/1907 توسط کارگران چاپ در تهران تاسیس شد. آن ها موفق شدند در یک اعتصاب دو هفته ای در سال 1918، قرارداد دسته جمعی کار، 8 ساعت کار روزانه و دست مزد برای کار اضافی را به کارفرماها تحمیل کنند. تشکیل اتحادیه ها در بخش های مختلف نساجی، کفاشی، کلاه دوزی، شاگردان مغازه ها، ماهی گیران، کارگران بنادر و غیره بسرعت رواج یافت و یک شورای مرکزی اتحادیه های کارگری تشکیل شد. این اتحادیه ها معمولاً در ارتباط با حزب کمونیست یا نیروهای کمونیست وابسته به بین الملل دوم و سپس کمینترن قرار داشتند. و در نتیجه، بر مبنای سیاست حاکم بر آن ها، مبارزه ی طبقه کارگر نه به عنوان طبقه ای که برای لغو کار مزدی و ایجاد جامعه ای نوین می جنگد، بلکه به عنوان زائده ای از حزب که مجری سیاست های دیکته شده ی آن است، جهت می گرفت و از اقدام مستقیم کارگران و تشکل آن ها در شوراهای ضد سرمایه داری کارگری ممانعت می شد. در سال 1909، انگلیس در ایران بانگ شاهی را ایجاد کرد و به اکتشاف نفت جنوب پرداخت. پنج سال بعد از تصویب قانون اساسی در مجلس، با اکثریت فنودال و بورژوازی، و در حالی که بحران اقتصادی و سیاسی دامن گیر کشور بود، کارشناسان آمریکائی به ریاست شوستر به ایران آمدند و به آمریکا در زمینه نفت و راه آهن امتیازاتی داده شد. هم زمان، در سال 1911، برای سرکوب جنبش های اجتماعی اعتراضی، نیروهای مسلح انگلیس وارد جنوب و روسیه وارد شمال ایران شدند. در زمان حکومت رضا شاه، قوانین جدید کشوری و جزائی و کیفری تصویب شد و برای جلوگیری از شورش های دهقانان گرسنه ی بی زمین و کنده شده از زمین و سرکوب اعتراضات اجتماعی، قانون راهزنی را علیه آن ها به تصویب رساندند. در این دوره، مناسبات بورژوائی در کنار مناسبات فنودالی توسعه می یافت و کارمزدی به تدریج رایج و غالب می شد. هم چنین با ایجاد مالکیت بزرگ کشاورزی در شمال، استفاده از کارگر مزدور کشاورزی رواج یافت و پرولتاریای کشاورزی رشد کرد. احداث راه آهن، بنادر، فرودگاه ها، ایستگاه های رادیویی، و گسترش استخراج معادن و استخراج نفت، احداث کارخانه های جدید و شروع اقدامات برای احداث کارخانه ی ذوب آهن، شمار پرولتاریای صنعتی افزایش یافت؛ به نحوی که در دهه ی 1930 به بیش از 100 هزار و در دهه ی 1940 به 500 تا 700 هزار نفر رسید، که روزانه بین ده تا چهارده ساعت کار می کردند. در این جا نیز

مثل سایر کشورها، استفاده از کار زنان و کودکان رایج شد، که دست مزدشان به ترتیب دو و چهار برابر کم تر از دست مزد مردان بود و با خود کاهش دستمزدهای مردان کارگر را به دنبال آورد و این به معنی تولید ارزش اضافی عظیم و سرازیر شدن آن به عنوان سرمایه ی جدید تولیدی برای استثمار نیروی کار بیش تر بود. اما این شرایط طبیعتاً نمی توانست بدون مانع پیش رود؛ زیرا کاهش دائم مقدار کار لازم به موانع طبیعی می رسد و هم چنین میزان دست مزد دیگر نمی تواند نیروی کار لازم را بازتولید کند. از طرف دیگر، کارگر تدریجاً به حقوق خود آگاه می شود و حتی اگر مستقیم علیه اس و اساس سرمایه داری اقدام نکند، دست اندازی بیش تر به حداقل های زندگی خود را بر نمی تابد و خواهان دستمزدهای بیش تر می شود.

در فاصله ی بین سال های 1921 تا 1931 ایران شاهد اعتصابات کارگری متعدد در صنایع مختلف نفت، نساجی، راه آهن، کبریت سازی و غیره بود و مطالباتی چون کاهش ساعات کار، افزایش دست مزد، حقوق از کارافتادگی، دریافت حقوق ایام اعتصاب و تعطیل اول ماه مه در این اعتصابات مطرح شد. بعضی از این اعتصابات، به ویژه در صنعت نفت در سال 1325، به خاطر پایداری کارگران در ادامه ی اعتصاب به موفقیت رسیدند. در این زمان حزب توده که چهار وزیر در کابینه ی قوام السلطنه داشت، به انحاء مختلف از جمله فرستادن دکتر جودت وزیر کار به آغاجاری و طرح این که این اعتصاب به هم کاری حزب توده و دولت لطمه می زند و مصالح حزب را با خطر مواجه می کند، سعی در پایان دادن به اعتصاب داشت که موفق نشد. اما به دنبال این اقدام، اعتصاب کارگران با ایجاد یک درگیری ساختگی و در پی تعدادی کشته و زندانی و اخراج کارگران سرکوب شد. اعتصاب در نساجی وطن اصفهان، اما به کاهش ساعات کار تا نه ساعت و افزایش بیست درصدی دستمزدها راه برد. در این فاصله، اتحادیه های مخفی تشکیل شده بود، که زیر مجموعه ای از حزب کمونیست ایران بود. در ادامه ی این وضعیت، تشکیل اتحادیه کارگری به رسمیت شناخته شد؛ زیرا با قانونیت یافتن آن ها؛ قابل کنترل شده و به نهادی بورژوازی تبدیل می شدند. با ادامه ی اعتصاب ها، دولت آن ها را غیرقانونی و ممنوع ساخت، صدها کارگر را دستگیر و به نقاط مختلف کشور تبعید کرد. و برای کارگرانی که با حزب کمونیست هم کاری کنند، ده سال محکومیت زندان تصویب شد.

در این دوره ساختار طبقاتی جدید در ایران انکشاف یافت و طبقه ی کارگر به طبقه ی نسبتاً نیرومندی در کنار بورژوازی تبدیل شد؛ در حالی که سیستم

فئودالی راه زوال را می پیمود. با وجود این، هنوز ایران کشوری عقب مانده و کشاورزی بود.

در دهه 1950 اعتصابات کارگری علاوه بر مطالبات اقتصادی و رفاهی به مطالبات سیاسی نیز پرداخت، یعنی به آگاهی طبقاتی بیشتری به عنوان طبقه ای در مقابل طبقه ی دیگر دست یافت و همین امر، هراس سرمایه داران و دولت سرمایه داری و حامیان خارجی آن ها را تشدید کرد. در دهه ی 1960، با اصلاحات ارضی و اصلاحات آموزشی، رشد فرآورده های صنعتی و گسترش صنایع، امور ساختمانی، سد سازی، راه سازی، تولید وسایل منزل، تولید اتومبیل، تولید برق، گسترش صنایع شیمیائی، داروسازی، کشت و صنعت ها، بازهم شمار کارگران افزایش یافت؛ به نحوی که در سال 1353/ 1974، در مجموع 5 میلیون کارگر مزدبگیر وجود داشت، که چهار میلیون آن ها در بخش صنعت و یک میلیون در کشاورزی شاغل بودند. هم زمان سهم بخش خصوصی در مالکیت نیز بالا رفت.

قانون کار؛ چگونگی ایجاد و تغییرات آن در ایران

بعد از کودتای 1299، "جمعیت اجتماعیون" دربخش هشتم مرام نامه ی خود قوانین مربوط به کارگران را درنوزده ماده آورد، که عبارت بودند از هشت ساعت کار روزانه؛ یک روز تعطیل هفتگی؛ منع کار اطفال؛ منع پرداخت دست مزد جنسی؛ منع شب کاری و کارهای مضر به سلامتی؛ پرداخت دست مزد ایام بیماری و حادثه؛ صبحانه مجانی در محل کار؛ خدمات بهداشتی؛ ایجاد کلاس های سواد آموزی برای کارگران؛ تفریحگاه؛ ساخت مسکن برای کارگران؛ تعیین دست مزد مناسب با معیشت و ضروریات زندگی؛ پرداخت دست مزد در تعطیلات اجباری مثلاً خرابی ماشین آلات و غیره؛ تاسیس صندوق کمک برای زمان بیماری و از کارافتادگی و پیری؛ پرداخت غرامت به کارگر اخراجی؛ وضع قانون دست مزد برای کارگران کشاورزی. در سال 1300/ 1921، لایحه ای در رابطه با قانون کار توسط آن ها به مجلس چهارم داده شد. اما اولین قانون کار را "شورای متحده مرکزی" در سال 1325/ 1946، پیشنهاد کرد، که در آن چهل و هشت ساعت کار هفتگی با هشت ساعت کار در روز برای همه ی کارگران؛ دوهفته مرخصی سالانه به اضافه ی پنج روز تعطیلات عید و تعطیل اول ماه مه؛ تعیین حداقل دست مزد؛ منع کار کودکان زیر 13 سال؛ و حق تشکیل اتحادیه آمده بود. شاید لازم به توضیح باشد، که "شورای متحده کارگری" به مفهوم شوراهای ضد سرمایه داری کارگری نبود، بلکه نهادی

مثل سازمان های مادر اتحادیه ای مانند اتحادیه ی DGB در آلمان، سقفی است که چندین اتحادیه ی مختلف را زیر پوشش می گیرد و در موارد کلی هماهنگ می کند. در این دوره، دیگر زمان درازی بود که اتحادیه ها به سازمان های رفرمیست تبدیل شده، به قوانین بورژوائی گردن نهاده بودند و به عنوان واسطه ای بین کارگران و کارفرمایان عمل می کردند. شوراهای هم به استثنای شوراهای کمون در همه موارد دیگر از جمله شوراهای کارگری قبل و اوائل انقلاب روسیه با وجود جمله معروف لنین "همه قدرت به دست شوراهای" ، شوراهای کارگری آلمان در انقلاب 1919 تا 1923 و شوراهای کارگری تورین ایتالیا یا سرکوب شدند یا به نفع اتحادیه/سندیکا استحاله پیدا کردند یا به کناری رانده شدند- مثل شوراهای روسیه بعد از انقلاب. در ایران نیز گرچه کارگران با تمام وجود خود را در صحنه سیاسی کشور در مقابل دولت بورژوائی قرار دادند اما توسط حزب توده مورد سوء استفاده سیاسی قرار گرفتند تا بعنوان نردبان ترقی حزب عمل کنند.

یک سال بعد، در سال 1947/1326، اما دولت قانون جدید کار را تصویب کرد که نسبت به قانون پیشنهادی بسیار عقب مانده بود. این قانون، نه همه کارگران بلکه فقط کارگران کارگاه های با بیش از ده کارگر را شامل می شد. و این به معنی ندیده گرفتن اکثریت کارگران در آن دوره بود. ساعات کار نیز با اما و اگر هایی، نه ساعت در روز با امکان چهار ساعت اضافه کاری روزانه در نظر گرفته شد. تشکیل اتحادیه برسمیت شناخته شد، اما تاسیس آن می بایست با اجازه ی وزارت کار صورت می گرفت و حق دخالت در امور سیاسی را نداشت. مرخصی سالانه از پانزده روز به دوازده روز تقلیل داده شد. از حق اعتصاب نیز در این قانون حرفی به میان نیامد. در سال 1337، قانون جدید کار با مشاورت سازمان بین المللی کار (ILO) نوشته و تصویب شد، با تغییرات جزئی بعدی تا سال 1369 رسمیت داشت. حق اعتصاب بعدها در سال 1964/1343 پذیرفته شد یا در حقیقت داده شد؛ زیرا دیگر این دولت بود، که از بالا عمل می کرد، قانون می تراشید و به قامت کارگران می دوخت؛ فعال مایشاء بود و به انحای مختلف کارگران را به زنجیر سرمایه محکم تر می بست؛ حق کارگر را لطف شاهانه قلمداد می کرد و راه های بهره کشی را تسهیل و تشدید می کرد. با همین ترفند، در سال 1963/1342، قانون سهام کردن کارگران در سود کارخانه، بستن قرارداد جمعی کار، افزایش بارآوری و پرداخت جایزه نقدی تا بیست درصد سود کارخانه اعلام شد که اندکی بعد به حداکثر تا 45 روز حقوق و عدم دخالت کارگران در کار موسسه تقلیل یافت. اما هنوز تا هفتاد و پنج درصد

کارگران از شمول قانون کار، قانون تامین اجتماعی و بازنشستگی محروم بودند. قانون تامین اجتماعی و تاسیس وزارت بیمه اجتماعی در سال 1351 رسمیت یافت و بیمه های درمانی و بازنشستگی برقرار شد، اما تنها برای عده ی معدودی. شرایط کار و زندگی کارگران بسیار ناگوار بود و سالانه صدها هزار نفر به ارتش ییکاران اضافه می شد؛ بدون این که به هیچ شکلی مورد حمایت اجتماعی باشند.

دو سال آخر دهه شصت میلادی و اوائل دهه هفتاد، سال های ناآرامی های اجتماعی در اروپا و آمریکا بود، اما به آن دو قاره محدود نماند و در ایران نیز خود را با رادیکال شدن جنبش کارگری و جنبش اعتراضی اجتماعی نشان داد. اعتصاب های کارگری در این دوره به تتاب سراسر ایران را در نوردید. اعتصاب کارگران بافندگی جهان با سه کشته و پانزده زخمی سرکوب شد. اعتصاب کارگران شرکت واحد برای افزایش دست مزد و دریافت لباس کار با بیست دستگیری، اما موفق به پایان رسید. اعتصاب چهارهزار کارگر پالایش گاه تهران برای مشارکت کارگران در بیست درصد درآمد موسسه، تامین وسیله ی حمل و نقل و ایجاد نهار خوری در پالایش گاه، گرچه با اعزام پلیس و ژاندارم و تهیه ی یک لیست سیاه 500 نفره از کارگران همراه شد، اما سرانجام موفق به کسب پاره ای از مطالبات گشت. در مقابل، اما اعتصاب کارگران کارخانه ی شیمیایی اطراف تهران در اعتراض به شرایط نامناسب کار با یورش نیروی سرکوب سرمایه با بیست کشته سرکوب شد. اعتصاب دو هزار کارگر نساجی شاهی برای مطالباتی چون افزایش دست مزد، سهم کارگران از درآمد کارخانه و علیه شرایط نامناسب محل کار با نه روز اعلام حکومت نظامی در شهر و محاصره نظامی کارخانه هم راه بود و با حمایت مردم شهر بابل و دانشجویان، که منجر به 12 روز تعطیلی دانشگاه نوشیروانی و مجروح شدن و دستگیری تعدادی از آن ها گشت، با پذیرش مطالبات کارگری به پایان رسید. دو اعتصاب بزرگ دیگر در صنایع بافندگی تهران، اعتصاب شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و تبریز، ماشین سازی اراک، جنرال موتورز، ایران ناسیونال، سیمان صوفیان و دیگر اعتصابات با وجود نقش مخرب پانزده اتحادیه، بیست فدراسیون کارگری و 610 سندیکا – البته نقش مخرب این نهادها، بدین معنی نیست که در آن ها انسان های شریف و مبارزی وجود نداشت. اما مساله نه افراد، که کارگرد این اتحادیه ها و سندیکاهاست - بیان گر توفندگی مبارزه طبقاتی و آگاهی نسبی طبقه ی کارگر به هستی خود و نقش خود در انباشت سرمایه است. با این همه، همان طور که در اروپا و آمریکا هم دیدیم، این آگاهی به هستی طبقاتی خود را در

محدوده‌ی مطالبات اقتصادی محدود ماند و سمت و سوی ضد سرمایه‌داری پیدا نکرد؛ در جهت تشکل طبقاتی ضد کارمزدی راه نیممود؛ مطالبات اجتماعی گسترده تری را مطرح نکرد؛ میلیون‌ها کارگر زیر پرچم ارتش بیکاران را ندید؛ وضعیت اسفبار زنان چه در محل تولید و چه در خانه و اجتماع، هم دردی او را بر نینگیخت؛ و در مطالباتش، توجه به وضعیت سال‌مندان، اکثریت فقیر جامعه، کودکان، بهداشت و درمان و غیره غایب بودند. با وجود این، سرمایه با تمامی نهادهایش؛ دولت، مجلس، نیروهای امنیتی و نظامی، علیه آن‌ها شمشیر از نیام بر کشیدند. با توجه به این شرایط و با همه‌ی کوشش‌های اتحادیه‌های موجود در سرپوش‌گذاشتن بر این تلخی‌ها و مانع‌تراشی‌ها برای جلوگیری از حرکات اعتراضی کارگران، مبارزات کارگری اوج می‌گیرد و مجلس قانون‌آشوبگران در موسسات صنعتی "را به تصویب می‌رساند و مجارات پانزده سال زندان تا اعدام را برای کارگرانی که حرفی از حق و حقوق کارگری و مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری و مبارزه با آن برزبان آورند، برقرار می‌سازد.

بعد از قیام سال 57، قانون کار از جمله قوانینی بود که جمهوری اسلامی آن را برای برآوردن نیاز سرمایه کافی نمی‌دید. بنابراین، در غیاب قدرت متشکل و آگاه طبقاتی کارگران، بارها به همان قانون شاه ساخته‌یورش بردند تا کارگران را دست بسته در مسلخ سرمایه قربانی کنند. در حالی که کارگران به دلیل نقش موثر خود در قیام، انتظار تغییر قانون کار یا تغییرات مثبت در قانون کار به نفع خود را داشتند، که البته در غیاب حضور موثر کارگران در صحنه‌ی سیاسی از مجلس و دولت بورژوائی انتظاری بی‌مورد و ناشی از توهم بود. با به قدرت رسیدن و تحکیم جمهوری سرمایه‌داری اسلامی، که همه‌ی ابزارهای مدرن و عقب‌مانده‌ی بهره‌کشی را به خدمت گرفته بود، روز به روز شرایط زندگی کارگران بدتر و فشار سیاسی و اقتصادی بر آن‌ها شدیدتر شد. دو پیش‌نویس پیشنهادی رئیس‌جمهور بنی‌صدر و احمد توکلی وزیر کار دولت موسوی با اعتراضات شدید کارگری مسکوت ماند و توسط دولت پس گرفته شد. در سال 61، اتحادیه‌های کارگری به عنوان مراکز نفوذ نیروهای چپ ممنوع شدند. بررسی قانون کار تصویب شده در مجلس سوم، توسط مجمع تشخیص مصلحت، مدت‌ها بعد در سال 1369، به پایان رسید. این قانون هرگونه تحصن و اعتصابات کارگری را ممنوع اعلام کرد و از همین رو، مورد اعتراضات شدید کارگری قرار گرفت، که طی آن تعدادی از کارگران دستگیر شدند. مجلس پنجم و دولت به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی (1384-1376) اما ضربه

ای اساسی بر پیکر جامعه ی کارگری وارد آورد و در جهت تامین منافع بیش تر سرمایه و تسهیل روند ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی، ابتدا اندکی با احتیاط برای برآورد اوضاع و قدرت اعتراضات کارگری، کارگاه های تا پنج گارگر را از شمول قانون کار خارج کرد و چون با اعتراضات قابل ملاحظه ای مواجه نشد، با خیال راحت آن را به کارگاه های کم تر از ده نفر تسری داد و اکثریت کارگران را از شمول قانون کار خارج نمود، که بیش از همه ی کارگران زن را در کارگاه های کوچک در بر می گرفت. این قانون به سرمایه داران امکان داد تا با تبدیل کارگاه های بزرگ تر به چند کارگاه کوچک تر از زیر بار وظایف خود نسبت به کارگران شانه خالی کنند و کارگاه ها را به محل جولان قدرت خویش تبدیل نمایند. کوچک کردن کارگاه ها و خارج کردن کارگران آن ها از شمول قانون کار، قدرت جمعی کارگران را در همه ی زمینه های مربوط به کار، تعرفه مزدی و غیره در هم شکست؛ به نحوی که در این سال ها کم تر شاهد حرکات جمعی کارگری در این بخش بودیم.

هم چنین است قانون مربوط به قراردادهای موقت کار و سپردن تامین نیروی کار به شرکت های مقاطعه کار؛ به نحوی که بنا به گفته ی خاتمی، هدف دولت براین قرار گرفته بود که این امر تا هشتاد درصد نیروی کار را در بر بگیرد. این شیوه ی استخدامی اکثریت مکان های کار حتی محل هایی که نسبت به دیگر کارها به دلیل اهمیت آن، امنیت شغلی از ثبات بیشتری برخوردار بود (مثل نفت و پتروشیمی) را هم در بر گرفت. بعد در دولت احمدی نژاد، روند قدرت زدایی از طبقه ی کارگر تداوم یافت و شدت بیش تری گرفت. قراردادهای موقت کار با اشکال مختلف بازده ماهه، شش ماهه، سه ماهه، یک ماهه و بدون تاریخ، اما با امضای کارگر، یا معروف به قراردادهای سفید امضا، به سرعت رواج یافت؛ به طوری که کارفرما قادر باشد کارگر را هر وقت که لازم دانست، بدون پرداخت غرامت و بدون داشتن حق اعتراض، اخراج کند. این سرنوشت حتی گریبان کارگران ثابت را نیز گرفت؛ به نحوی که در بسیاری از کارخانه ها، به ویژه با مالکیت بخش خصوصی، کارفرما می تواند هر یازده ماه با خرید خدمت کارگران، دوباره آن ها را با حداقل دست مزد رسمی به کار بگیرند تا بازهم بر انبوه کار پرداخت نشده کارگران یا ارزش اضافی افزوده شود. کارگران نیز به دلیل سختی شرایط و نیاز به کار این شرایط را بدون اعتراض می پذیرند و به دلیل ضعف جنبش کارگری راه دیگری را مقابل خود نمی بینند. در غیر این صورت، در واقع می بایستی با توجه به سنوات خدمت کارگران به دست

مزد آن ها افزوده شود و در موقع بازنشستگی یا فسق قرارداد به نسبت آخرین دست مزد، سنوات خدمت به آن ها پرداخت گردد.

در ادامه ی این روند، در آذر 1391، دولت نهم اصلاحیه ی قانون کار را با امضای رئیس جمهور احمدی نژاد و شیخ الاسلامی وزیر کار و رفاه اجتماعی به مجلس برد؛ اصلاحیه ای با 86 ماده، که دلیل ارائه ی آن "وظیفه دولت در ایجاد انعطاف و حل اختلافات کارگران و کارفرمایان و همسو کردن منافع دو طرف و تقویت هم سویی منافع آنان و تکالیف دولت با رویکرد حمایت از تولید و سه جانبه گرایی..." ذکر شده است. شیخ الاسلامی در توضیح این اصلاحیه گفته است، که اهمیت آن به دلیل قرار گرفتن سه جانبه گرایی در متن قانون است ... و روحیه ی هم کاری و تعاونی که اکنون بین نمایندگان تشکل های کارگری و کارفرمایی وجود دارد، می تواند روند رفع مشکلات این حوزه را سرعت دهد. به گفته وی: " هر سه طرف نباید بر خواسته های خود پافشاری کنند، زیرا لازمه تعامل تنازل است و همه ی طرف ها باید موضع خود را با توجه به شرایط تلطیف کنند - صد البته که منظور کارگران اند-. هر سه طرف در یک کشتی نشسته اند و هرگونه خطری هر سه را تهدید می کند!". (سایت وزارت کار و رفاه اجتماعی)

و اکنون وزیر کار دولت روحانی، که مثل بسیاری دیگر از وزرای کابینه از خانواده وزارت اطلاعات است، نیز در برنامه اش بر اصل سه جانبه گرایی تاکید می کند و در ادامه راه پیشینیان خود در تحمیل تضییقات بر کارگران به برقراری نظام چند لایه ی تامین اجتماعی از جمله بیمه مکمل تاکید می نماید. بیمه های مکمل یعنی بار دارو و درمان را که می بایست بیمه های درمانی و تامین اجتماعی تقبل کند، بردوش بیمه شدگان تلمبار کردن؛ یعنی آن ها باید اولاً ماهانه بخشی از درآمد اندک خود را باز هم به کیسه ی بی ته این سازمان بریزند، اما هزینه ی اصلی درمان را از باقی مانده ی درآمد ماهانه ای که در واقع باید صرف گذران زندگی سخت خانواده شود، تامین کنند.

منشور مطالبات پایه ای کارگران

در مقابل این شرایط زندگی، که با مرحله ی معینی از توسعه ی نیروهای مولده مطابقت دارد و بیان گر مناسبات معینی است که خود را در مرادوه بین نیروهای اصلی جامعه و اشتغال و فعالیت افراد نشان می دهد، طبقه ی کارگر چه می کند و چگونه باید عمل کند.

انگلس می گوید:

"قانون برای بورژوازی مقدس است، زیرا ساخته و پرداخته دست خودش است و آن را برای محافظت از منافعش تنظیم کرده است. بورژوازی در

قانون، هم چون خدای خود، خود را می یابد و بدین سبب آن را مقدس هم می داند. اما کارگران برای قانون احترامی قائل نیستند، بلکه می گذارند صرفاً قدرت آن در جایی که خود قدرت تغییر آن را ندارند، معتبر باشند؛ پس طبیعی ترین کار است که اقلاً پیشنهاداتی برای تغییر قانون داشته باشند و بخواهند قانونی پرولتری جایگزین قانون بورژوائی شود. قانون پرولتاریائی منشور مطالبات اوست."

اکنون نزدیک به 120 سال از مرگ انگلس می گذرد. مسلماً انگلس خود بهتر از هر کس می دانست، که بورژوازی حتی در حالت ضعف آن اجازه را نمی دهد که قانون مورد نظرش چنان تغییر کند، که به قانونی پرولتری تبدیل شود. تجربه این 120 سال نیز نشان داده است که بورژوازی تغییرات جزئی زمان ضعف خود را با قدرت یابی دوباره ی خود پس می ستاند و در نتیجه، بقول مارکس، برای طبقه ی کارگر در واقعیت امر راهی جز امحای سیستم کار مزدی و پایان دادن به استثمار انسان بر انسان باقی نمی ماند. مطالبات کارگری محدوده ی گسترده ای را می تواند در بر گیرد، که شامل مطالبات فوری کارگری تا مسایل محیط زیست و غیره است، که به طور خلاصه دوباره آن چه را که در سال 1387 در سایت "کمیتة هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" آمد، به صورتی تکمیل شده ذکر می کنم:

پرداخت فوری دست مزدهای عقب مانده و پرداخت به موقع دست مزدهای جاری؛ تعیین دست مزد با توجه به تولید ناخالص داخلی، برقراری سرویس ایاب و ذهاب و غذای رایگان در همه شیفت های کاری؛ لغو استخدام موقت و شمول قانون کار برای همه کارگران بدون توجه به تعداد کارگران در کارگاه و یا ملیت آن ها؛ تامین اجتماعی شامل حقوق بیکاری، که نباید کم تر از حداقل دستمزد باشد و بیمه ی بازنشستگی و از کار افتادگی برای همه؛ بهداشت و دارو و درمان رایگان برای همه ی احاد جامعه؛ حمل و نقل عمومی رایگان؛ آموزش عمومی تا پایان تحصیلات دانش گاهی؛ آموزش رایگان بزرگسالان در محل های کار و محلات، مراکز عمومی و رایگان استفاده از کامپیوتر و اطلاعات؛ مراکز عمومی و رایگان استفاده از کامپیوتر بدون فیلتر و سانسور به استثنای برنامه های پورنو و بازی های مروج خشونت؛ مراکز آموزش زوج های جوان؛ مهد کودک و کودکستان و سایر مراکز رایگان مربوط به کودکان؛ تامین مسکن مناسب با توجه به زلزله خیز بودن ایران و احداث محل های بازی کودکان در محلات؛ وسایل رفاهی برای همه؛ رفع تبعیض جنسیتی در همه ی زمینه ها- ارث، ازدواج، حقوق کیفری و جزائی، حقوق مدنی، حقوق کار- و ایجاد فرصت های شغلی برای زنان و امکانات رایگان چون شیرخوارگاه، مهد کودک، سالن

غذاخوری و رخت شوی خانه به طور گسترده و فراگیر در محل های کار و سکونت تا زمینه ی اجتماعی شدن کار خانگی فراهم شود و کار بی مزد خانگی پایان یابد؛ تحت پوشش قانون کار و تامین اجتماعی قراردادن زنان شاغل در کار کشاورزی و کارگاه های خانگی چون بافت قالی و صنایع دستی؛ رفع آپارتاید جنسی در همه موارد در کل جامعه، ایجاد خانه های زنان با امکانات آموزشی و سواد آموزی و حرفه آموزی هم راه با تریایی برای بهبود روانی؛ تامین زندگی و مراقبت رایگان معلولین و سال مندان و تهیه ی امکانات مناسب برای گذران زندگی آن ها؛ ممنوعیت کار کودکان زیر سن قانونی و تامین زندگی کودکان؛ پرداخت ماهانه ی کمک مالی به همه افراد زیر هجده سال؛ عدم دخالت در زندگی خصوصی افراد اعم از عقاید، پوشش، روابط زن و مرد، گرایش جنسی و ... توزیع مجدد نعمات و ثروت با اعمال مالیات بر درآمد و دارایی های بزرگ و ارث بزرگ هم راه با کاهش مالیات کارگران مزدبگیر و حقوق بگیر (آن چه که خودشان می گویند) کوچک و متوسط؛ کاهش مخارج اجتماعی با کاهش بودجه های نظامی و انتظامی و حذف نیروهای سرکوب و فشار؛ تامین آزادی های سیاسی پایه ای برای همه، یعنی حق تشکل، تجمع، تحسن، تظاهرات و اعتراض، آزادی های بیان، عقیده، مطبوعات، رفع سانسور و شرایط خود سانسوری؛ آزادی زندانیان سیاسی شامل کارگران، زنان، دانشجویان و سایر زندانیان عقیدتی و سیاسی؛ ممنوعیت تعقیب سیاسی، تهدید، دستگیری، شکنجه، مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی تحت فشار شکنجه؛ نگاه به جرایم به عنوان مشکل اجتماعی و ارائه ی راه حل اجتماعی برای قربانیان سیاسی سیاست های رژیم، یعنی زندانیان عادی و لغو مجازات اعدام به طور کلی؛ گذشته از موارد بالا با توجه به شرایط عمومی زیست محیطی و برای بهداشت عمومی، اقدامات ضربتی برای بهبود وضعیت هوای آلوده که بسیاری از نقاط کشور را در بر دارد، از جمله اقدامات لازم در رابطه با ریزگردها و تشعشع و آلودگی های اتمی، علنی ساختن و اطلاع رسانی عموم از مراکز تحقیق و آزمایش مراکز اتمی، توجه دادن مردم به خطرات تشعشعات اتمی و مسایلی که باید رعایت کنند و کوشش برای پایان دادن به این عملیات؛ سیاست روشن کشاورزی و حمایت از کشاورزان بی زمین و کم زمین و کارگران کشاورزی؛ توجه کارشناسی به مساله آب در ایران و برنامه ریزی آب بندی دوباره دریاچه ها و تالاب های خشک شده برای حفاظت از محیط زیست."

پایانی

آن چه که امروز سازمان های موجود کارگری، به ویژه در اروپا در آستانه روز جهانی کارگر و شروع مذاکرات تعرفه جدید مزدی مطرح می کنند، یعنی " مزد عادلانه برای کار عادلانه" به سخره گرفتن تجربیات دو صد ساله ی طبقه کارگر جهانی است. آن چه که در آن تردیدی نیست، کار عادلانه توسط کارگر است؛ اما شرایط این کار نه تنها عادلانه نیست، بلکه نشانه ی بی عدالتی محض است وقتی سهم کوچکی از این کار به کارگر بر می گردد. کار هیچ کارگری نمی تواند با وجود عوامل مختلف کنترل کننده - کارت ورود و خروج، سرکارگران، چشم های الکترونیک و دوربین های مدار بسته و از همه مهم تر شدت جانفرسای کار که کارگر را مجبور می کند بدنبال دستگاه بدود و خود را با ماشین هماهنگ سازد و با شدت و فشار بسیار زیاد کار کند - عادلانه باشد و مزد عادلانه بگیرد. مزد عادلانه در مناسبات تحت سرمایه داری مترادف با ناعادلانه ترین نوع تقسیم ارزشی است، که کارگر با کار خود ایجاد می کند؛ زیرا بخش اعظم آن به جیب سرمایه دار می رود. در حالی که کارگر باید به حداقلی قناعت کند که برای بازتولید نیروی کار فعلی و آتی او ضروری است؛ که به آن حداقل دست مزد می گویند، که تازه در بسیاری از کشورهای جهان سرمایه داری اصلاً وجود ندارد و در جایی مثل ایران حتی هم شاید به نصف حداقل مورد نیاز هم نرسد. قانون دستمزد که تابعی از بازار کار نیروی کار هست، تا زمانی که تشکیلات اجتماعی موجود مشروعیت و مقبولیت دارد و طبقه ی کارگر از موضع ضعف به آن تمکین می کند، قدرت مند سرپا خواهد ایستاد و با چک و چانه زنی اتحادیه ها شاید اندکی تغییر کند. در این سیستم کارگر مجبور می شود حتی روزهای تعطیل هم کار کند. همواره از کار روزانه و روزکار و دست مزد روز کار صحبت می شود، اما کار شبانه ندیده گرفته می شود؛ زیرا سرمایه که می خواست روزکار را بدون پرداخت دست مزد بیش تر کش بدهد، مجبور به پذیرش ساعات محدود کار شد. وقتی دولت سرمایه داری ساعات کار را محدود می کند، بدین معنی نیست که سرمایه دار را در امر استثمار کارگران محدود می سازد؛ بلکه وی با هزار حيله قانون را دور می زند، مثلاً کارگر باید قبل از شروع کار در محل حاضر باشد و ماشین ها را آماده ی کار کند. بعد از پایان کار هم باید ماشین ها را که تا لحظه ی آخر مشغول به کار بودند، تمیز و آماده کار فردا کند. اگر زمان انجام این دو وظیفه را که اصلاً به چشم و به حساب نمی آید، حداقل بیست دقیقه (که البته بیش تر از این زمان است) محاسبه کنیم، با کار شش روز در هفته می شود 120 و ماهانه 480 دقیقه، یعنی یک روز کامل هشت ساعته در هفته یا

چهارده روز در سال با محاسبه ی یازده ماه برای سال که یک ماه آن باید ایام مرخصی باشد. با این محاسبه در حقیقت مرخصی سالانه کارگر به جای سی روز به شانزده روز تقلیل می یابد. سرمایه به شیوه ای دیگر، یعنی شیفتی کردن کار، هم محدود شدن زمان کار را جبران می کند. سرمایه با شیفتی کردن کار، مقاصد خود را پیش می برد و کارگر را مجبور به اجرای آن می کند. امری که اساس زندگی طبیعی کارگر را در هم می ریزد و روابط خانوادگی، فامیلی و اجتماعی او را مختل می سازد. پدر یا مادر شب کار در حالی خسته از کار به خانه بر می گردد، که بچه ها به مدرسه رفته اند و وقتی هم به خانه بر می گردند، زمان چندانی برای دیدار با پدر یا مادر خود ندارند، چون پدر یا مادر باید به سر کار برود. همین طور است اضافه کاری ها، که فرصت رشد و تکامل و سلامتی جسم و روان کارگر را از بین می برد. عمر نیروی کارکن را که فرصت بازتولید نیروی از دست رفته خود را ندارد، کوتاه می کند، در حالی که مثلاً در برده داری، برده دار سعی می کند عمر برده خود را طولانی تر کند؛ زیرا برده در تملک او بود. اما برده کارمزدی چون به لحاظ قانونی جسمش در تملک سرمایه دار نیست، سرمایه دار سعی می کند قبل از استهلاک طبیعی کالای خریداری شده اش، بیش ترین استفاده را از آن ببرد و به همین سبب، با کمک قانون کار کوبنده ترین حملات را برای کوتاه کردن زمان حداکثر بهره یابی به کار می گیرد و نگران استهلاک زود هنگام آن هم نیست؛ زیرا یک ارتش عظیم از بیکاران را می بیند، که با اتکا به آن می تواند حتی شرایط بازار کار را دور بزند و مقاصد خود را به آن دیکته کند. با همین دو مثال از صدها مثال های موجود دیگر می بینیم که قانون بورژوائی دست سرمایه دار را برای بهره کشی از کارگر نمی بندد، بلکه شیره ی جان کارگر را برای مکیده شدن توسط سرمایه دار قانون مند می کند.

* - این مقاله در مجله اینترنتی نگاه، شماره 28 به چاپ رسیده است.

آدرس نگاه: www.negah1.com

منابع:

- "تاریخ نوین ایران"، میخائیل ایوانف؛ ترجمه هوشنگ تیزی؛
 "دولت و جامعه مدنی"، آنتونیو گرامشی؛ ترجمه ی عباس میلانی؛
 "منشأ خانواده مالکیت خصوصی و دولت"، فریدریش انگلس؛ ترجمه از "نبرد کارگر"؛
 "کاپیتال" جلد اول، کارل مارکس، ترجمه ی ایرج اسکندری؛
 "ایدئولوژی آلمانی"، کارل مارکس- فریدریش انگلس؛ ترجمه ی عبدالله مهندی؛
 "وضع طبقه کارگر در انگلستان"، فریدریش انگلس؛ انتشارات کمونیسم؛

حداقل دستمزد؛ هیاو بر سر هیچ!

در ماه پایانی سال مساله دستمزد های کارگری و بالاخص حداقل دستمزد کارگری به عامل فعالیت فعالین؛ گروه ها و احزاب کارگری داخلی و خارج از کشور تبدیل می شود. هرکدام سعی می کنند تا با مستمسک قرار دادن آن خود را در جامعه کارگری مطرح نمایند. تکانی به خود بدهند و یک دو ماهی را با مقاله ای؛ نقل نظرات و دادن اطلاعاتی در ارتباط با آن رجز خوانی کنند. و انگاه که با حقیقت تلخ اعلام رسمی آن مواجه شدند سرخورده یا بگویند که ببینید این دولت با دولت قبلی فرقی ندارد یا این که رئیس دولت دروغ گو است و وعده هایش توخالی است.

این خیل دوستداران کارگر که در بین شان مسلما انسان هایی نیز هستند که واقعا مسائل کارگری مساله شان است، سر و ته مساله دستمزد را به تورم در جامعه وصل می کنند. یکی می گوید: اگر هرسال مطابق با تورم واقعی افزایش دستمزدها محاسبه می شد؛ اکنون این فاصله چشمگیر و غیر قابل قیاس دستمزدها و تورم و گرانی پیش نمی آمد(آیت نیافر. کمیته پیگیری). این ساده نگری را هیچ کارگری اندک آگاهی نخواهد پذیرفت که این فاصله و شکاف طبقاتی محصول تطابق ندادن حداقل دستمزد با تورم باشد، و نه حاصل سیستمی که مبنای وجودیش بر اختصاص همواره بیشتر اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران، با نام سود به سرمایه است. این شکاف عظیم در سراسر دنیای سرمایه داری با توجه به استاندارهای زندگی در هر جامعه، نه تنها حل نشده که عمیق تر شده است.

دیگری برای بیان همین نظر مساله را کمی لغت و لعاب می دهد؛ کمی سیاسی تر و انقلابی تر می کند و با درود به کسانی که برای رسیدن طبقه کارگر به قدرت سیاسی (و نه خود طبقه کارگر و کارگران) مبارزه می کنند می گوید: "به نظر من دستمزد کارگر برابر تورمی که در کشور ما وجود دارد باید تعیین شود؛ اگر سالی ده بار تورم افزایش یابد ده بار هم مزد باید افزایش یابد" و در پایان راه حل این معضل را در این می بیند "تا وقتی که تشکل های کارگری خود ساخته از نظر دولت غیر قانونی باشند پاشنه در به همان روال سابق خواهد چرخید"(محمود صالحی در گفتگو با بهرام روحانی گفتگوی هفتم و هشتم). ایشان نمی گویند که منظورشان ازین تشکل خود ساخته چیست، چه ویژگی ای دارد و آیا می خواهد مساله دستمزد را یعنی رابطه خرید و فروش نیروی کار به عنوان یک کالا را حل کند تا در بر پاشنه دیگری بچرخد یا می خواهد با چانه زنی در را روغن کاری کند تا بهتر بر پاشنه اش بچرخد.

هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی کارگران اعلام می دارد که: "ما کارگران مطابق میل دولت و کارفرما تن به هر بردگی و حقارتی نخواهیم داد و با مقاومت و اعتراض قدرت مندمان مواجه خواهد شد. اگر حداقل تا آخر فروردین ماه تجدید نظری در حداقل اعلام شده صورت نگیرد و حداقل دستمزد براساس اجرای بی چون و چرای ماده 41 قانون کار تعیین نشود اقدام به فراخوان تجمعات خیابانی کارگری خواهیم کرد". 13 اسفند 92 از لحن تهدید این گونه برداشت می شود که اعلام کنندگان چنان نفوذی در طبقه کارگر دارند که چرخ تولید را در سراسر ایران خواهند خواباند و خیابان ها را مملو از کارگران معترض خواهند کرد. این همه قدرت نمائی برای اجرای درست ماده 41 قانون کار!

سندیکای شرکت واحد دلخور از روحانی و شعارهایش به این نتیجه می رسد که: "این دولت شعار می دهد اما در عمل فرقی بین این دولت با دولت قبلی نیست و با افزایش جاری هنوز دستمزدها 10 تا 15 درصد زیر خط تورم است و به دلیل نقض حقوق سندیکائی در 35 سال گذشته کارگران از داشتن نماینده واقعی خود در مراکز تصمیم گیری در رابطه با سرنوشت شان محروم مانده اند. در پایان اعلام می شود که: "کارگران به این تصمیم گیری اعتراض شدید دارند و حق هرگونه اعتراض های جمعی در مقابله با این ستم و قانونی شکنی! را دارند. به امید روزی که بهار خوشبختی کارگران با تشکیل نهادهای سندیکائی واقعی به همت کارگران ایران تحقق یابد". (اسفند 92)

سندیکا اما توضیحی نمی دهد که چرا به دولت روحانی متوهم است. و سندیکای واقعی مورد نظرش چیست و چه فرقی مثلا با سندیکای س.ژ.ت فرانسه یا د.گ.ب آلمان یا سایر کشورها که ابزار بورژوازی برای خواباندن مبارزه ضد سرمایه داری در درون طبقه کارگرند دارند. و نشان نمی دهد که مثلا نمایندگان واقعی طبقه کارگر حتی اگر انتخاب شوند چگونه می خواهند در تصمیم گیری دخالت مثبت داشته باشند در حالی که در طرف مقابل شان نمایندگان کارفرمایان و دولت که خود از طرفی بزرگترین کارفرماست و از طرف دیگر نماینده طبقه سرمایه دار است، صف کشیده اند و هیچ روزه ای برای نگاه مثبت به آن وجود ندارد مگر این که دولت را فراطیقاتی و یا مدافع طبقه کارگر ببیند. همین برداشت را در بیانات حسن سعیدی فعال سندیکایی شرکت واحد می بینیم که حتی به وضوح به دفاع از سه جانبه گرایی می پردازد و آن را مشکل گشای اقتصاد کلان هم می داند و معتقد است که در ایران اما سه جانبه گرایی به شکل بدی انجام می گیرد و "اگر نماینده کارگر به صورت مستقل انتخاب شده باشد سه جانبه گرایی بسیار خوب است و هم

در اقتصاد کلان جواب می دهد و هم صنایع را رشد می دهد زیرا هر سه (منظورش کارگر، کارفرما و دولت است) به دنبال منافع خود هستند و از بین آن ها چیز خوبی در می آید اما سه جانبه گرایی ای که وزیر کار می گوید در حد حرف است". وی در دفاع از اتحادیه راستگوتر از سایر علاقمندان شرمنده، اعلام می کند که تشکیل اتحادیه هم به نفع کارگر و هم به نفع کارفرما است. و می گوید: "اگر اتحادیه به طور واقعی شکل بگیرد برای کارفرما نیز بهتر است. من معتقدم با دستمزد پایین کارفرما هم ضرر می کند زیرا بهره وری کار کاهش می یابد".

گذشته از این رشید رزاقی وظیفه خطیر دیگری را روی شانه های طبقه کارگر می گذارد و آن کوشش برای رهایی اقتصاد از بار بحران به ویژه در سطح ملی است: "کارگران ایران بنا به موقعیت اجتماعی و منافع طبقاتی با عزم ترین و سخت کوش ترین نیروی اجتماعی محسوب می شود که با سازوکار و راهبرد های طبقاتی مختص به خویش، تاریخا تلاش کرده است که اقتصاد را، حداقل در محدوده بومی، و مکانی که در آن به زیست و کار مشغولند از بستر بحران برهانند". (سایت حزب کمونیست ایران) وی نمونه این تلاش را قیام بهمن 57 ذکر می کند: "براین اساس انقلاب 57 بمانند ابزار جراحی توده های انقلابی ایران برای خروج اقتصاد از بحران، و رهایی آن از چنگال طبقه بورژوا و استبداد حاکم، که نماد آن در وجود شاه متبلور شده بود شناخت شناسی می شود. هدفی که توده های کارگر و زحمتکش برای انقلاب مشخص کرده بودند عبارت از جاری کردن اقتصاد به مجرای نظارت دموکراتیک طبقه انقلابی بود تا نیازهای مادی و معنوی جامعه در

بالاترین سطح و در راستای تکاملی آن به سوسیالیسم برآورده گردد". اگر صادقانه با مساله برخورد شود همه ما که در این حرکت حضور داشتیم می دانیم که هیچ برنامه ای برای یک انقلاب ضد سرمایه داری ارائه نشده بود نه از طرف طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مستقل و نه از طرف نیروهای چپ. دخالت کارگران نفت در سرنوشت رژیم که می توانست در هماهنگی با سایر کارگران این نقش را بازی کند با سیاست سازش کاری اتحادیه ای، آن چنان که فعال اتحادیه ای یداله خسرو شاهی در آخرین مصاحبه ی ویدئویی خود که پخش آن به بعد از مرگش منوط شده بود و این ویدئو در مراسم خاکسپاری اش پخش شد، ضمن پوزش از طبقه کارگر سازش سندیکا را با نمایندگان بازار؛ که در ازا قبول پرداخت چهار ماه دستمزد کارگران؛ قول اقدام به اعتصاب داده است افشا می کند و به خاطرش عذر خواهی می کند. مورد دهه 1330 هم با سوء استفاده حزب توده از کارگران از طریق اتحادیه وابسته در خدمت سیاست های حزب توده قرار می گیرد و بذر

بدگمانی را در طبقه کارگر می افشاند. هر کارگری با اندک آگاهی طبقاتی می داند که نه تنها تلاشی برای رهناندن اقتصاد در حال بحران سرمایه داری نمی کند بلکه باید از بحران برای تشدید مبارزه و غلبه بر سرمایه داری استفاده کند.

برخورد فعالان نزدیک به دولت و خود دولتیان هم قابل تامل و گاه لفظاً تفاوتی با غیر دولتیان ندارد.

هفده تن معاون وزیر کار قبل از اعلام حداقل دستمزد جدید اعلام می کند که "در صددیم با تغییر روش تعیین دستمزد به مدل جدید و کارآمدی برای بالا بردن قدرت خرید کارگران و ارتقای کرامت انسانی نیروی کار دست یابیم که برای این کار به شکل گیری کمیته تخصصی مشاوره سه جانبه برای تعیین دستمزد کارگران اقدام کردیم." "سه جانبه گرایی یکی از شاکله های اصلی توسعه چند بعدی روابط کاراست و سبب می شود مثلث کارگر- کارفرما - دولت در تصمیم گیری های اقتصادی کنار هم باشند." و نتیجه می گیرد که "تا زمانی که تضاد تقابل و رویارویی خصمانه در مثلث سه جانبه گرایی شکسته نشود و به صفتی واحد و مستحکم با همدلی و هم افزایی در کنار هم قرار نگیرد، در عرصه ی تصمیم سازی های اساسی و مهم کار پیش نخواهد رفت. تا زمانی که گفتگوی اجتماعی و مشاوره سه جانبه با حضور اصحاب اندیشه، نمایندگان بلند قامت تشکل های کارگری و کارفرمائی شکل نگیرد جامعه را به راه کارهای اساسی برای برون رفت از رکود تورمی حاکم بر اقتصاد ملی دست نخواهد یافت. اجرای این شیوه موجب می شود تا کارفرما هزینه های کم تری را متحمل شود و بهره وری عوامل تولید افزایش یابد." همه ی این لفاظی ها برای بستن دست و پای کارگران، موعظه ی سازش به جای مبارزه طبقاتی علیه سرمایه و بیان همین جمله آخر بود زیرا در شرایط فعلی ایران و حتی جهان هیچ کارگری و حتی تشکل های کارگری موجود که به رسمیت هم شناخته شده اند به جز مساله چانه زنی در دستمزد در هیچ تصمیم گیری اقتصادی مشارکت ندارند. وی معتقد است که "افزایش دستمزد کارگران در اقتصاد بیمار کشور موجب افزایش هزینه های مبادله و کاهش قدرت رقابت پذیری اقتصاد ملی می شود و این امر به چرخه معیوب رشد تورم و کاهش شدید درآمد سرانه خواهد انجامید." ایشان حتی نمی داند که درآمد سرانه یک متوسط درآمدی است و در آن کل درآمد به کل جمعیت تقسیم می شود و اگر مثلاً تقسیم ثروت و درآمد به نفع کارگران اندکی تغییر یابد یا کلاً تغییر یابد متوسط آن تغییر نخواهد کرد.

ناصر چمنی عضو کانون عالی انجمن های صنفی کارگران ایران! حتی تلویحا دست به تهدید می زند: "امسال مثل سال های قبل نیست که مزد غیر قانونی چند روز مانده به شروع تعطیلات اعلام شود و جامعه کارگری در برابر آن سکوت کند. پیش بینی می شود سطح اعتراضات نسبت به سال گذشته افزایش یابد. وی ماده 41 را خط قرمز نیروهای کارگری می خواند. شاید از ترس این تهدید است که دولت اعلام تصمیم در مورد افزایش دستمزد را نه چند روز قبل از تعطیلات بلکه به بعد از تعطیلات موکول می کند. (ایسنا؛ 24 اسفند)

محبوب رئیس فراکسیون کارگری می گوید که افزایش دستمزد نباید کمتر از تورم اعلام شده یعنی 30% باشد و باید 6% پرداخت نشده سال قبل را هم در بر بگیرد.

حمید حاج اسماعیلی فعال کارگری که برعکس فعال کارفرمایی می نماید و نگران وضعیت مالی کارفرمایان است معتقد است که: "حداقل دستمزد باید به خط فقر نزدیک باشد. تعیین دستمزد تا وقتی از ماده 41 قانون کار فاصله بگیرد واقعی نخواهد بود. ... زمان رکود که بخش خصوصی درآمد بالا ندارد و سرمایه گذاری به صفره نیست نمی توان دستمزد بالایی را از کارفرمایان انتظار داشت ولی می شود شرایطی را فراهم کرد تا بهره وری نیروی کار و سرمایه افزایش یابد و درآمد کارگاه ها بالا برود."

به همین گونه است نظر فرامرز توفیقی رئیس کار گروه مزد مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران. عنوان هایی که این افراد یدک می کشند با توجه به شرایط اسف بار کارگران ایران بیشتر به طنز نزدیک است. وی می گوید: روحانی طرح "مزد منصفانه و کارمنصفانه" - گوئی روحانی کوس رقابت با اتحادیه سراسری آلمان و حزب سوسیال دموکرات می زند که صد سالی است این شعار انتخاباتی شان است- را طرح کرد؛ ما می گوئیم اجرای دقیق ماده 41. در ضمن یادش نمی رود که از سرمایه داران گرامی هم دلجوئی کند " نمی توان از کارفرمایان کاملاً گله مند بود زیرا بخش قابل توجهی از تورم از کنترل آن ها خارج است. ما سعی کردیم برای اجرای ماده 41 راهی پیدا کنیم که هم قدرت خرید کارگر تقویت شود و هم کارفرما از عهده پرداخت آن برآید. (تسنیم؛ 16 دی ماه 92)

علی بیگی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی می گوید: "اگر نرخ تورم بالا باشد- که هست و نیاز به اما و اگر ندارد- افزایش دستمزد کارگران نه تنها کمکی به سطح معیشت شان نیست بلکه ارزش پول ملی هم کاهش می یابد. پس در این شرایط افزایش استمزد فایده ای ندارد".

حمید سیفی از کانون انجمن های صنفی کارفرمایی استان تهران با انداختن بار وظایف خود بر دوش دولت راه حل برای بیکاری هم ارائه می دهد: "کارفرمایان با اصل افزایش دستمزد مخالف نیستند اما معتقدند دولت باید اضافه هزینه را تقبل کند. این درست نیست که این ضرر به عهده کارفرما باشد. وی ادامه می دهد کارگری که اخراج می شود به جمعیت بیکاران اضافه می شود پس بهتر است با حقوق کم تر در بنگاهی کار کند؛ حتی خود کارگران هم تمایل دارند که به جای اخراج دستمزد کم تری بگیرند!"

اصغر آهنی یک نماینده دیگر کارفرمایان همین نظر را تاکید می کند و با وجودی که سیستم مالیاتی ایران هم به جای آن ها کارگران را در منگنه قرار می دهد می خواهد همه ارزش اضافی حاصله را در جیب کارفرما حفظ کند و هزینه ها را دولت بپردازد "با توجه به این که کارگران را خانواده خود می دانیم به شیوه ای عمل می کنیم که شرایط موجود را حفظ کنیم." ایشان شرایط مرگبار امروزی کارگران را می خواهد حفظ کند و منظورش از خانواده هم حتما نقش سنتی پدرسالار است که همه حق و حقوق خانواده تا کشتن را در اختیار دارد اما مسلما این بخش از خانواده از رفاه خانواده کارفرمایی و ارث و غیره نصیبی ندارد و این شوخی کثیفی است.

ازین نمونه ها باز هم فراوان وجود دارد اما به همین بسنده می کنم. مسلم است که باید برای افزایش دستمزد مبارزه کرد که دو هدف را دنبال می کند: اول برآورد نیازهای زندگی کارگران به نحوی که دستمزد بتواند نیازهای اولیه و ثانویه خانواده کارگری را تامین کند. برایشان امکان بهبود سطح زندگی، بهبود دستیابی به امکانات رفاهی و تفریحی و امکان مشارکت در فعالیت های اجتماعی و سیاسی را فراهم آورد تا امکان رشد فرهنگی نیز برایش فراهم شود. تا کارگر مجبور به اضافه کاری بعد از ساعات سخت کار و روزهای تعطیل دو شیفت کاری یا چند پیشگی نباشد.

دوم این که این مساله درک شود که افزایش دستمزد امتیازی از جانب کارفرما یا دولت نسبت به کارگر نیست که به خاطر این لطف چشم امید به این یا آن دوخته شود، بلکه کارگران بخش های مختلف اعم از این که ارزش اضافی تولید می کنند یا به قوی کار مولد انجام می دهند و یا با کار خود به واقعیت یافتن ارزش اضافی در مسیر گردش کالا و پول و چه خارج از این پروسه در مشاغل دیگر در زیر فشار مناسبات سرمایه داری هستند با این کار بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط خود را که به دلیل این مناسبات توسط سرمایه داران مصادره شده است به نفع خود از آن ها باز پس می گیرند. بنابراین در توضیح این مساله باید به جامعه گفته شود که طی یک سال گذشته طبقه کارگر چه مقدار تولید کرده است و ازین تولید چقدر به

خودش برگشته و چه مقدار را سرمایه تصاحب کرده است. باید به جامه گفته شود که آن چه که به عنوان تولید ناخالص داخلی گفته می شود چیست و چه ساده قابل فهمیدن است و نیاز به فرمول های ریاضی غیرقابل فهم برای توده های مردم کارگر و زحمتکش ندارد. باید بحث یک زندگی شایسته انسانی باز شود نه برای تعیین حداقل دستمزد یا دستمزد فقر که حتی برای یک زندگی بخور و نمیر هم کافی نیست روش پاشه یا شاخص فیشر را توضیح دهیم. باید فریاد بزنیم که ماده 41 قانون کار اگر به طور صددرصد درست اجرا شود یعنی این که هیچوقت دستمزد کارگر به طور واقعی افزایش پیدا نمی کند بلکه سعی می کند سطح زندگی کارگر را در همان سطح سال قبل حفظ کند یعنی هیچ تغییری در بهبود استاندارد زندگی آن ها حاصل نمی شود و تنها افزایش قیمت ها برای همان مقدار قبلی جبران می شود. باید نشان داده شود که مثلاً در سال 1356 به عنوان مبدا دستمزد ماهانه کارگر 1800 تومان بود و با در نظر گرفتن دلار 7 تومانی در آمد ماهانه اش 220 دلار می شد اما امروز کارگر با دستمزد 608 هزار تومانی که بیش از 300 برابر سال 56 است دستمزد ماهانه اش با توجه به دلار به 3000 تومانی 202 دلار می شود یعنی قدرت خریدش نه به پارسال که نسبت به 36 سال پیش هم پایین آمده است و رمز این درصد های اضافی باز شود. باید گفته شود که حداقل دستمزد مستمسکی است برای سرمایه داران که قراردادهای کار را برای کارگران رسمی یازده ماهه محاسبه کنند تا هرسال تنها با حداقل دستمزد دوباره استخدام شوند چیزی به عنوان اضافه حقوق سالانه زمان خدمت یا پایه و مزایا به آن ها تعلق نگیرد. و هرسال کارگر تازه استخدام شده باشند تا بعد از 30 سال کار با همان حداقل دستمزد بازنشسته شوند. بردن کارگر به سراب 25% اضافه دستمزد و اعتراض به آن در مقابل با 35 تا 40% تورم یعنی همین در جا زدن آن هم در جامعه ای که هیچ نهاد و قانونی از کارگران حمایت نمی کند و حداقل دستمزد برای شمار زیادی از کارگران به ویژه زنان کارگر در مراکز کار و تولید کوچک منظور نمی شود؛ حتی تا یک سوم آن. و ارتش چند میلیونی بیکاران نیز نصیبی ندارند. وضع برای کارگران کشاورزی، کارگران فصلی، کارگران کوره پزخانه ها و مرغداری ها و دامداری ها هم همین طور است. و میلیون ها زن خانه دار هم سهمی از میلیاردها تولید ناخالص داخلی ندارند و هم چنین میلیون ها کودک کار، دخترکان و پسران نقاب پوش آتش سوزی آلودگی های بنام مدرسه، کارتن خواب ها و سالمندان و معلولین. و جنگل های بی درخت شده و دریاچه های خشک و نمک زار شده. توجه به همه این مسائل وظیفه طبقه کارگر است اگر بخواهد به عنوان طبقه ای که می خواهد خود و دیگران و

جامعه را از چنگال نابرابری رها سازد؛ عمل کند. برای دستمزد بیشتر برای یک زندگی شایسته باید مبارزه کرد؛ باید به میدان عمل آمد اما با قدرت نه با سر آفکنده در مثلث برمودای سه جانبگی که تنها برای قورت دادن کارگران دهان گشوده است و گرداب ساخته است. قدرت کارگران در کنش جمعی آن هاست. در آگاهی طبقاتی آن ها به عنوان قدرت مقابل سرمایه داران است و این آگاهی نیاز به تشکل ضد سرمایه داری دارد.

ماه مه 2014

مبارزات اجتماعی و اعتصابات کارگری در دو دهه ی آغازین قرن بیست و یکم با توجه به موقعیت جغرافیایی

آسیا:

ایران

اعتراضات سراسری کارگران بخش آموزش

معلمان بعنوان کارگرانی که نیروی کار فکری خود را برای گذارن زندگی می فروشند همانند اکثریت کارگران ایران از نظر اقتصادی در شرایط ناگواری زندگی می کنند؛ به نحوی که مجبور می شوند برای گذارن زندگی به کارهای دیگر در ساعات بعد از خدمت معلمی گذشته از تدریس خصوصی از رانندگی تاکسی تا دستفروشی و حتی فروش ارگان های بدن خود برای تامین مخارج زندگی بپردازند، در حالی که باید با داشتن رفاه و آرامش بقیه وقت را به مطالعه و آماده سازی خود برای ارائه بهتر کار آموزشی به دانش آموزان و به روز کردن اطلاعات خود در زمینه کاری مشغول شوند تا بتواند پاسخ گوی ذهن کنجکاو کودکان ونوجوانان و جوانان دانش آموز باشند. آن ها برای سرمایه داری با آماده سازی و تربیت نیروی کار آینده نقش مهمی را ایفا می کنند. نیروی کار باسواد و آموزش دیده بارآوری کار را از جانب خود بالا می برد و درصورت بالا بودن ترکیب ارگانیک سرمایه حتی در زمان کار کوتاه ترشده بازده کار بالا می رود و سهم کار پرداخت شده را از کل ارزش ایجاد شده پایین می آورد و این یعنی ارزش اضافی بیشتر و یا به زبان سرمایه داری سود بیشتر. مسئولین سعی می کنند با کلمات و جملات قصار سر معلمان شیره بمالند که کار معلمی کار پیامبری است و اجر اخروی دارد! و در صورت اجبار به پاسخگویی جمعیت میلیونی معلمان را عامل این تبعیض می خوانند چرا که این وزارت خانه به خاطر گستردگی وظیفه 1.5 میلیون نفر را در دو بخش اداری و آموزشی در خدمت دارد. درعین حال با جمعیت 12 میلیونی دانش آموز این وزارت خانه با کمبود شدید معلم مواجه است و سرانه شاگرد به معلم چنان

بالاست که در حقیقت معلم در کلاس مجبور به ایفای نقش مبصر برای ساکت نگاه داشتن دانش آموزان است و به دلیل فشارهای موجود کیفیت کار به شدت سقوط کرده است و جامعه تقصیر را به گردن معلم می اندازد که خوب درس نمی دهد و آن ها مجبور به گرفتن معلم خصوصی برای کودکان خود هستند و آن هایی هم که نمی توانند بیشتر از هزینه ی خورد و خوراک خانواده بزنند به همان حداقل رضایت می دهند. کلاس های پر حجم نه تنها کیفیت کار معلمان را پایین می آورد که سبب افت و جاهت و احترام معلمان نیز می شود و آن ها را به ویژه با دانش آموزان نوجوان و جوان به تقابل می کشاند همان چیزی که امروزه معلمان فریاد می کردند "منزلت ما را به ما برگردانید". معلمان گذشته از بار حجم بالای تعداد دانش آموز با مشکلات عدیده ی دیگری در مدارس روبرو هستند. مثل همه دیگر کارگران آن ها نیز در محیط کار زیر ذره بین نگاه نیروهای امنیتی و حفاظتی قرار دارند که در مدارس نامشان از حفاظت به معلمان تغییر کرده است که همه ی سکنت معلمان را در محل کار از نوع پوشش، روابط بین همکاران، ادبیات گفتاری و شیوه ی بیان مطالب و تعامل با دانش آموزان را تحت نظر دارند به نحوی که معلمان در مدرسه احساس ناخوشایندی را تجربه می کنند و مجبورند به طور دائم خود را سانسور کنند. در خارج از مدرسه نیز به انحاء مختلف این کار را ادامه پیدا می کند. اما در 35 سال وحشت و اختناق و سرکوب آزارگار " مرغ سکوت" موفق نشد " جوجه ی مرگی فجیع را که در آشیانه به بیضه نشسته بود، زنده به دنیا بیاورد و جمهوری اسلام به ویژه در زمینه ی فرهنگی در مدارس چه در سطح دانش آموزان و چه معلمان با شکست کامل مواجه شد و همین فریادشان را از حوزه و مجلس و مسجد به آسمان برده است و کار به نفرین و ترساندن از زلزله و بلایا و جهنم کشیده است. بدین گونه است که می بینیم این بخش از طبقه ی کارگر که اکثریت شان در بخش دولتی سرمایه داری استثمار می شود بالاخره کاسه صبرش از زندگی در و زیر خط فقر لبریز شد و این بار نه با گله و درگوشی که سراسری پا به میدان گذاشت و این همان چیزی است که دولتمردان سرمایه و فیلترهای اجتماعی آن ها را در میان هر بخش از کارگران و این جا معلمان به وحشت انداخته است. نیروهای سرکوب از نظامی و انتظامی تا بسیج و حزب الهی را به مقابله خوانده است و از طرف دیگر وقتی با مقاومت مواجه می شود از ترس گسترش آن به در پیوزگی می افتد و جلسه مهم با رئیس جمهور را رها می کند و به میان معلمان می آید و قول رسیدگی می دهد و مهاجمین را سرزنش می کند و خواهان ترک آن ها از محل می شود (گیلان). معاون وزیر به تته پته می افتد و ضمن تایید درستی خواست معلمان به طور ضمنی

آن‌ها را تهدید می‌کند: من موافق تجمع معلمان در خیابان نیستم، معلمان در گذشته هم ازین سبک تجمعات داشتند اما متمر ثمر واقع نشده بود؛ یا تجمع به ضرر معلمان و دولت است. وی در ضمنی که گوشزد می‌کند این کارها متمر ثمر نیست مساله را مغشوش می‌کند و معلمان را به دولت می‌چسباند و هردو را از یک جنس نشان می‌دهد. دبیر کانون صنفی معلمان پریشان از این که افسار کار از دستش در رفته و نتوانسته آن را کنترل کند و در جهتی که خود می‌خواهد ببرد می‌گوید: بدنه ی آموزش و پرورش جلوتر از تشکل های صنفی حرکت می‌کند و اشاره اش به تعطیل کلاس های درس و تجمعات بدون اجازه قانونی است. جالب است که در ایران پدیده ای از نظر زمان مرده را به زور می‌خواهند زنده نگه دارند که سیستم صنفی یکی از آن هاست که عمرش به دوران قبل و اوایل رشد مانوفاکتورها بر می‌گردد و امروزه در سیستم جهانی سرمایه دیگر جایگاهی ندارد.

سازمان معلمان ایران که نگاه امنیتی را فقط محدود به دوران هشت ساله احمدی نژاد می‌بیند و گویا اصلا خبر ندارد که تنها در سال 1359 سی هزار 30.000 معلم از مدارس پاک زدایی (پاک سازی به بیان رژیم) شدند و اخراج یا بازخرید یا بازنشسته پیش از موعد شدند، ضمن باور به "بارقه‌امیدی که از بدو تشکیل " دولت تدبیر و امید " در میان مردم و معلمان و تشکل‌های مردم نهاد ایجاد شد" مخالفت خود را به تجمع معلمان اعلام می‌دارد: به علت غیر قانونی بودن این اعتراض سازمان مخالف این سبک اعتراض است. دولت احتیاج به حمایت دارد هرچند که ما وضعیت خوبی نداریم اما این نوع تجمعات به ضرر دولت است. می‌بینیم که هردو ارگانی که خود را نماینده معلمان اعلام می‌دارند نماینده جناح حاکم بورژوازی در بین معلمان هستند و نه نماینده ی معلمان. تنها راه جلوگیری از سوء استفاده ی سود جویانه این تشکلات ایجاد شوراهای در سطوح مختلف است تا حرف خودشان در جامعه منعکس شود نه حرف دلوایسان و کلید داران. اعتراض به وضعیت نامناسب معیشتی، اعتراض به تبعیض، اعتراض به فقر و فاقه در جامعه و بین معلمان، خواست بهبود وضع معیشتی، رفع فوری و بدون قید و شرط تبعیضات، بهبود سطح آموزش و اختصاص دادن بودجه کافی به آموزش و پرورش برای ساخت، تعمیر و اجازه ی مدارس جدید و مناسب و امکانات آموزشی مناسب، کاهش سرانه شاگرد به معلم و استخدام معلمان حق التدریسی، آزاد، شرکتی یا با هرنام دیگری و استخدام معلمان جدید برای رفع مشکل، تغییر سیستم آموزشی از آموزش نظری به آموزش آمیخته نظری عملی، ایجاد دوره های آموزشی ضمن خدمت بدون تبعیض برای همه ی معلمان جهت بالا بردن سطح علمی

و آموزشی فرهنگی آن ها، ایجاد امکانات تفریحی و رفاهی برای معلمان و دانش آموزان، بیمه ی درمانی و حوادث برای همه ی دانش آموزان، باز کردن فضای آموزشی و اختصاص بودجه کافی به مدارس برای کارهای فوق برنامه برای شکوفائی استعدادهای دانش آموزان حق مسلم معلمان، دانش آموزان و والدین آن ها و کل جامعه است. حق معلم است که خواسته هایش مورد حمایت دانش آموزان و والدین شان قرار گیرد. به عنوان کارگران بخش آموزش حق دارند که از طرف سایر کارگران که والدین شاگردان شان هم می توانند باشند مورد حمایت قرار گیرند. حق دارند که از طرف پرستاران، و میلیون ها کارگر دیگری که در بخش های دیگر مشغول به کارند و مثل آن ها در حمله یا خطر حمله فقر و فاقه و تبعیض و نابرابری هستند، از طرف کارگران بیکار، از طرف کارگران شاغل، از طرف کارگران که نسبتاً وضع اقتصادی بهتری دارند و از طرف کسانی که ماه هاست دستمزدی دریافت نکرده اند مورد حمایت قرار گیرند. این حق دو جانبه است و آن ها نیز به حمایت همکاران خود در بخش آموزش که معلمان کودکان شان هستند نیاز دارند و آن حلقه مفقوده که می تواند مرکز ایجاد این پیوند شود تشکل شورائی چه علنی و چه مخفی در سطح کوچک محل کار و سراسری است. در چنین صورتی است که به جای 200 معلم 200 هزار و 2 میلیون و 20 میلیون حق را فریاد خواهند کرد. حق گرفتنی است اما باید برایش فضا سازی کرد. ارگان مناسبش را ایجاد کرد و خواست های مشترک منفرد را به خواست مشترک سراسری تبدیل کرد. در این صورت است که می شود از جزء به کل رفت و مبارزه کوچک برای خواست های برحق رفاهی و اقتصادی را به مبارزه بزرگ برای تغییر اساسی، برای لغو مناسباتی که این تبعیض ها و نابرابری ها را سبب می شود یعنی سرمایه داری پیوند داد و به جلو گام برداشت. با همه ی ابزار به حمایت از مطالبات به حق معلمان پردازیم. 2015

اعتصاب کارگران معدن سنگ آهن بافق

روز شمار حرکت: سال 1391 بخش عمده سهام معدن (71%) به فولاد خوزستان فروخته شد اما آن چنان اعتراضی را برنمیگيخت در حالی که تعیین کننده بود. تصمیم به فروش بقیه سهام به فولاد در سال جدید اما کارگران را به اعتراضات گسترده کشاند. تحصن کارگران در معدن در 27 اردیبهشت 1393 در اعتراض به خصوصی سازی سهام باقی مانده که هنوز دولتی بود آغاز شد. 5000 کارگر در آن شرکت کردند و اعتصاب 39 روز طول کشید. در چهارم تیرماه با "لغو موقت" خصوصی سازی، کارگران با دادن یک مهلت دوماهه به دولت به تحصن پایان دادند و کار در معدن را آغاز کردند بدون این که در مشکلات پیشمار شرایط محل کار و کارشان گشایشی حاصل شده باشد.

23 مرداد ربیعی وزیر کار به بافق سفر کرد و با مسئولان و نمایندگان کارگران معدن به گفتگو پرداخت. وی در سخنرانی غرای رسانه ای خود اعلام کرد که "اگر اعتصاب به جای 39 روز 339 روز هم طول می کشید اجازه نمی دادیم مویی از سر کارگران کم شود" این کارگر دوستی اما دوستی خاله خرسه و دروغی بزرگ بود. درست در همین زمان که وزیر کار در بافق حضور داشت دو کارگر شهرداری بافق در اثر ریزش فاضلاب شهری جان باختند و مرگ این دوتن حتی نظر جناب وزیر را هم جلب نکرد. صحبت از کم شدن مویی نبود که جان دو نفر و زندگی دو خانواده کارگری بود.

هنوز رد پای وزیر کار به بافق پاک نشده بود که هفته بعد با شکایت کارفرما که مسلماً از مسئولینی بود که در گفتگو با وزیر حضور داشت، با کمک قوه قضائیه، و نیروی انتظامی تحت پوشش وزارت کشور دو کارگر دستگیر شدند و حکم دستگیری 16 کارگر دیگر نیز صادر شد که موفق به دستگیری آن نشدند زیرا کارگران به معدن و به میان هم طبقه ای های خود پناه بردند و تحت حمایت همبستگی کارگری قرار گرفتند. و این یکی از نقاط اوج زیبایی این حرکت است که باید در جنبش کارگری ثبت شود. به دنبال این بگیر و به بند ها در 28 مرداد کارگران در اعتراض به دستگیری همکاران خود تصمیم به اعتصاب گرفتند و دست از کار کشیدند. با شروع اعتصاب یک سایت نزدیک به دولت حرکت کارگران را در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق معرفی کرد تا تحت این پوشش، مساله از اعتصاب کارگری به یک عمل امنیتی تبدیل شود. دومین آپارات سرکوب سرمایه بعد از قوه قضائیه که می برد و نیروی انتظامی که می دوزد، از مرکز استان یزد به بافق و به

معدن فرستاده شد؛ یکان ویژه نیروهای امنیتی برای سرکوب کارگرانی که با دست خالی خواهان آزادی همکاران خود بودند. دو کارگر بازداشتی آزاد شدند. یکان ویژه 30 مرداد معدن را ترک گفت. درگیری بین جناح های حکومتی بر سر تقسیم قدرت که در همه جای جامعه حی و حاضر است و در هر نهاد جامعه مدنی جمهوری اسلامی کشمکش آن را شاهد هستیم، سرنوشت کارگران را به بازی گرفت. دو کارگر آزاد شده و علاوه بر آن با شکایت کارفرما 7 کارگر دیگر نیز دستگیر شدند. طالبی معاون سیاسی امنیتی استان یزد می گوید: " بروز نارضایتی میان کارگران سنگ آهن بافق، التهاب آفرینی و دامن زدن به اعتراضات است و از سازمان خصوصی سازی گله می کند که با وجودی که زیرمجموعه دولت است در چهارچوب سیاست های کلی دولت عمل نمی کند".

نهادهای سرکوب:

- قوه قضائیه و طلابطین آن
- قوه مجریه: - وزارت کشور و وزارت اطلاعات:
- شورای تامین استان
- شورای تامین شهرستان
- نیروهای انتظامی
- نیروهای امنیتی
- رسانه های وابسته

از دوم شهریور 200 نفر از کارگران اعتصابی همراه با خانواده های کارگری جلوی فرمانداری اجتماع کردند و به نفع کارگران اعتصابی شعار دادند. آن ها بر حسب تصادف با در باز فرمانداری مواجه شدند و بلافاصله به درون رفته تحصن نمودند. این یکی دیگر از فراز های جرکت کارگران بود یعنی به درون اجتماع کشاندن مساله و از انزوای معدن بیرون آوردن آن. به این طریق آن ها توانستند شرایط حاکم در معدن و برخورد مسئولین با کارگران را همراه با خواسته های کارگران به جامعه اعلام کنند. حمایت مردم شهر از تحصن کنندگان و حضور متناوب آن ها در این جمع یک نقطه ی اوج دیگر است. در طی این حرکت، بخشی از نیروهای کارگری از نقاط دیگر ایران از جمله کارگران ضد سرمایه داری گیلان نیز با آن ها اعلام همبستگی کردند که از مهم ترین دستاوردهای حرکت است. هزار کارگر در نماز جمعه به عنوان جایگاهی که بخشی از توده های مردم - گرچه بخش عقب مانده و بخش فرصت طلب- و استفاده از تریبون آن برای رساندن صدای خود شرکت کردند. می توان حدس زد که این حرکت پیشنهادی از جانب وابستگان یکی از جناح های حاکمیت بود که می خواست مهر

اسلامیت را هم بر آن بکوبد. حمایت اجتماعی در این سو، سوی دیگر را به وحشت انداخت. و سیل واسطه ها را برای تخریب حرکت و محو کردن خواسته های اصلی کارگران سرازیر کرد. آن ها با وعده و وعید به کارگران و خانواده های شان سعی در میانچپگیری و به قول اژه ای خواباندن قائله کردند. سعی کردند خواسته های کارگران را تعدیل کنند و با قراردادن آن ها در یک مجموعه ای از مطالبات که با هم هم خوانی نداشتند خواسته های کارگری را لوٹ کنند. امام جمعه بافق با ستاد سیاست گزاری نمازهای جمعه تماس گرفت و حمایت خود را از خواسته های کارگران اعلام کرد نماینده بافق که از حمایت کنندگان بود بی پروا نفرت طبقاتی خود را از کارگران نشان داد تا در ضمن بخواهد بین کارگران دو دستگی ایجاد کند: "افراد دستگیر شده حتی گاه فعالیت های بیشتری داشتند و خرابکاری هایی از سوی آن ها صورت گرفت که با خراب کردن دستگاه ها، آسیب های جدی به ساختمان وارد کرده اند" و ادامه داد که "معتقدیم در صورت بروز التهاب و ایجاد فضای آشفته برخی فعال تر عمل می کنند."

وزارت کار و نیروهای واسطه:

نماینده بافق در مجلس

امام جمعه بافق و دیگر روحانیون حامی

فرماندار: - نمایندگان شورای شهر

هشتم شهریور وزیر کشور معاون امنیتی خود را به یزد می فرستد. وی در جلسه شورای تامین استان یزد با حضور قائم مقام وزیر کار مساله خصوصی سازی را فعلا منتفی اعلام می دارند. به دنبالش وزیر کشور در پایان نشست هیات دولت در دوازدهم شهریور اعلام می دارد که رسیدگی به مساله را دولت به وزارت کار سپرده است. وی اعتصاب کارگران را قائله ای می نامد که معاون امنیتی خود را برای خاتمه دادن به آن به منطقه فرستاده است. این یعنی نظر دولت در باره مساله که برایش یک اعتصاب وقتی نظر جامعه و همبستگی کارگری را جلب کند مساله ای سیاسی امنیتی می شود به این دلیل که بر اساس تجربه اگر شرایط فراهم باشد می تواند در بسیاری موارد به سرعت گسترش یافته و به خودسازمان دهی کارگری و تشکیل شوراهای و شوراهای سراسری، اعتصابات عمومی و اعتصابات سیاسی و انقلاب راه برد(انقلاب 1391 آلمان). از طرف دیگر قوه قضائیه که تحت نفوذ جناح دیگر حاکمیت است اعلام می دارد که با کارگرانی که "خیابان می بندند" برخورد می شود و ادامه می دهد که اعتراض باید به شیوه قانونی انجام شود و از طریق مراجع صحیح پی گیری شود. البته که

ایشان به خوبی می‌داند که شیوه‌های نامه‌نگاری و توسل به این نهاد و آن نهاد و این مقام و آن مقام را هم کارگران آزموده‌اند و نتیجه‌ای نگرفته‌اند اما ایشان و کارگزارانش به سرعت به دادخواهی کارفرما پاسخ مثبت داده و حق سرمایه‌داری را به حق دار داده‌اند. مساله مهم در این جا برای همه‌ی این خیل سرکوب منافع سرمایه‌است. ضرر 100 میلیارد تومانی معدن را که از آن بسیاری از این مقامات نفع می‌بردند نمی‌شود ندیده گرفت. فشارهای اجتماعی و فشار ضرر و زیان مالی کارفرما را و می‌دارد که از شکایت خود صرف‌نظر کند اما آزادی کارگران منوط به نظر مثبت شورای تامین استان یزد می‌شود. کارفرما در کنار این شیرینی، شلاق را فراموش نمی‌کند و دستور می‌دهد که رساندن چای و آب و قند به کارگران معدن قطع شود، بقولی ایشان با دست به عقب می‌زند و با پا به پیش می‌کشانند.

واسطه‌های وارد عمل شده در اجتماع کارگران و خانواده‌های کارگری شرایط لازم را برای مذاکره با مقامات کشوری و امنیتی فراهم می‌کنند و در جمعی مرکب از نماینده شورای شهر، استانداری، امام جمعه، نمایندگان مجلس، مدیران معدن، نماینده وزارت کار و بالاخره با دادن یک امتیاز نماینده کارگران در فرمانداری بافق به مذاکره می‌نشینند جمعی که وضعیت اش از سه جانبه‌گرایی اتحادیه‌ای هم مغشوش‌تر است. در جمع چه گذشت هیچ گزارش میسوطی نیست. بند آزادی بدون قید و شرط کارگران زندانی به آزادی مشروط کارگران یعنی پرداخت وثیقه‌های سنگین 70 و 50 میلیون تومانی می‌انجامد. وثیقه‌ای که برابر با دستمزد 10 سال کار یک کارگر است. برسر سایر مطالبات مربوط به کارگران چون خواست‌های رفاهی، امنیت شغلی، تامین تغذیه کارگران و قبول کار معدن به عنوان کار دشوار و خطرناک چه آمد معلوم نیست اما چیزهایی به مطالبات افزوده شد که ربطی به اعتصاب نداشت مانند دو باندن شدن جاده بافق یزد یا گاز کشی شهر و غیره که حتما ضروری‌اند اما وظیفه‌ی نهادهای دیگر است. به این طریق بعد از 16 روز اعتصاب 5000 کارگر معدن، چرخ‌های تولید در معدنی که همه دستگاه‌هایش مستعمل و دورریختنی است تنها به خاطر این که کسی برای جان کارگران ارزشی قائل نیست به راه افتاد تا جلوی ضرر و زیان بیشتر گرفته شود. کارگران با قرار کفالت و وثیقه آزاد شدند اما زندانی وثیقه باقی ماندند. و جریان خصوصی سازی دوباره مسکوت ماند.

نقاط برجسته جرکت:

همبستگی کارگری و اعتصاب در حمایت از همکاران زندانی
اعلام همبستگی و حمایت سایر کارگران از نقاط دیگر کشور
مشارکت افراد خانواده‌ی کارگران اعتصابی در حمایت از آن

حمایت مردمی اجتماعی از طرف اهالی شهر
استفاده از شیوه های متنوع برای رساندن پیام خود به جامعه
نقاط ضعف حرکت: در حقیقت این نقاط ضعف نه نقاط ضعف ویژه این
حرکت که، به کل جامعه کارگری ایران تعلق دارد.

عدم وجود صف مستقل طبقاتی و ایستادن استوار روی پاهای خود
عدم وجود شبکه ارتباطی بین بخشی و خارج از بخشی چنان که اعتصاب
5000 نفره این کارگران معدن در جامعه ی 85000 نفره کارگران معدن
بازتابی نشان نداد و سبب پیوند بیشتر بین آن ها نشد. در حالی که به تازگی
اعتصاب موفقیت آمیز کارگران معدن چادر ملو را پشت سر گذاشته بودیم.
هم چنین اعتصابات گذشته و جاری هزاران کارگر سایر بخش ها را داریم.
عدم وجود آگاهی طبقاتی کافی و شناخت ناکافی از سرمایه داری و کنش
هایش که سبب می شود کارگری بگوید مشکل خصوصی سازی نیست بلکه
این است که خصوصی سازی بد پیاده می شود. یا دیگری در دفاع از سرمایه
دولتی بگوید که سرمایه خصوصی دنبال افزایش تولید با هزینه کمتر برای
کسب سود است که از یک طرف درست است و لب تولید سرمایه داری را
بیان می کند اما از طرف دیگر نشناختن سرمایه است فارغ از آن که،
کارگزارش چه کس باشد و نشناختن دولت سرمایه داری آن هم در شرایط
نبود یک جنبش کارگری قوی.

و بالاخره عدم وجود یک جنبش آگاه ضد سرمایه داری با ابزارهای لازم
یعنی شبکه شوراهای ضدسرمایه داری کارگران که بتواند به سرعت
ارتباطات را برقرار و همبستگی عمومی کارگری سراسری را به عنوان
یک حامی قدرت مند در برابر طبقه سرمایه دار امکان پذیر سازد.

پی نوشت:

مقالات زیادی در این مورد نوشته شد و کارت تبریک های بیشماری برای
پیروزی در مبارزه برای کارگران فرستاده شد یا در سایت های مختلف درج
گردید. مسلم است که این حرکت کارگری با توجه به شیوه های مختلف به
کار گرفته شده برای پیوند آن با جامعه و جلب همبستگی کارگری و عمومی
باید به عنوان یک نمونه بارز مورد توجه قرار گیرد. اما ببینیم چه گذشت و
مطالبات کارگران تا چه حد برآورده شد. می گویند کارگران خواسته های
خود را در 15 بند فرموله کرده و ارائه داده اند. تا کنون در هیچ رسانه
انتشار نیافته است و جامعه کارگری نمی داند که تکیه برچه مواردی بوده
است. اما از درون گفته ها و نوشته ها می توان موارد زیر را بیرون کشید:

آزادی بدون قید و شرط کارگران دستگیر شده
اجرای قانون مشاغل سخت و زیان آور
حق سختی کار؛ افزایش امکانات درمانی و رفاهی
لغو واگذاری 5، 28 درصد سهام باقی مانده به فولاد خوزستان
استعفای مدیر عامل و انتخاب فردی بومی به جای آن
انتخاب دو فرد بومی برای شرکت در هیات مدیره
واگذاری 15 درصد از این سهام به شهرستان بافق
تضمین راه اندازی و تامین بودجه کارخانه های جوار معدنی
گاز کشی شهرستان بافق
دوبانده شدن جاده بافق یزد

بند اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم مستقیم با کارگران مربوط است. در بند 5 و 6 تاکید بر ابقای افراد بومی متأسفانه توهمی است که خاص این کارگران نیست بلکه ناشی از عدم شناخت کافی سرمایه داری است. این همان مورد بورژای ملی و منطقه ای و خارجی است که هنوز بعضی از نیروهای چپ هم به آن باور دارند. گویی بورژوازی خودی مهربان تر از ملی و بیگانه است. این جا فراموش می شود که سرمایه داری جهانی دیگر خود را از شر ملی و خودی رها نیده است. اگر تو کارگر باشی و برادرت، دوستی که با او بزرگ شده ای، اعضای فامیلت، مالک کارخانه، شرکت و یا کارگاهی باشد با تو مثل کارگر برخورد خواهند کرد و روابط خود را با تو محدود و حتی قطع خواهند کرد. مساله کبوتر با کبوتر باز با باز است. جایگاه طبقاتی فرد جایگاه اجتماعی او را تعیین می کند و فرد در هر کجا که قرار بگیرد منافع طبقاتی خود را و طبقه خود را پیش خواهد برد. عضو بومی هیات مدیره یا مدیر عامل بومی شاید سلام ترا بلند تر جواب دهد اما هرگز منافع تو را در مد نظر نخواهد داشت. خانم ها، آقایان بورژوازی بورژوازی است!

مساله خصوصی سازی در ایران سال هاست که با رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول* و علاقه مندی شدید خود دولتمردان جمهوری اسلامی بیش از آن ها؛ برای کوچک کردن و به اصطلاح لاغر کردن دولت آغاز شد. این سیاست اقتصادی در همه جای دنیای سرمایه داری به اجرا در آمد که آغازش در قرن نوزدهم بود و هنوز هم ادامه دارد. در ایالات متحده بر مبنای نظرات میلیتون فریدمن 1 نمایندگان مکتب شیکاگو که مشاور مالی ریگان بود و در انگلیس در دهه 1980 زمانی که مارگرت تاچر در قدرت بود، در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم و در روسیه در دهه 1990 رونق گرفت. در ایران نیز فریدمن در بین اساتید اقتصاد دانشگاه هواداران زیادی دارد و نظراتش همواره به روز می شود. اما در این جا مساله خصوصی

سازی چوب حراج زدن بر دارائی های عمومی بود که در واقع عمومی هم نبود بلکه نام آن را یکد می کشید. این دارائی ها اعم از کارخانه، شرکت، ساختمان، زمین به فرزندان روحانیون (به طور نمونه جنتی، جوادى آملی)، وابستگان رژیم و روسای کشوری و لشگری و نظامی و امنیتی و اطلاعاتی و کسانی که به آن ها وابسته بودند یا ارتباطاتی اعم از فامیلی یا مبادله ای و اقتصادی و سیاسی داشتند با قیمتی ناچیز فروخته شد و ازین افراد سرمایه دار ساخته شد که در کنار سرمایه داران بازمانده از نظام قبلی که به درگاه نظام جدید دق الباب کردند، سرنوشت میلیون ها کارگر را در دست گرفتند. موج اخراج ها را خود دولت، آن وقت که هنوز سرخی شرم از انقلاب صورتش را سرخ داشته بود با کارگران بخش آموزش و خدمات اداری آغاز کرد (1358 و 1359) و خصوصی سازی مدارس با طرح مدارس غیر انتفاعی نیز آغاز شد و حاصلش امروز این است که 21 میلیون نفر از جمعیت ایران کم سواد هستند. سپس در دوران ریاست آقای موسوی بردولت، طرح تعدیل نیروی انسانی دامن دیگر کارگران در بخش های دیگر را گرفت (1364). اگر در اخراج های اولیه جامعه کارگری با قدرت پشت اخراج شده ها می ایستاد و خواهان بازگشت آن ها به کار می شد، اگر از آغاز قدرت گیری حاکمان فعلی در برابر قلع و قمع شوراها تسلیم نمی شد و یا در این زمان در کوششی دوباره به ایجاد شوراها و شورای سراسری که خاکسترش هنوز گرم بود می پرداخت و آن را به دولت تحمیل می کرد، امروز با شرایط دیگری روبرو بودیم. خصوصی سازی پتروشیمی ها را داشتیم. خصوصی سازی پالایشگاه ها را داشتیم. آب از آب تکان نخورد. این حرکت کارگران معدن گرچه برای آزادی کارگران دستگیر شده و جلوگیری از 5، 28% سهام باقی مانده بود که هنوز خصوصی نشده بود جای خوشبختی است و حرکت درستی بوده است گرچه برای 5، 71% خصوصی شده قبلی کاری که توجه همگان را جلب کند صورت نگرفته بود. بنابراین کارفرمایی که بیش از 70% سهام را دارد چه بقیه را داشته یا نداشته باشد همیشه حرف اول را می زند و حق و تو دارد. اما این بخش که دولتی است و کلاً موقعیت معدن و کارگرانش نشان می دهد که دولت هم، به عنوان دولت نماینده سرمایه داران، منافع آن ها را پیش می برد. مگر نه این که تنها 50% کارگران رسمی اند و از حقوق ناچیز کارگری قانون کار ایران بهره مند اند و 50% بقیه کارگران پیمانی اند و هر لحظه امکان عدم امضای قرارداد کار آن ها و اخراج و بیکاری تهدیدشان می کند. مگر نه این که تا کنون کار این کارگران به عنوان کار سخت و خطرناک به حساب نیامده آن هم کاری که خطر در آن از روز هم روشن تر است. مگر نه این

که همه دستگاه های ایمنی خراب یا مستعمل و خارج از اعتبار بوده اند. برای نمونه به حوادث ضمن کار در معادن این استان نگاهی می اندازیم: 28 آبان 1391- انفجار در معدن یال شمالی که سبب مرگ 8 کارگر شد. بقیه کارگران بدون برخورداری از بیمه و گرفتن غرامت و بازنشستگی به سادگی آب خوردن، کارشان را از دست دادند در حالی که در اردیبهشت همین سال طی نامه ای به کارفرما گوشزد کرده بودند که معدن ناامن است. معمولاً تعیین امنیت و رعایت استانداردهای بین المللی کار باید سالانه توسط گروه های متخصص انجام گیرد که می تواند از طرف وزارت صنایع و معادن یا شرکت های بیمه ای که باید کارگران را در برابر خطرات بیمه کنند انجام می گیرد و اگر به دلایل نقایص فنی تایید نشود معدن باید تا برقراری شرایط مطابق با استاندارد بسته بماند و طی آن کارگران باید دستمزد دریافت کنند اما در ایران حتی به تذکر کارگران که به طور عملی با خطر سرو کار و برآن اشراف دارند هم وقعی گذاشته نمی شود و اندکی بعد از بروز حادثه به فراموشی سپرده می شود.

اسفند 1392- انفجار معدن پشمه پودنه؛ سه کارگر معدن کشته، چهار کارگر زخمی و شش کارگر دچار گاز گرفتگی شدند. دستگاه تصفیه ی هوای معدن اتوماتیک نبود و کارگران می بایست به نوبت با دست این کار را انجام می دادند. هم چنین دستگاه های سنجش گاز و اکسیژن ساز هم خراب بود و کار نمی کرد. علاوه بر همه ی این نقائص لوکوموتیو حمل بیمار معدن هم خراب و از کار افتاده بود. چه نهادی مسئول رسیدگی به این نقائص بود؟ چگونه در چنین معدنی که هیچ چیز قابل استفاده نبود کارگران می بایست با خطر حتمی ای که در کمین شان بود کار کنند؟ نه کارفرما محاکمه شد و نه مسئولی مورد توبیخ قرار گرفت. 290 کارگر باقی مانده کارشان را از دست دادند و بدون دریافت هیچ غرامتی به اداره کار معرفی شدند. جالب این جاست که به جای مسئولین و کارفرما، نماینده صنفی کارگران معدن که این اطلاعات را در اختیار ایلنا قرار داده بود مجبور به استعفا و ترک کارش می شود.

16 تیر 1393- انفجار معدن سنگ گرانیت قرمز قلعه خرگوشی، 5 کارگر کشته شدند و مدیر اداره تعاون و رفاه اجتماعی یزد بدون کار کارشناسی، تقصیر انفجار را به گردن بی احتیاطی کارگران انداخت تا کارفرما را مصون نگه دارد. اما رئیس آتش نشانی اردکان دلیل انفجار را احتمالاً اتصال سیم برق دانست. قبل از این و به طور مشابه در مورد کشته شدن دو کارگر زن دوزنده در آتش سوزی یک کارگاه در تهران ابتدا تقصیر را به گردن کارگران انداختند که برای فرار از آتش عجله کردند اما بعد معلوم

شد که نردبان ماشین آتش نشانی فرستاده شده خراب بود و نتوانست به کارگران کمک کند.

همه این موارد و موارد متعدد دیگری که چه در معادن، کارخانه ها یا کارگاه های ساختمان سازی، کوره های آجرپزی و غیره رخ می دهد که تعدادی کارگر جان خود را به دلیل عدم رعایت استانداردهای کار از دست می دهند بسیار بالاست و اکثریت این کارگران نیز از بیمه های مربوطه برخوردار نیستند و بازماندگان شان تنها نان آورشان را از دست می دهند و زندگی شان ساقط می شود.

سپتامبر 2014

*- بانک جهانی: اهداف، رویکردها و نتایج، فریده ثابتی، ژوئیه 2008
- بانک جهانی و ایران، فریده ثابتی، آوریل 2001

آتش سوزی در محل کار، نقش سرمایه در آن

دو نمونه

آتش سوزی در محل کار به ویژه در کشورهایی که تولید در آن ها تنها معطوف به بهره کشی از نیروی کار بدون پرداخت هزینه ای یا پرداخت هزینه مناسب در امر حفاظت از نیروی کار است به پدیده ای روتین تبدیل شده است. هر روز کارگاهی یا کارخانه ای به دلیل عدم رعایت مسایل ایمنی توسط کارفرما و ترس کارگران در اعتراض به مساله و خواباندن کار تا رسیدگی به آن بخاطر ترس از بیکاری و عواقب آن، آتش می گیرد و کارگران قربانی آن می شوند. بطور مثال در 5 ماه گذشته یعنی از مرداد تا آذر سال 1391 بنا به گزارش مدیای ایران 5 آتش سوزی مهم در محل های کار رخ داد. در اکثر موارد تنها به گزارش خبر بدون خسارات مادی و جانی اشاره می شود. در ماه مرداد کارخانه لوله گستر اسفراین که تنها تولید کننده لوله فولادی بدون درز در خاورمیانه است آتش گرفت. در شهریور دو کارخانه نخ مشهد و داروسازی خوارزمی در شهرک استقلال در 10 کیلومتری کرج دچار آتش سوزی شدند در اولی دو انبار کالا کاملاً سوخت و

در دومی سه سوله مواد شیمیایی. هیچ گزارشی از وضعیت کارگران و تأثیرات مواد شیمیایی دود شده بر سلامت آن ها و محیط ارائه نشده است. در مهرماه کارخانه سلفون اصفهان آتش گرفت و سبب مجروح شدن و شکستگی آتش نشانان شد. در آذرماه آتش سوزی کارخانه رنگ اندیشه شهریار جان دو کارگر را گرفت ولی از تأثیر سوخت مواد شیمیایی روی کارگران و مردم ساکن در منطقه نگرانی ای در میان نیست. آتش سوزی در قزوین یک کشته و بیست مجروح برجا گذاشت و در کارخانه تولید کاغذ زرقان فارس 4 کارگر را زخمی کرد. آتش سوزی شرکت چوب و کاغذ مازندران مورد دیگر است. اکثر این آتش سوزی ها در اثر اتصال برق و اشکال در ماشین ها رخ داده است. در مورد ایران و کشورهای ازین دست این امری اتفاقی نیست بلکه قابل پیشگیری است. دلیل فرسودگی ماشین آلات مصرفی، عدم سرمایه گذاری برای کاربرد تکنولوژی پیشرفته تر و حتی عدم سرویس بموقع ماشین آلات برای کاهش هزینه و استفاده از آخرین رمق آن ها و بکارگیری ماشین آلاتی که عمر مفید شان بسر رسیده و چند برابر قیمت آن ها بازگردانده شده است و کماکان بازهم سرمایه بخشی از اضافه ارزش تولیدی به حساب جایگزینی ماشین آلات و سرمایه ثابت تصاحب می کند. مسئولین در مورد این حوادث می گویند این یا آن حادثه چیز تازه ای نیست. راست می گویند زیرا روزانه بطور رسمی 5 کارگر بر اثر حوادث مختلف ضمن کار کشته می شوند (ایلنا، 29 آذر) بدون این که مسئولیت آن را کسی به عهده بگیرد. هنوز کسی به خانواده های کارگران کشته شده شازند، نورد یزد، ایران خودرو و ... پاسخی نداده است و انفجار معدن طَبس با 7 کشته نیز بعد چند روز به فراموشی سپرده می شود. برای درک بهتر مساله ایمنی کار و واکنش سریع و بموقع برای اطفای حریق و محدود کردن خطرات آن به دو نمونه آتش سوزی در کارخانه نگاهی می اندازیم.

آتش سوزی در کارخانه تولید پوشاک علی- اینترپرایز در مغرب کراچی،

پاکستان، سپتامبر 2011

تولید کارخانه برای صادرات به آلمان (کیک)، استرالیا، 5 کشور دیگر اروپائی و آمریکا و سرمایه اش 10 میلیون دلار است. بین 1200 تا 1500 کارگر دارد که دستمزد ماهانه کارگران با 10 تا 14 ساعت کار روزانه بدون دریافت پول اضافه کاری بین 52 تا 104 دلار است. مثل اکثر کارخانه های آسیا شرایط ایمنی آن ناکافی است. قابل تامل است که شرایط ایمنی در آن کارخانه در ماه آگوست توسط دو نفر از کارشناسان گروه ایتالیائی رینا مورد بازرسی قرار گرفت و کارنامه SAI8000 را دریافت کرد که معرف مطابقت با استانداردهای بین المللی است. در این

کارخانه کارگران شرایط کار خود را برای آن ها توضیح دادند و خطر آتش سوزی و عوارض آن را گوشزد کردند اما بازرسین به آن توجه نکردند. در کارخانه از کار کودکان استفاده می شود و برای جلوگیری از ارتباط کارگران شیفت های مختلف باهم به هنگام تغییر شیفت کارگران را در سالنی محبوس می کنند تا شیفت جدید در سرکار خود مستقر شود و کار را آغاز کند؛ آن گاه کارگران شیفت قبلی اجازه دارند از کارخانه خارج شوند. پشت پنجره ها را با میله های فلزی مسدود کرده اند. به هنگام حادثه انفجار بویلر و آتش سوزی در کارخانه از 4 در خروجی اضطراری کارخانه سه در قفل بود. به همین دلیل آتش سوزی ای که می توانست با عملیات بموقع مهار شود 315 کشته و 250 زخمی بجا گذاشت. بسیاری قابل شناسائی نبودند. بسیاری بدلیل هجوم جمعیت زیر دست و پا له شدند و مردند. کارگران حتی نمی توانستند خود را از پنجره به بیرون ببندازند. مالک کارخانه با شنیدن خبر به جای اقدامات نجات با خارج کردن 5 میلیون دلار از حساب بانکی خود بلافاصله کراچی را ترک می کنند.

آتش سوزی در یک انبار 1700 متر مربعی یک شرکت مربوط به اتومبیل سازی در هانوفر، دسامبر 2012

آتش سوزی توسط یک راننده تاکسی به اطلاع رسید. بلافاصله مامورین آتش نشانی به محل اعزام شدند. 250 آتش نشان در عملیات شرکت داشتند. از طریق رادیو به مردم منطقه اعلام شد که به دلیل خطر گازهای حاصل از سوخت مواد درها و پنجره های خانه ها را ببندند و دائم به رادیو گوش بدهند. به هواپیماهایی که از منطقه عبور می کردند به دلیل ارتفاع دود خبر داده شد. عبور و مرور قطارهای بین شهری و شهری را که می باید از ایستگاهی در نزدیک محل آتش سوزی رد می شدند قطع کردند. اتوبان نزدیک محل بسته شد. میزان سموم هوا دائما اندازه گیری می شد و از طریق رادیو به اطلاع مردم می رسید. 45 ماشین آتش نشانی در اطفا حریق شرکت داشتند و هیچ کس زخمی نشد. بیان این دو نمونه مبتنی براین نیست که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته برای جان کارگران ارزش بالائی قایل هستند و بخاطرشان این کارها را می کنند بلکه بیانگر این است که در این کشورها مبارزات گذشته کارگران حداقل هایی را به سرمایه تحمیل کرده است. مسئولیت هایی را بر دوش سرمایه و حکومت گذاشته است که مجبور به رعایت آن هستند. کارگر حق خود می داند که در صورت موجود بودن خطر یا اشکال کار را تا رفع خطر و اشکال متوقف کند.

دسامبر 2012

صنایع نساجی و پوشاک و اعتراضات کارگری

صنایع نساجی و پوشاک سال های متوالی است که با بحران روبه رو است، زمانی در ایران و چین و زمانی دیگر در ویتنام، کره، ترکیه، مصر، پاکستان، هند و به ویژه بنگلادش. اکثریت کارگران این صنایع را زنان و در مواردی کودکان تشکیل می دهند. این دو بخش از صنعت مکمل یک دیگر هستند. در صنعت نساجی دو دسته از کشورها مسلط اند: کشورهای صنعتی اروپای غربی و کشورهای درحال رشد به ویژه چین و کشورهای فقیر و مقروض. صنعت نساجی برای صنعت پوشاک و مصارف خانگی تولید می کند. در این صنایع یک زنجیره تولیدی وجود دارد که از ماده خام که می تواند پنبه یا آکرلی یا ابریشم یا مواد دیگر باشد شروع می شود. بازار مواد خام و چگونگی تعیین قیمت در آن ها مثل مواد خام دیگر بازهم زیر سلطه کنسرن های فراملیتی است و مهم نیست که در کجا تولید شوند. نصیب مردم کارگر این مناطق از تولید در این بخش صنعتی شرایط بسیار نامساعد کار، مزد بخور و نمیر، و مسمومیت با سم پستیسید که ده ها سال است مصرف آن در کشورهای صنعتی ممنوع شده اما بازهم تولید می شود و به کشورهای تولید کننده مواد خام صادر می شود و کارگران را که بسیاری از آن ها کودک هستند مسموم می کند و بسیاری را می کشد. سپس در زنجیره تولید همراه با لباس دوباره به کشورهای صنعتی که در این سال ها سطح زندگی مردم در اثر بیکاری، سقوط دستمزدها، کاهش خدمات اجتماعی و امکانات جمعی پایین آمده و مشتریان پروپا قرص این محصولات شده اند بر می گردد و سبب بیماری های پوستی و در مواردی اختلالات شدید عصبی و حتی مرگ می شود.

ماده خام به نخ و سپس به پارچه تبدیل می شود که در این جا طراحی و رنگ انجام می شود که خود متخصصان ویژه و رقابت بین آن ها را به همراه دارد. سپس پارچه به بخش طراحی لباس می رود. در بخش لباس های با کیفیت بالا تولید به شیوه انبوه انجام نمی گیرد زیرا مصرف کنندگان ویژه دارد و محدود است. اما بیشترین تبلیغات و نمایش در این محدوده انجام می شود که به صورت شوهای مد جدید، خوراک مجلات و فرستنده های تلویزیونی است. و بالاخره تولید. در فاصله ی تولید تا مصرف نقش تاجران و واسطه های خرید و فروش عمده می شود. آن ها سعی می کنند تولیدات انبوه این کارگاه ها را به ناچیزترین قیمت بخرند و این به معنی پایین و پایین

تر آمدن دستمزد کارگران است. آن ها معمولاً ضرب العجلی برای تولید تعیین می کنند، مثلاً در فاصله کوتاهی قبل از کریسمس یا نوروز خودمان خواهان مقادیر بالای کالا می شوند. تاوان آن را باید کارگران با ساعات اضافی کار، گاه تا 18 ساعت در روز بپردازند که در بسیاری مواقع اضافه دستمزدی هم دریافت نمی کنند یا مقادیر ناچیزی دریافت می کنند. هر چه فاصله از ماده خام به تاجر کمتر باشد و زود تر به بازار برسد تقاضای بیشتری را به دست خواهد آورد.

صنعت پوشاک یک صنعت کاربر با دستمزد پایین است به همین سبب در تقسیم کار جهانی و به ویژه بعد از دهه 1990 به کشورهای در حال رشد و یا فقیر پرمجمیت واگذار شده است. در پوشاک با کیفیت بالا به تکنولوژی مدرن نیاز است. معمولاً دستمزدها نیز بالاست و لباس های با طراحی بالا و گران تولید می شود. رقابت در این بخش به توانایی در تولید طرح های جدید و قابل رقابت وابسته است. بازار این تولیدات نیز در کشورهای صنعتی و مختص مناطق خاصی از این کشورهاست. طبق آمار سازمان تجارت جهانی جمعیت شاغل در صنعت نساجی و پوشاک در کشورهای صنعتی در مقابل کشورهای جنوب آسیا و دیگر کشورهای در حال رشد بسیار کاهش یافته است، به نحوی که در سال 1995 در ایالات متحده 688 هزار نفر شاغل بخش نساجی در سال 2002 به 489 هزار نفر رسید. در آلمان از 261 هزار به 146 هزار، در ایتالیا از 332 به 335 هزار با کمی افزایش، در فرانسه از 134 به 139 هزار و در انگلیس از 188 هزار شاغل به 120 هزار نفر رسید. در بخش پوشاک به ترتیب: از 814 به 358 هزار، در آلمان از 122 هزار به 105 هزار، در ایتالیا از 274 به 198 هزار، در فرانسه از 137 هزار به 81 هزار و در انگلیس از 173 هزار به 78 هزار شاغل رسید. در دسته کشورهای در حال رشد وضع دائماً در حال تغییر است، زیرا کنسرن ها به محض این که کارگران با بالا رفتن آگاهی اقدام به سازمان دهی خود و طلب حق و حقوق می کنند و دستمزدها کمی بالا می رود آن ها بساط تولید را جمع می کنند و به کشوری می روند که در آن هنوز این مسائل مطرح نیست و نیروی کار به ثمن بخش به دست می آید.

نوع دیگر تولید انبوه با کیفیت پایین است مثل تولید تی-شرت یا اینفورم و لباس های ارزان. کارخانه های این بخش معمولاً در کشورهای در حال رشد قرار دارند و تولید برای صادرات انجام می شود. البته با توجه به این که این کشورها معمولاً جمعیت بالا دارند بازار داخلی نیز یک مصرف کننده بزرگ همین تولیدات است. معمولاً در کارخانه های این بخش از صنعت کارگران زن استفاده می شوند، زیرا می توانند به آن ها دستمزدهایی پایین

تر از مردان و یا دستمزدهای مرسوم بدهند. به دلیل نیاز شدید به این درآمد ناچیز معمولاً مطیع اند و شرایط غیرانسانی کار را تحمل می کنند. سطح سواد و آگاهی در آن ها پایین است. تجربه کار جمعی ندارند و با قوانین مربوط به کار آشنا نیستند. این کارگران معمولاً کارگران نیمه ماهر و یا ساده هستند - گرچه هرکدام بعد از مدتی در کار خود مهارت پیدا می کنند اما اغلب به عنوان کارگران ساده در نظر گرفته می شوند- و کار به صورت زنجیره ای انجام می شود، یعنی هر کارگر بخشی از کار را با سرعت انجام می دهد و بلافاصله آن را برای ادامه کار به دیگری می سپارد. سرعت کار و شدت استثمار در این کارخانه ها غیرقابل تصور است. فیلم "China Blue" این روند را و هم بیگانگی کارگر با تولیدات خود را به وضوح کامل نشان می دهد. آن گونه که گزارش شده کارگران اجازه حرف زدن با هم را ندارند. اجازه رفتن به توالت را ندارند. اجازه حامله شدن را ندارند وگرنه اخراج خواهند شد. معمولاً بیمه نیستند و قوانین کار شامل آن ها نمی شود. هروقت کارفرما بخواهد آن ها را اخراج می کند. دستمزدهای ناچیز آن ها گاه ماه ها پرداخت نمی شود و در بسیاری موارد بالا کشیده می شود. معمولاً مورد سوء استفاده و آزاد و اذیت جنسی قرار می گیرند. ساعات کار ثابتی ندارند و در مواقعی که نیاز بازار بالا باشد تنها چند ساعت می توانند در همان کارگاه ها استراحت کنند زیرا رفت و برگشت از محل کار به خانه و برعکس وقت گیر است. این تولیدات به کنسرن های بین المللی وابسته اند و بین تولید کننده و این کنسرن ها تجاری از دو طرف فعال اند. معمولاً مصرف کننده برای خرید این تولیدات پول کمی می پردازد اما در عوض باید مکرراً لباس بخرد. تبلیغات و مد نقش موثری در تداوم خرید این کالاها دارند.

یک شبکه جهانی در صنعت پوشاک وجود دارد. در سال 2001 بنا بر آمار سازمان تجارت جهانی WTO آسیا با 89.29 میلیارد دلار، اروپای غربی با 57.22، آمریکای لاتین با 22.62 و آمریکای شمالی با 10.71 میلیارد دلار در راس این شبکه قرار داشتند. قدرت های بزرگ بازار پوشاک در ایالات متحده عبارتند از سی پرز، ک-مارت، پنی و وال-مارت؛ در آلمان کاراشتات، کووله- فعلا ورشکست شده و کالاهایش را حراج کرده و 15 هزار کارگر آن بعد از دو ماه و پایان فروش به ارتش بیکاران خواهند پیوست-/ زین- این فروشگاه نیز در بسیاری از شهرهای آلمان بسته شده است، مترو/ کافهوف و پ اند ث؛ قدرت های بین المللی پوشاک عبارتند از C&A هلندی و H&M سوئدی. ده کشور مهم صادر کننده محصولات نساجی 2001: مراکش، رومانی، فیلیپین، سریلانکا، ایتالیا، جمهوری چک، ویتنام، اندونزی و تایلند. ده کشور مهم صادر کننده پوشاک 2001:

سريلانكا، ويتنام، فيليپين، مراکش، رومانی، جمهوری چک، فرانسه، کانادا و ايتاليا. کشورهايی نظير چين و هند به اين دليل در زمره اين ده کشور نيستند که به علت جمعيت زياد آن ها بخش زيادی از توليدات در داخل کشور مصرف می شود.

سودآفرينان سرمايه، قربانی می شوند، 2012

بار ديگر آتش سوزی در کارخانه توليد لباس در بنگلادش

بار ديگر طومار زندگی 112 کارگر در هم پيچيده شد. آتش سوزی در شيفت شب شنبه 24 نوامبر در کارخانه ای متعلق به Tazreen Fashion Lid. در منطقه صنعتی حومه داکا آغاز شد و در ساعت 5:50 صبح پکشنه به کنترل در آمد. کارگری تعريف می کند که با بلند شدن آژير خطر خواستم از ساختمان بگریزم مدير جلويم را گرفت و گفت اتفاقی نيافته بسرکارت برگرد. اما بزودی متوجه شدیم که دروغ می گوید وقتی به طرف خروجی رفتم دیدیم آن را از بيرون مسدود کرده اند ديگر دير شده بود. آتش سوزی از طبقه هم کف که انبار کالا بود شروع شد و بسرعت به طبقات بالا سرايت کرد. او خود را از پنجره طبقه دوم به بيرون پرتاپ کرد و مصدوم نجات يافت اما 112 کارگر که اکثريت آن ها را زنان تشکيل می داد در آتش سوزی جان باختند و يا به ذغال تبديل شدند. عده ای نيز با درجات مختلف سوختگی در بیمارستان بستری هستند. اداره آتش نشانی منطقه می گوید ما در محل کارخانه حاضر شدیم اما در کارخانه امکانات خروج اضطراری وجود نداشت و معبری برای ورود به طبقات بالا پيدا نمی کردیم. 69 جسد تنها در طبقه دوم پيدا شد و واقعا معلوم نيست که آيا قربانيان همین 112 کشته باشند.

کارخانه 8 طبقه دو سال پیش ساخته شد و 1500 کارگر دارد و فروش سالیانه اش 35 میلیون دلار است. با توجه به این که حداقل دستمزد ماهانه در بنگلادش تنها 37 دلار است سهم کارگران ازین فروش یعنی سرمایه متغیر بکار رفته در این کارخانه برای این سال تنها اگر با خوشبینی بگوئیم که همه این کارگران از حداقل دستمزد برخوردار بوده اند که نبوده اند، ماهانه 55.500 دلار و سالانه مبلغ 666.000 دلار می شود یعنی اندکی بیش از یک هفتم فروش سالانه که بیانگر درجه ی بالای استثمار نیروی انسانی است. در بنگلادش 4000 کارخانه تولید لباس وجود دارد که کارگرانش کمترین دستمزدها را دریافت می کنند و مهمترین عاملش نیز درصد بالای کارگران زن و تبعیض جنسیتی است در حقیقت می توان گفت که نیروی کار این صنعت در بنگلادش تقریباً زنانه است. اکثر این کارخانه از نظر شرایط ایمنی در وضعیتی اسفبار قرار دارند و به دلیل وجود فساد مالی و رشوه و ارتشا در جامعه، سرمایه داران بنگلادش از سرمایه گذاری در زمینه شرایط ایمنی و کلا بهبود شرایط کار بدون واهمه از مورد سؤال و مواخذه قرار گرفتن، طفره می روند. در حقیقت این همان نکته ای است که سبب می شود سرمایه در این گونه کشورها بدون داشتن ترکیب ارگانیک بالا تنها با بکار گرفتن نیروی کار ارزان و ساعات کار طولانی و شدت استثمار غیر قابل تصور شیره جان کارگران را با عنوان سود بمکد و درشیشه کند. به همین دلیل است که بطور دائم کارخانه ها تعدادشان افزوده می شود. این کارخانه ها برای کنسرن های عظیم بین المللی از جمله H&M, Marks & Spencer, JC Penny, Primark, Carrefour, KIK and Walmart, و برای سراسر دنیا تولید می کنند. وقتی به توزیع سود حاصله بین عوامل مختلف نگاه کنیم خواهیم دید که این شرکت های بین المللی با داشتن بالاترین سهم در این توزیع چگونه در ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران بی حق و حقوقی چون این کارگران سهیم هستند. البته هرچه حق و حقوق کارگران بی رنگ تر باشد سهم آن ها و نیز همکاران محلی شدن و واسطه های تجاری نیز بیشتر خواهد بود. و البته که این رابطه ای دوسویه است. بنگلادش بعد از چین دومین صادر کننده منسوجات و لباس به سراسر دنیا و به ویژه آمریکای شمالی و کل اروپا است. سهم این صنعت در صادرات بنگلادش که در سال 2005 مبلغ 5 میلیارد دلار بود در سال 2011 به 18 میلیارد دلار رسید، به بیانی بیش از 300% رشد داشته است.

باری مرگ کارگران همچون زندگی شان نه برای دولت سرمایه داری و نه سرمایه و سرمایه داران ارزشی ندارد. کارگران تنها برای تولید ارزش

اضافی یا به بیان سرمایه داری سود، دارای ارزش هستند. به همین سبب بارها و بارها شاهد این حوادث ناگوار هستیم. حتی یک روز بعد ازین واقعه دوباره در همین منطقه آتش سوزی ای دیگر رخ داد که خوشبختانه بموقع تحت کنترل در آمد. سخنگوی گروه توبا که یک گروه بزرگ صادر کننده لباس از بنگلادش به سراسر دنیاست و کارخانه تازرین نیز متعلق به آن است روز یکشنبه اعلام کرد که به خانواده هریک از کشته شدگان مبلغ 1250 دلار غرامت خواهد پرداخت! از سال 2006 تا کنون 500 کارگر این صنعت در بنگلادش در اثر آتش سوزی جان خود را از دست داده اند. درست چنین واقعه ای در سپتامبر 2011 در کارخانه جین در پاکستان که برای KIK تولید می کرد و منجر به مرگ 380 کارگر شد اتفاق افتاد و به خانواده کشته شدگان مجموعاً 500.000 دلار یعنی به هر خانواده 1600 دلار پرداخت شد. می بینم که سال بسال این ارزش پایین تر می آید. جان کارگر ارزان ارزش چندانی ندارد و با وجود خیل میلیونی بیکاران بی سروصدا کارگرانی ارزان تر از آن ها بکار گمارده خواهند شد. کارگرانی بدون قرار داد کار یا با قرارداد سفید امضا شده بدون بیمه بهداشتی، بدون بیمه بازنشستگی و بدون بیمه حوادث و لازم نیست سرمایه برای حفظ جان کارگران حتی برای ساختن پله های خروج اضطراری در ساختمان های چندین طبقه به هدر برود. این سرگذشت طبقه کارگری است که دست و پا بسته بدام سرمایه اسیر است. به آگاهی طبقاتی برای متشکل کردن خود در مقابل سرمایه دست نیافته است. با وجودی که میلیون ها عضو دارد درمقابل سرمایه تنهاست و سرکوب می شود، شیره جانش مکیده می شود و طومار زندگی اش این گونه با 1250 دلار برای همیشه بسته می شود. امروز بیش از 15000 کارگر بنگلادشی منطقه صنعتی حومه داکا بعنوان اعتراض خیابان های منطقه و یک بزرگراه را مسدود و کارخانه را سنگباران کردند و خواهان رسیدگی قضایی به مساله کشته شدن 112 کارگر و ناامنی محیط کار شدند. برای مقابله با سرمایه تنها اعتراضی یک یا چند روزه کافی نیست. پرتاپ سنگ نیز دردی را درمان نخواهد کرد. مشکل نه از ساختمان کارخانه که از ساختار سیستم سرمایه داری است و برای مقابله با سیستمی سازمان یافته، باید مبارزه نیز سیستم داشته و سازمان یافته باشد. همان گونه که سرمایه خون آشام شیره جان کارگران را می نوشد کارگران نیز باید شیره جان سرمایه را هدف قرار دهند. نوامبر 2012

اعتراضات کارگران تولید پوشاک در بنگلادش

صبح زود روز شنبه 31 اکتبر چند صد کارگر کارخانه پوشاک نیپون در ارشاد ناگر بنگلادش که اکثرشان زن هستند برای کار و دریافت سه ماه حقوق پرداخت نشده خود به در کارخانه آمدند اما مشاهده کردند که مدخل ورودی کارخانه توسط نیروهای پلیس، نیروهای شبه نظامی لباس شخصی بسته شده و مانع ورود آن ها شده اند. در اعلامیه ای که به در چسبانده شده بود به اطلاع کارگران رسید که به خاطر بحران جهانی و موارد دیگر!! کارخانه از 31 اکتبر تا 28 نوامبر بسته خواهد بود و آن ها باید روز 10 نوامبر برای گرفتن دستمزد عقب افتاده خود مراجعه کنند. کارگران که به خوبی این شگردها را می شناسند و وعده های سرخرمن کارفرمایان را تجربه کرده اند زیر بار نرفته خواهان ورود به کارخانه شدند که با ممانعت نیروهای سرکوب مواجه شدند. با گذشت زمان، کارگران دیگر نیز به آن ها اضافه شدند و مردم محل نیز به حمایت از کارگران به آن ها پیوستند و جمعیت معترض به چند هزار نفر رسید. جمعیت برای بستن بزرگ راه داکا- مایمنسیک حرکت کرد و راه را مسدود کرد. سپس چند لاستیک ماشین به آتش کشیده شد. صدها پلیس و نیروهای شبه نظامی لباس شخصی و نیروهای انتظامی به مقابله با کارگران و حامیانشان پرداختند و به طرفشان تیراندازی کردند و گاز اشک آور انداختند. کارگران نیز با آجر و سنگ به مقابله پرداختند. شدت درگیری افزایش یافت و و تا عصر شنبه ادامه داشت. در درگیری های متقابل سه نفر از معترضان در اثر تیراندازی کشته و 100 نفر زخمی شدند. 16 پلیس نیز زخمی شدند. رئیس پلیس منطقه ضمن اعلام این که اوضاع کاملاً غیرقابل انتظار بود و اگر مالک کارخانه قبلاً با کارگران صحبت می کرد کار به این جا نمی کشید به روال معمول همه سرکوبگران ادعا کرد که کارگران این کارها را نکردند بلکه افراد خارجی غیرکارگر در میان شان نفوذ کردند و با پلیس درگیر شدند و از کوکتل مولوتف و مواد آتش زا استفاده کردند!! در حالی که هیچ کس دیگر این ادعا را تایید نکرد و آتشی جز آتش شلیک اسلحه نیروهای پلیس و لاستیک های آتش زده شده نبود. او همچنین ادعا کرد که این حرکت اعتراضی و درگیری با پلیس از خارج سازمان دهی شده بود، چیزی که در همه حرکت های اعتراضی کارگری و مردمی ادعا می شود. گویی کارگرانی که به خوبی نظم تولیدی سرمایه داران را پیش می برند توانایی خود سازماندهی ندارند و نمی توانند قدرت خود را به نمایش بگذارند. آن چه مسلم است این یک حرکت خود به خودی و ناشی از احساس تحقیر توسط کارفرما و عوامل

سرکوب حامی آن ها بود. چرا کارگران باید ماه ها بدون دستمزد کار کنند؟ کارکردن به معنی گردش چرخ تولید است. این گردش به معنی تولید کالا، فروش آن به خریدار و برگشت پول کالا به چرخه تولید برای تولید بعدی یعنی سرمایه شدن پول است. وقتی این روند به پایان می رسد ارزش اضافی و اقلیت می یابد یعنی کارپرداخت نشده یا مرده کارگر - که در این صنایع به دلیل شدت استثمار بسیار بالاست و کار پرداخت شده که همان دستمزد باشد بسیار پایین است - به سرمایه دار بازمی گردد و سرمایه به اصطلاح آن ها خودافزا می شود. پس چرا دستمزد کارگری که کارش را به کارفرما به صورت اعتبار بدون بهره بلکه با اضافه شدن مساعده داده است و بعد از یک ماه فقط بخشی از آن را می خواهد پرداخت نمی شود؟ چرا کارگران در حالی که به این امر واقفند، تن به این کار می دهند و مانع کلاه برداری سرمایه دار نمی شوند؟ چرا اقدام به جلوگیری از خروج کالاهای تولیدی و کنترل خرید و فروش و حساب و کتاب شرکت ها و کارخانه های مربوطه نمی کنند و همواره چند بار از یک سوراخ گزیده می شوند؟ این ها سئوالاتی است که پاسخ شان مثل روز روشن است اما، با وجود این، این کارگران اند که باید به تجزیه و تحلیل آن ها بپردازند و تکلیف خود را با سرمایه، سرمایه دار و نیروهای سرکوب حامی سرمایه روشن کنند و شیوه های برون رفت از آن را بیازمایند و خود را برای مبارزه با آن سازمان دهند.

نوامبر 2009

* منبع خبر: Libcom.org

هزاران کارگر دوزنده در بنگلادش به کارخانه ها حمله بردند

در مناطق ساوار و داکا هزاران کارگر دوزنده در تعطیل آخر هفته در شورشی جدید به اعتصاب دست زدند. روز جمعه هشتم آگوست دوکارگر شیفت شب کارخانه بیسواس که سرشیفت کاری به خواب رفته بودند، مورد حمله افراد " انصار" قرار گرفتند. انصار یک گروه دفاع غیرنظامی روستایی است که است که طی سال های اخیر در موارد متعدد و بیشمار کارگران دوزنده را مورد حمله قرار داده است. این گروه زیر نظر نیروهای امنیتی و پلیس قرار دارد و بسیار با دیسیپلین عمل می کند- می توان گفت گروهی شبیه بسیج، نیروهای لباس شخصی و نیروهای موتور سوار در ایران هستند - که مامور حمله به کارگران اعتصابی اند تا نظم سرمایه برای

استثمار وحشیانه کارگران در بنگلادش دچار خدشه نشود. پرواضح است که سازمان دهی برای سرکوب به این دلیل انجام می گیرد که مبارزه طبقاتی در سطحی بالا در جریان است.

اخیرا نارضایتی از حضور نیروهای انصار در کارخانه بالا گرفته بود. در فاصله ای کوتاه 400 کارگر زن کارخانه اخراج شده بودند بدون آنکه قبلا به آن ها اخطار داده باشند و یا به آن ها غرامتی پرداخت شده باشد. شیفت صبح از شروع کار سرپیچی نمود و اقدام به تظاهرات کرد و خواهان پرداخت دستمزدهای عقب مانده، بنبیه نیروهای انصار و تغییر مدیریت کارخانه شدند.

روسای کارخانه به این اقدامات اهمیتی ندادند تا این که در ساعت 9:30 بین تظاهرکنندگان و انصار که در محوطه کارخانه چادر زده بودند درگیری رخ داد. کارگران با چوب های نی، قطعات سنگ و آجر و چوبدستی به کمپ انصار حمله بردند. نیروهای انصار در مقابل با اسلحه گرم پاسخ دادند و در نتیجه حداقل دو نفر از ناحیه زانوی پا به شدت زخمی شدند. کارگران چهار ساعت بعدی را در کارخانه باقی ماندند تا نیروهای پلیس و سربازان رسیدند و اوضاع را تحت کنترل در آوردند. - می بینیم که سرمایه با استفاده از ارتش بیکاران و با سوء استفاده از بیکاری توده ای، بخشی از نیروی بیکار یعنی عقب مانده ترین و ناآگاه ترین بخش آن را برعلیه سایر کارگران به خدمت می گیرد و آن ها را تبدیل به نیروهای فشار می کند آن گاه نیروهای اصلی سرکوب که رسماً مامور این کارند به صورت ناجی ظاهر می شوند و بین دو دسته قرار می گیرند و اوضاع را تحت کنترل در می آورند. چنین حالتی تنها بیانگر ناتوانی طبقه کارگر در سازمان دهی و دادن آگاهی طبقاتی به ارتش خود در مقابل ارتش سرمایه است.

صبح روز یکشنبه 300 کارگر کارخانه ی پلونیا با توجه به قول مدیریت در پرداخت دستمزدهای معوقه جلوی کارخانه اجتماع کردند اما درهای کارخانه را بسته یافتند. کارگران برافروخته ازین امر به مصادره کالاهای موجود در کارخانه اقدام کردند. حوادث شدت یافت وقتی که بیش از هزار کارگر کارخانه های اطراف مسلح به بامبو، چوبدستی و سنگ به کارگران پلونیا پیوستند و کارخانه های دیگر را مورد حمله قرار دادند. بزرگراه تاتگال به مدت دو ساعت بسته شد و کارگران سبب بروز مشکلاتی در کل منطقه شدند. 15 کارخانه و چهار مرکز خرید مورد حمله قرار گرفت. شورش در تمام روز ادامه داشت. در سه کارخانه دیگر کارگران با خواست افزایش دستمزد به اعتصاب پرداختند و به عنوان عکس العمل در برابر خشونت 60

کارخانه بسته شدند. کمی بعد حدود ساعت 30 : 8 کارگران یک کارخانه را در قازی پور به آتش کشیدند و سبب خسارات عظیم شدند. همان گونه که تورم به بلعیدن دستمزدهای کارگران می پرداخت، اعتراضات و اعتصابات نیز افزایش یافت. سازمان کارفرمایان تولید کننده و صادر کننده در اثر فشار اعتصابات و عکس العمل های کارگران مجبور شد اعلام دارد که 5 مرکز خرید ارزان که کالاهای اساسی غذایی را به قیمت ارزان ارائه می کند افتتاح می نماید و هم چنین قبول کرده است که دستمزدها متناسب با تورم افزایش خواهد یافت که احتمالا معادل 20 درصد افزایش دستمزدهای فعلی خواهد بود.

منبع خبر:

Libcom.org

سری لانکا : سرمایه، پلیس و دستگاه قضایی علیه کارگران

کمپانی پوشاک GP با مسئولیت محدود یک کمپانی بلژیکی است که دو کارخانه در سری لانکا برای استفاده از نیروی کار ارزان زنان کارگر احداث کرده است. یکی از این دو کارخانه در بیاگاما در منطقه آزاد تجاری و دیگری 30 کیلومتر آن طرف تر در سیتواکار قرار دارند. این دو کارخانه برای ارتش فرانسه انیفورم تولید می کنند.

در سال 2005 مدیریت کارخانه ی بیاگاما تصمیم به بستن کارخانه و انتقال به سیتواکار گرفت. اتحادیه به این نقل و انتقال اعتراض کرد. به دنبال آن مدیر ارشد کارخانه از نیروهای ویژه پلیس کمک طلبید و سپس 518 کارگر کارخانه که همه از زنان کارگر بودند را بدون پرداخت هیچ حق و حقوقی اخراج کرد. دادگاه به پرداخت حقوق کارگران حداکثر تا 18 آوریل رای داد. اما تا 20 آوریل مدیریت هیچ اقدامی انجام نداد. در نتیجه کارگران به عنوان اعتراض اقدام به اعتصاب نشسته تا پرداخت دستمزدها در کارخانه کردند. چنین اعتصابی حتی از نظر قوانین سرمایه نیز اعتصابی قانونی است و با

ماده 87 و 98 سازمان جهانی کار مطابق است که خود منافع سرمایه را در هر اقدامی در نظر می گیرد. با وجود این، پلیس برای مرعوب کردن کارگران به پرونده سازی علیه کارگران اقدام کرد و اعلام نمود که کارگران دو تن از مدیران خارجی کارخانه را به گروگان گرفته اند. با وجود تکذیب یکی از مدیران که در این روز در کارخانه حضور داشت وکلای کارخانه علیه 37 کارگر ازین 518 کارگر به دادگاه جنایی و با اتهام اقدام به گروگان گیری شکایت کردند. جریان پرونده تا کنون جاری بوده است. قرار بود در 25 ژوئیه 2008 کارگران در دادگاه حاضر شوند. اما در 16 ژوئیه پلیس به دادگاه اعلام کرد که مدیریت ارشد تصمیم گرفته است که پرونده به دادگاه عالی در رابطه با گروگان گیری فرستاده شود. این اولین بار است که کارگران با این اتهام تحت تعقیب قرار می گیرند. براساس قوانین سری لانکا این کارگران برای گروگان گیری ممکن است به حبس ابد محکوم شوند. در طی دوران تحقیق آن ها باید یا در زندان موقت رسیدگی بمانند یا پول زیادی را به عنوان ضمانت بپردازند تا بیرون از زندان باشند، پولی را کارگران قدرت پرداخت آن را ندارند.

می بینیم این جا نیز یک سلسله اعمالی انجام یافته که ویژگی عام دارد. اولاً کارگران هیچ نقشی در اداره کارخانه و تصمیم گیری ها ندارند. سرنوشت کارگران نیز همراه با سرنوشت کارخانه و تولید توسط سرمایه داران تعیین می شود. کارگران در مقابل تصمیمات کارفرمایان کاملاً بی دفاع هستند. امنیت شغلی معنای خود را از دست داده است و هر لحظه کارگران در معرض اخراج قرار دارند. همواره نیروهای سرکوب در خدمت سرمایه از منافع سرمایه در مقابل کارگران دفاع می کنند. نیروهای سرکوب با هر اسمی که باشند؛ پلیس، نیروهای انتظامی یا بسیج و غیره وظیفه ای را که به ایشان محول شده است انجام می دهند و خجالتی هم از عمل خود ندارند. نیروهای به اصطلاح روشنفکر جیره خوار سرمایه نیز وظیفه خود را در خدمت به سرمایه انجام می دهند که از جمله آن ها همین وکلای مدافع منافع کمپانی ها و سرمایه داران هستند. دستگاه قضایی نیز جز در موارد نادر همین روند را پیش می برد. در مقابل این یورش همه جانبه، کارگران نیز باید به نیروی طبقه خود متکی شوند. کارگران فقط یک کارخانه یا مرکز خدمات و غیره اگر مورد حمایت سایر کارگران قرار نگیرند موفق نخواهند شد. مثال های متعدد و روزانه ای را در این زمینه می توانیم در اطراف خود ببینیم. مبارزات چندین ساله کارگران نساجی در مازندران تا مبارزات جاری کارگران نیشکر هفت تپه و لاستیک البرز.

ویتنام: گزارشی در باره وضعیت کارگران

سازمان دیده بان حقوق بشر (Human Rights Watch) در چهارم ماه مه گزارشی 32 صفحه ای درمورد برخورد حکومت ویتنام با کارگران فعال در اتحادیه های غیردولتی و فعالان حقوق کارگری منتشر کرده است. در این گزارش از دستگیری ها، تحت نظر گرفتن در خانه ها و زندان کردن ها گفتگو شده است. اکثر رهبران کارگری دستگیر شده اند. حکومت ویتنام چون همتهای دیگر خود این کار را هدفمند دنبال می کند و با بازداشت افرادی که توانایی بسیج و سازمان دهی دارند از طرفی می خواهد جلوی متشکل شدن کارگران را بگیرد و از طرف دیگر سعی می کند آن ها را وادار به همکاری با خود سازد.

از سال 2006 تا کنون 8 فعال مهم کارگری دستگیر شده اند و به عنوان مشکوک به دادگاه ویژه امور امنیتی فرستاده شده اند یعنی درست مثل موارد دستگیری های کارگران در ایران آن ها نیز به اخلاص در امنیت کشور متهم و محاکمه می شوند. تعدادی دیگر را تحت فشار قرار دادند تا دست از فعالیت برای سازمان دهی کارگری بردارند. عده ای را نیز مجبور به ترک کشور کرده اند.

در ویتنام اعتصاب تنها در کارخانه هایی که مالک خارجی دارد برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار مجاز و قانونی است. یک کنفدراسیون کارگری تحت نظر حزب حاکم وجود دارد. دادگاه های خلقی و کمیته های خلق نیز تحت نظر حزب فعالیت می کنند. حداقل دستمزد ماهانه در ویتنام 36 دلار است که با سطح تورم موجود خوانایی ندارد. از سال 2006 کارگران دیگر شرایط را تحمل نکرده و اقدام به انجام اعتصابات غیرقانونی کردند. اعتصاب در کارخانه های با مالک خارجی در شهر هوشی مین و کل استان های جنوبی شکل گرفت اما به سرعت گسترش یافت و به استان های مرکزی و شمالی ویتنام رسید. کارگران خواسته های خود را برای حقوق کارگری اعلام کردند. از جمله این خواسته ها ایجاد تشکل های مستقل و منحل کردن کنفدراسیون کارگری تحت نظر دولت بود. کارگران با گسترش اعتصاب اعلام کردند که برایشان سرمایه دار خارجی با سرمایه دار داخلی و دولت سرمایه داری فرقی ندارند و نقطه مشترک همه آن ها استثمار وحشیانه نیروی کار کارگران است.

در اکتبر 2006 دو اتحادیه غیردولتی به نام های سازمان کارگران کشاورزی ویتنام و اتحادیه مستقل کارگران ویتنام ایجاد شد. اهداف آن ها حمایت از حقوق کارگران، حق ایجاد تشکل های مستقل و حق پیوستن

کارگران به تشکل های کارگری، حق اعتصاب و حق قراردادهای جمعی کار بدون دخالت دولت اعلام شد. هم چنین آن ها اطلاعاتی را در مورد حقوق کارگران و شرایط استثماری کار در ویتنام تهیه و پخش کردند. از 8 فعال کارگری دستگیر شده سه نفر همچنان در زندان به سر می برند. دو نفر در خانه های خود تحت نظر قرار دارند. سه نفر دیگر تحت یک رشته عملیات پلیس چون دستگیری، مراقبت و اذیت و آزار قرار دارند. یک فعال کارگری نیز از ماه مه 2007 ناپدید شده و هیچ گونه نشانی از او در دست نیست. مسلم است که با وجود این همه مشکلات کارگران باید متوجه باشند که از چاله در نیامده به چاه نیفتند و آینده تشکل های مرسوم اتحادیه ای خود را در آئینه اتحادیه های معامله گر و سه جانبه گرای مهم دنیای سرمایه داری ببینند و در مسیری گام بگذارند که با ایجاد تشکل های ضد سرمایه داری خود بتوانند خود را از استثمار بی حد و مرز سرمایه داری رها سازند.

مه 2009

اعتصاب کارگران نایکی در ویتنام ادامه دارد

در نوامبر 2007 تعداد 10 هزار کارگر شاغل در صنعت تولید لباس و کفش نایکی با خواست افزایش حقوق به راهپیمایی اقدام کردند. این اعتراض و اعتصاب در ادامه اعتصابات متعدد سال 2007 انجام گرفته بود. در این سال نرخ تورم دائماً رو به افزایش بود و به 19 درصد رسیده بود. کارگران صنایع مختلف به ویژه صنعت دوزندگی و نساجی که اکثراً زنان هستند قادر به تامین یک حداقل زندگی با ساعات کار طولانی نبودند. حداقل دستمزد ماهانه بین 45 تا 55 دلار آمریکا بود. 300 اعتصاب در سال 2007 دولت را مجبور ساخت که حداقل دستمزدها را در کارخانه های با سرمایه گذار خارجی بالا ببرد و به 62 دلار در ماه برساند اما این افزایش دردی را دوا نمی کرد و نمی توانست با تورم و گرانی افسار گریخته هموردی کند. در اول آوریل 2008 کارگران نایکی دوباره تصمیم به اعتصاب گرفتند. 40 هزار کارگر به راهپیمایی پرداختند و خواهان افزایش 22 درصدی دستمزدها شدند. طبق معمول کارفرما و اتحادیه به مذاکره نشستند و در پایان اتحادیه با قبول افزایش 10 درصدی دستمزد ها از کارگران خواست به سرکار برگردند. در این باره خانمی که رئیس اتحادیه بود به خبرنگاران گفت

که ما از کارگران خواستیم به سرکار برگردند اما مطمئن نیستیم که آیا آن ها به کار خواهند گشت یا تصمیم به ادامه اعتصاب خواهند گرفت. این گفتگو نشان می دهد که کارگران به اتحادیه اعتماد ندارند و تصمیمات آن را به نفع خود نمی دانند. روز بعد ازین توافق کارگران به کارخانه برگشتند اما درگیری لفظی یکی از کارگران سابق با نیروی امنیتی کارخانه منجر به فراخواندن پلیس به کارخانه و ضرب و شتم تعداد زیادی از کارگران شد. کارگران ناراضی از تصمیم اتحادیه با بقیه کارگران به بحث پرداختند و در پایان همگی تصمیم گرفتند که برای کسب 22 درصد اضافه دستمزد به اعتصاب ادامه دهند. برای محاسبه سود نایکی از استثمار شدید کارگران کافی است به قیمت تمام شده یک تی شرت نایکی در ویتنام که حدود 2 دلار است و قیمت فروش آن در اروپا به 70 یورو توجه کنید. نوامبر 2007

برمه: " ما با این دستمزد دیگر نمی توانیم زندگی کنیم"

اعتصاب در کارخانه تولید کفش Taiyi در برمه؛ شعبه های دیگر این کارخانه در چین، فیلیپین، ویتنام و کامبوجیه قرارداد و تولیداتش از دمپایی تا کفش ورزشی به سراسر جهان صادر می شود. شعبه این کارخانه در برمه سابق یا میانمار در منطقه صنعتی در 11 کیلومتری شهر رانگون قرار دارد. در این منطقه 20 کارخانه ی تولید کفش فعال است. دلیل هجوم سرمایه صنعت کفش سازی به این منطقه به طور ساده بی ارزش بودن جان مردم کارگر آن است. این کارگران مجبورند روزانه 12 ساعت کار کنند بدون این که برای ساعات اضافی کار دستمزدی دریافت دارند. متوسط حقوق ماهانه آن بین 30 تا 50 دلار است در حالی که همکاران آن ها در کشورهای مجاور در همین کارخانه بیش از 120 دلار در ماه دستمزد می گیرند که آن هم در قیاس با سودی که نصیب کارفرما می کنند قطره ای در برابر دریاست.

این کارگران زن و مرد اعتصابی بیش از 1500 نفر بودند که اعتصاب خود روز دوشنبه 7 مارس 2011 آغاز کردند. آن ها فریاد می زنند که بما برای یک روز کار 12 ساعته تنها معادل 70 سنت آمریکایی پرداخت می شود یعنی 12 ساعت کار برای کمتر از یک دلار دستمزد. این ساعتی کمتر از 6 سنت یعنی تاراج زندگی کارگران برای یک زندگی بخور و نمیر. یعنی

مرگ تدریجی کارگران بخاطر سودهای نجومی سرمایه داران. کارگران خواهان افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار و آزادی حق تشکل برای خود هستند. کارفرما با افزایش یک سنت به دستمزدهای ساعتی موافقت کرده است اما کارگران خواهان دستمزد حداقل 8 سنت در ساعت هستند. که با آن نیز دستمزد روزانه شان زیر یک دلار قرار خواهد داشت. یک کارگر می گوید: "ما برای حقوق مان به طور صلح جویانه مبارزه می کنیم". وی می گوید قیمت های جدید کالاها و حمل نقل ما را به اعتصاب و خواست افزایش دستمزدها کشانده است و تصریح می کند که "ما با درآمد فعلی خود دیگر نمی توانیم زندگی کنیم". صلح جویی کارگران با صف آرای پلیس ضد شورش پاسخ داده می شود. چهار نفر بر نظامی با پلیس ضد شورش در ابتدای خیابانی که به کارخانه منتهی می شود مستقر می شود تا به کارگران بگوید که ما مرد جنگیم صلحی بین سرمایه و کارگر وجود ندارد هر که قدرت داشته باشد پیروز است و امروز این سرمایه است که قدرت دارد. ارتش و پلیس دارد. برنامه و سازمان سراسری نه جهانی دارد پس آن چه را که بخواهد پیش می برد. اعتصاب با افزایش 5 دلار به دستمزدهای ماهانه پایان می پذیرد. دستمزدی که قادر به بازتولید نیروی کار مصرف شده هم نیست. راستی تا کی می شود در این جا، در ایران؛ در چین، در سراسر جهان شنید که "ما با این دستمزد دیگر نمی توانیم زندگی کنیم" اما کاری اساسی برای پایان دادن به این وضعیت انجام نداد. علامت سؤال بزرگی در آسمان منطقه صنعتی رانگون شکل می گیرد و سایه اش برکلاه خود های نظامیان منعکس می شود. مارس 2011

جنبش اعتراضی در اسرائیل

مقالات متعدد نوشته شده در باره حرکات اعتراضی توده مردم کارگر و زحمتکش در اسرائیل، آن را از جنبه های مختلف مورد توجه قرار داده اند در مطلب زیر سعی می شود با توجه به مصاحبه های انجام یافته با معترضین و ویدیوهای منتشرشده از راهپیمائی ها و مقالات چاپ شده در مطبوعات اسرائیل (هارتص) مساله را از نگاه معترضین ببینیم.

نظام سرمایه داری در همه ی پهنه ی اقتدارش با مشکل مواجه شده است. تضاد کار و سرمایه بعنوان تضاد بنیادی و ذاتی و آشتی ناپذیر، تضادهای جانبی سیستم را هم به مرحله آشتی ناپذیری رسانده و سیستم را در ارائه راه حل با مشکل مواجه کرده است. اسرائیل هم در ناباوری دولتمردانش که بیش از 50 سال، با چماق امنیت صداها را خاموش کرده بود، و می پنداشت مردمی را پرورانده که دم برنخواهند آورد، شوکه شد، وقتی شنید که جوانان فریاد می زنند:

ما عروسک های حکومت نیستیم! ما امید می خواهیم، دستمزد کافی می خواهیم!، آموزش رایگان برای همه می خواهیم!، دسترسی به مسکن برای جوانان می خواهیم! نه به یک جنگ دیگر می گوئیم که بخواد به جنبش ما خاتمه دهد، ما فریاد می زنیم زیرا کار می خواهیم و بودجه، نه دور دیگری از کشتار، عرب ها و یهود ها به دشمن هم بودن نه می گویند، و تکرار دائم این موضوع که مردم خواهان عدالت اجتماعی هستند.

جنبش اجتماعی، جنبش عدالت خواهی، جنبش مردم فقیر؛ بی خانمان ها، جوانان بدون آینده، زنان و مردانی که زیر تیغه ی تبعیض قرار دارند، از بهار 2011 دوباره جوانه زد و از شمال آفریقا به خاورمیانه رسید و آخرین منزلگاه تا کنونی اش اسرائیل بود. اسرائیلی که بقول یکی از معترضین یکی از فقیرترین کشورها در زمینه رعایت حقوق بشر است.

ماه مه با اعتصابات کارگری در اسرائیل سپری شد. و در ادامه در 14 جولای، تظاهرات اعتراضی در رابطه با مساله مسکن آغاز گردید، سپس به همه محدوده های دیگر کشیده شد؛ به انرژی، به بهداشت، به آموزش، به آزادی های اساسی و خلاصه به هرچیز پایه ای. نمونه جدید خیزش توده ای در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه، الگویی برای حرکت شد. میادین و پارک ها اشغال شد. چادرهای هماهنگی احداث شد. شور و همفکری، جمع آوری و طبقه بندی مطالبات، سامان دهی تظاهرات و راهپیمائی و کوشش برای اداره از پایین. گرچه این شیوه می توانست در مراحل تکاملی خود به شیوه اداره واقعا از پایین تبدیل شود، اما به دلیل نبود تجربه، به دلیل نبود

بدیل طبقاتی در مقابل طبقه حاکم، به دلیل ضعف طبقه کارگر و عدم تشکل آن و نداشتن افق روشن، این شور و جرات برای اقدام و تجربه، مورد دستبرد جناح های دشمن قرار گرفت. در جایی چون مصر، ارتش آن را اشغال کرد و دست نخورده باقی ماند. در تونس روشنفکران اعزامی از غرب و یا نیروهائی از درون حاکمیت، حتی در بالاترین درجات با شامه قوی در درک ضرورت تغییر و پیوستن مصلحتی به جبهه مخالف و در آینده نگری برای حفظ سیستم، امیدها و باورهای توده ها به قدرت خود را، بیازی گرفت.

در همه این موارد چنان که آمد، محرک حرکت توده های کارگر و زحمتکش معترض، قطبی شدن نه قطبی تر شدن جامعه، تضاد طبقاتی رشد یابنده، بیکاری، فقر، مشکل مسکن، گرانی، و در کنار آن ها نقض همه ی حقوق اولیه انسانی چون آزادی های اساسی، فساد مالی و سیاسی و وجود باندهای مافیائی قدرت بود. اسرائیل هم ازین روند جدا نبود. اسرائیل با نگرانی مسائل منطقه را دنبال می کرد و از تغییرات رادیکال در منطقه بشدت می ترسید. ترس در جبین سیاستمداران اسرائیل موج می زد. با سقوط دولت مبارک کل استراتژی سیاسی و نظامی اسرائیل که بر مبنای صلح با مصر مقرر شده بود و با پشتوانه آن دو جنگ لبنان و سرکوب خیزش فلسطینی ها و ایجاد دیوارهای حائل را پیش برده بود، به لرزه در آمد. گرچه در قدرت ماندن ارتش مصر کمی به آن ها قوت قلب داد. در مقابل ترس دولتمردان، کارگران، جوانان، بیکاران، مردم زیر فشار قوت قلب گرفتند و فهمیدند که آن ها هم دارای قدرت هستند. می توانند دولت را به چالش بکشند و حرف های نزده تاریخ اسرائیل را بر زبان آورند.

اولین چادر سازمان دهی حرکت و هماهنگی، در پارک لوینسکی احداث شد. این پارک مرکز اسکان اتیوپیائی های بی خانمان است که شب های داغ تابستان و سرد زمستان را در آن بیتوته می کنند. بدون سرپناهی، بدون دسترسی به امکانات یک زندگی ساده. اینان سال هاست که این گونه غریبانه و منزوی در جامعه اسرائیل زندگی می کنند. به دنبال سراب به این جا کوچ کردند. فکر می کردند که یهودی بودن کفایت می کند. نمی دانستند که سرمایه داری اسرائیل یهودیت را سپر بلای خود کرده است تا زیر لوای آن هم توده های کارگر عرب و هم کارگران یهودی مذهب اسرائیل را استثمار کند. بدین گونه آن ها به بهشت سرمایه در منطقه آمدند اما دیگر همه ی مشاغل مربوط به نظافت خیابان ها، آبریزگاه ها، حمل زباله و تفاله و دیگر کارهائی که در سیستم سرمایه داری، بدون توجه به ارزش این کارها بعنوان یک ضرورت در امر بهداشت، محیط زیست، پست محسوب می شوند، به یهودیان سیاه پوست آفریقائی اختصاص یافته بود، لذا دیگر نیازی به نیروی

کار در این حوزه ها وجود نداشت. و دولت دیگر حتی آبرزگاه های جدید احداث نکرد تا امید این بردگان مزدی نفرین شده به یاس تبدیل نشود، زیرا می باید از بودجه های عمومی کاسته می شد. ساخت خانه های ارزان قیمت دولتی هم از 1992 دیگر مسکوت گذاشته شده بود و به بخش خصوصی واگذار شده بود، چرا که دولت یه جای خانه دیگر دیوار حائل می ساخت. طی یک و نیم هفته جنبش بسرعت گسترش یافت. اتیوپیایی های رادیکال، جوانانی که در اسرائیل بدنیا آمده و رشد کرده بودند، به آن ها پیوستند و شعارها تغییر کرد. مسکن برای همه بدون توجه به شهروند رسمی بودن یا نبودن. بدین طریق از اعتراض به بالا بودن کرایه ها به خود مساله مسکن گذر کرد. "اوری" یک اتیوپیایی تبار که در اسرائیل بدنیا آمده، رشد کرده و شهروند است، گروهی را برای حمایت از این بیخانمان ها، سازمان داده است. پلیس وی را بدین خاطر دستگیر کرد. وی می گوید به پلیس گفتم شما می توانید جسم مرا محبوس کنید، اما نمی توانید مرا به زانو در آورید. من همواره مبارزه خواهم کرد. وی به خبرنگار روزنامه هارتس می گوید "ما از اعتراضات پارک لوینسکی حمایت می کنیم، چون بیانگر اعتراض ضعیف ترین بخش جامعه اسرائیل است. اگر ما که شهروند قانونی هستیم، بیا نخیزیم و برای آینده قبول مسئولیت نکنیم، اگر برای مردم ضعیف، مردمی که زمانی طولانی است که سیستم رهایشان کرده، این کار را نکنیم، در نهایت به خود ما برخورد گشت. هیچ کس در امان نیست. بدون کمک متقابل ما هیچ هستیم".

گوئی اوری خواسته ما را بیان می کند. آن چه را که بارها و بارها بیان کرده ایم. بارها فریاد زده ایم. بارها خواسته ایم که گوشواره گوش هایمان باشد، که بدون همبستگی، بدون حمایت سنگی بر روی سنگ قرار نخواهد گرفت. گفتیم که اگر کارگر نفت، پتروشیمی، انرژی، ایران خود رو، ذوب آهن از کارگر اعتصابی هفت تپه، البرز، کیان تایر، کارگران قراردادی موقت معترض این و آن کارخانه، و زنان کارگر و آن ها هم از بقیه حمایت و به آن ها کمک نکنند، اگر کارگر شاغل پشت کارگر بیکار نباشد، همه امیدها، همه جرات کردن ها و شروع به اعتراض کردن ها و حرکت های اعتراضی در نطفه خواهد خشکید یا به بیراهه کشیده خواهد شد. آری حرکت، همبستگی، حمایت عملی و نظری و تداوم حرکت از اصول لازم برای پیروزی در آینده و مسئولیت پذیری در برابر جامعه و آینده آن است.

حمایت از معترضین پارک لوینسکی، بعنوان نقطه مرکزی حرکت، به خارج از گروه های اتیوپیایی تبار کشانده شد. هنرمندان، خوانندگان جوان و کمدین ها در همبستگی با آن ها، اقدام به انجام کنسرت خیابانی و شوهای سیاسی در

پارک ها کردند و به تامین منابع مالی حرکت اعتراضی کمک نمودند. از چادرهای هماهنگی سایر پارک ها، راهپیمائی های حمایتی بسمت پارک لوینسکی ترتیب داده شد و مردم اوقات فراغت خود را برای اعلام حمایت، به این پارک ها اختصاص دادند. سیاستمداران و دولتمردان هم از فرصت استفاده کردند با رسانه های وابسته یا حامی خود به پارک ها آمدند و سخنرانی کردند تا برای انتخابات بعدی رای جمع کنند. حتی وزرای کابینه چون وزیر حمل و نقل، مسکن، بهداشت و آموزش هم آمدند تا با قول و قرارهایشان سر توده های معترض شیره بمالند و آن ها را روانه خانه هایشان سازند. قول دادند که دولت خانه های ارزان بیشتری خواهد ساخت؛ بعد معلوم شد منظور برای شهرک سازی در مناطق اشغالی می باشد. گفته شد به حمل و نقل عمومی توجه بیشتری خواهند کرد. وزیر توسعه یک پنل بحث در اینترنت دایر کرد. دولت کمیته ی ویژه ای از اساتید دانشگاه و خبرگان برای ارائه نظر جهت حل مشکل تشکیل داد اما اعلام شد که این کمیته نباید طوری عمل کند و راه حلی ارائه بدهد که مخارج دولت را بالا ببرد! و سبب بدهی بیشتر دولت و بحران بدهی ها شود. این یعنی نوشتن مطالبات و راه حل ها روی یخ. راه حلی هشیارانه تر از این از دولت سرمایه انتظار نبود.

مخالفان متشکل در جنبش "صلح اکنون" می گویند منظور از حل مساله مسکن، دادن جواز ساخت خانه در مناطق اشغالی است. یعنی این که دولت بحران مسکن را بهانه ادامه سیاست شهرک سازی در بخش عربی بیت المقدس قرار داده است. معترضان، اصلاحات روی یخ دولت را رد کرده اند و می پرسند آیا ساخت دیوار بدهی ایجاد نمی کند؟

مردم خواهان کاهش بودجه دفاعی، نه به جنگی دیگر و پایان دیوار سازی ها هستند. باراک وزیر دفاع در 10 آگوست به این خواسته ها پاسخ می دهد و می گوید "بودجه دفاعی اسرائیل کاهش نخواهد یافت و ادامه می دهد که رهبران جنبش آن هائی هستند که چادرشان را در وضعیت اضطراری برپا کنند و برای وظایف نجات گزارش دهند. در این صورت باید به حرف هایشان گوش بدهیم و اولویت ها را تغییر دهیم. ما باید به رهن خانه سوبسید بپردازیم. اما ما سوئد و فنلاند نیستیم که بودجه دفاعی را کاهش دهیم. کل خاورمیانه در حال تلوتلو خوردن است و کسی نمی داند چه رخ خواهد داد". این یعنی تقابل با معترضین و به سخره گرفتن چادر های هماهنگی. و به این طریق حل مساله مسکن، به سوبسید برای رهن یعنی نوعی کمک به شرکت های بزرگ مالک آپارتمان های اجاری محدود می شود. اما مردم به شیوه ای دیگر مساله را می بینند. یکی از معترضین می گوید اگر دولت فلسطین

تشکیل شود، نیاز کمتری به سرباز و نیروهای امنیتی در ساحل غربی خواهد بود. در نتیجه بودجه دفاعی بدون دغدغه لطمه به امنیت اسرائیل، به راحتی کاهش می یابد.

زنان و مردان جوان شعار می دهند، دست می زنند، به هوا بلند می شوند و شادمانه با هم می فریاد می زنند؛ مبارک، اسد، بی بی نتانیاوو. پاسخ به خصوصی سازی؟ انقلاب انقلاب. و شعار مرتب تکرار می شود. پلیس حمله می کند، دستگیر می کند، روی زمین می کشد. مردم هو می کنند و فریاد می زنند پلیس دولت! پلیس دولت! مردم دور پلیس دایره می زنند اما تماشاچی صرف نمی مانند و دستگیر شده ها را نجات می دهند و پلیس از ترس مردم، فاصله می گیرد. پلیس شیوه خود را عوض می کند؛ شناسائی می کند، کمین می کند و در جاهای خلوت دستگیر می کند.

در حایفا؛ تظاهرات روی تبعیضات جاری در جامعه نسبت به عرب زبان ها متمرکز می شود. معترضی می گوید ما قاعده بازی را عوض کردیم. آن چه این جا در حال رخ دادن است همزیستی واقعی است. اگر عرب ها و یهودها با هم و شانه به شانه راهپیمائی می کنند، خواهان عدالت اجتماعی و صلح هستند. در این جا چیزی زیبا تر از همبستگی اجتماعی وجود ندارد. این مهم ترین درسی است، که من یاد گرفته ام. معترض دیگری می گوید ما خواهان عدالت اجتماعی در اسرائیل و قلمرو آن هستیم. آقای نخست وزیر مسئولیت شما برای اقتصاد، آموزش و بهداشت است، نه فقط امنیت؛ نه امنیت فردی بدون امنیت اجتماعی؛ و ادامه می دهد یک بچه گرسنه، یک بچه گرسنه است. یک فرد بدون خانه، فردی بدون خانه است؛ کمبود، گرسنگی، مسکن و مطالبات سیاسی؛ مذهب و ملیت ندارد.

چادر هماهنگی در 26 آگوست لیستی از مطالبات جمع آوری شده را ارائه داد. همان گونه که آمد این چادرها ضمن وابسته بودن به اجتماعات بیرونی و انعکاس خواسته ها، در روند خود به تشکیل گروهی از رهبران منجر می شود که نسبت به شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت توده های بیرونی، بیانگر واقعی آن ها نیست. به همین سبب در جمع بندی مطالبات جمع آوری شده، خواسته هایی را عمده و مطرح می کنند که به منافع طبقاتی و خاستگاهی آن ها نزدیک تر است. در نتیجه بسیاری از خواسته های اساسی توده های پایین جامعه حذف می شود؛ یعنی خواسته های کسانی که بدلیل پایین بودن دانش اجتماعی، آگاهی و ضعف سخنوری، قدرت کم تری دارند و با وجود اکثریت عددی در اقلیت مطالباتی قرار می گیرند. از این جمله اند کارگران شاغل، اقلیت ها، بی خانمان ها و غیر شهروند ها. زن جوانی می گوید بسیاری از مطالبات که در رابطه با اقلیت ها بود، حذف شدند. دیگری

می گوید: آن چه که در لیست مطالبات آمده، مورد توافق جمع قرار نگرفت. یک گروه از داخل رهبری آن را نوشت و بدون توافق همگانی آن را اعلام کرد. این لیست، خواست یک دولت رفاه برای یهودیان است؛ اما اجتماعات بسیار دیگری هم در جنبش حضور دارند که خواسته هایشان، در لیست نیامده است و آن ها مشارکت داده نشده اند. ما نیاز به فهم این مساله داریم که جنبش های اعتراضی بصورت موج می آیند و نمی شود جلوی آن را گرفت. این بزرگترین جنبش عدالت خواهی در تاریخ اسرائیل و علیه تبعیض در جامعه اسرائیل است.

یک جوان اسرائیلی عرب زبان می گوید در ابتدا مردم حاضر به شنیدن عقاید مختلف نبودند. با وجود تغییر اما هنوز جنبش در خروج کامل از گفتمان صهیونیستی موفق نشده، بهمین سبب از دموکراسی برای جمعیت یهودی صحبت می شود. دولت یهود با برابری نمی تواند همگام شود. این دو در یک جمله نمی گنجند. دیگری می گوید ما با اعتراض انتخاب کردیم که ببینیم، به جای این که کورکورانه بسمت لبه پرتگاه برویم. اسرائیل جدید تسلیم نمی شود؛ یعنی ما می خواهیم زندگی کنیم. ما خواهان تغییر هستیم و تا رسیدن به راه حل های واقعی از پا نخواهیم نشست. نسل من همیشه احساس می کند که ما در جهان تنها هستیم. اما اکنون ما همبستگی را احساس می کنیم. دولتمردان کوشیدند ما را بعنوان کودکان احمق از دور خارج کنند. با "چپ افراطی" نامیدن ما را حذف کنند؛ اما تظاهرات عکس آن را ثابت کرد. اعتراضات بمعنی برگشت مردم به بالاست. بالانس قدرت اکنون تغییر کرده است. مردم فهمیدند که در مقابل دولت و انحصارات و کارتل ها، دارای قدرت هستند. گفتمان سیاسی تغییر کرده است. فشار زندگی روزمره چنان مردم را متقاعد کرده است که دولتمردان در باره اش کاری نمی توانند بکنند. دیگر فشار تحمل نمی شود. نه دیگر نه، آن دوره دیگر به پایان رسیده است. آینده می تواند فقط در یک شب در اسرائیل فرود آید. برای درک بهتر تغییر در جامعه اسرائیل نگاهی به

میری واین گارتن پرشک است و با پزشکان برای حقوق بشر PHR-IL کار کرده است. وی در مصاحبه ای با مدیکو انترنشنال در رابطه با تأثیر جنبش توده ای در کشورهای عربی و تأثیر آن بر مردم اسرائیل می گوید. چهره اعراب را رسانه ها برای مردم تعین می کنند. در اسرائیل برای مردم از اعراب، فقط رهبران عرب و نظرشان نسبت به اسرائیل و جنبش های باصطلاح اسلامی با رفتارهای افراطی و تروریستی، تصویر می شود، نه مردم عرب. به همین سبب زندگی روزمره و فرهنگ همسایگان عرب، چنان برای شان بیگانه می شود، که فلسطینی ها را بعنوان "توده عربی"

تهدید کننده می بینند. اما نسل جوان تغییر کرده است. یکبار انسان می بیند که مردم عرب در قاهره بعد از مدتها تحت فشار بودن و با توجه به فساد فراگیر چیزهای جدیدی را مطرح می کنند، از تغییرات معینی حرف می زنند که به نظر چپ های اسرائیلی یک انقلاب است. ما نسل جدید معتقدیم نیاز به رابطه مستقیم با جامعه ی مدنی مصر داریم. در این رابطه می توانیم بفهمیم میدان تحریر برای ما چه معنایی دارد. تغییرات شروع شده برگشت ناپذیر می شود اگر روند جاری مبارزات دموکراسی خواهی پیش برود و دولت های جدید عربی به خواسته های مردم عمل کنند، دیگر خطر جنگ نخواهد بود، بلکه به یک حق حاکمیت جدید در مقابل اسرائیل ره خواهد برد؛ به طور مثال حکومت جدید مصر نه اجازه خواهد داشت و نه آماده خواهد بود که باز هم گاز مصر را به یک سوم قیمت بازارش به اسرائیل بفروشد یا از ساخت دیوارهای حائل در سواحل غزه حمایت کند. ما باید خود را از دوگانگی " شرق بربر" و "تمدن غرب" رها کنیم. آینده اسرائیل فقط در این است که وابستگی خود به غرب را به پایان ببرد و بالاخره متوجه شود که سرزمینی در خاورمیانه است. اگر ما بخواهیم در آینده بعنوان شریک آلترناتیو در مقابل رژیم اشغالگر اسرائیلی مورد قبول بگیریم باید با شرکت در مبارزه علیه اشغال اعتماد همکاران فلسطینی را جلب کنیم. ما باید بتوانیم در یک صورت فلکی که در آن خود را انسان هایی که خواهان عدالت و علیه رژیم های استبدادی اند، قرار می دهند، جایگاه خود را در "مکان درست تاریخ" بیابیم. یک آینده جمعی می تواند فقط از نابرابری های ساختاری هویت قبیله ای فعلی فرارود*.

به نمونه های دیگر اشاره می کنم. در ال خیر در جنوب ساحل غربی که 180 دهقان فلسطینی در فقری تلخ در چادرها و کپرها زندگی می کنند؛ و در حالی که برق فشار قوی حبرون از کنارشان برای ورود به سکونتگاه های یهودی نشین اشغالی، رد می شود، از استفاده از برق محرومند. فعالین اسرائیلی سازمان Comet-Me برای همبستگی و دور زدن از تحریم برق فلسطینی ها، به کمک این دهقانان آمده برایشان امکان استفاده از برق از طریق انرژی خورشیدی را فراهم ساخته اند.

*- مصاحبه توسط کوهان شفریر انجام گرفته و در medico شماره یک 2011 آمده است.

PHR-IL پزشکان برای حقوق بشر مرکب 400 عضو است که پزشکان چپ اسرائیلی نیز با سازمان خود پزشکان اسرائیلی برای حقوق بشر که در سال 1987 توسط

Ruchama Marton تاسیس شد با آن همکاری می کنند. این سازمان 30 سال پیش تاسیس شد. در تل آویل و حیفا به فراریان و مهاجری که مدارک قانونی ندارند، و در روستاهای مناطق اشغالی می روند و به فلسطینی ها و اعراب، خدمات پزشکی و درمانی ارائه می کنند. با موبیل کلینیک خود در طول دیوار حائل و با گذشتن از آن به مردم فقیر عرب ایزوله شده در سواحل غزه با ایجاد کلینیک روز کمک می کنند. دوره های آموزشی بهیاری و پرستاری برای جوانان این مناطق می گذارند و هم چنین آموزش های عمومی در رابطه با بهداشت، تغذیه و محیط زیست می گذارند.

ترکیه: اعتراضات سراسری همبستگی با کارگران تکل

هیچ یا همه، همه یا هیچ، این بخشی از یک شعر برتولت برشت است که در اکثر اعتراضات کارگری با کارگران همراه است اما این بار این شعر به واقعیت پیوست. در سراسر ترکیه در همبستگی با کارگران تکل به اعتراض پیوست و به خیابان آمد. این نمایش همبستگی و قدرت کارگری برای دو روز پیاپی در 4 و 5 فوریه از 8 صبح تا 8 عصر سازمان دهی شد. این اعتصاب سراسری همبستگی را 6 فدراسیون اتحادیه ای مستقل به نام های دیسک، کزک، هاک ایز، کنفدراسیون کارگران بخش عمومی، کنفدراسیون کارگران بخش بهداشت و ترک ایز، بعد از سخنان اردوغان فراخوان دادند.

اعتصاب کارگران از 15 دسامبر آغاز شد. زمانی که دولت نئو لیبرال اسلامی ترکیه برای هموار کردن راه ورود ترکیه به اتحادیه ی اروپا خصوصی سازی ها را شدت بخشید و کارخانه های تولید توتون و دخانیات را که در انحصار دولت بود به سرمایه گذاران انگلیس و آمریکایی فروخت. البته مساله این نیست که دولت سرمایه دار بهتر از سرمایه دار بخش خصوصی عمل می کند و کارگران باید از سرمایه داری دولتی در مقابل سرمایه داری خصوصی دفاع کنند. برای کارگران تقاوتی نمی کند که چه کسی و به چه نامی او را استثمار می کند اما مساله این جا برای کارگران از دست دادن امنیت شغلی حد اقل هایی کسب شده ی حاصل از مبارزات کارگری و پرتاب شدن از کارخانه به خیابان و بیکاری و فقر فاقه است. معمولاً دولت که خود به عنوان سرمایه دار نمی تواند بدون مقدمه و بدون دور بودن از اعتراضات مردمی دست باین کار بزند بدنبال مستمسکی می گردد که خود را از موقعیت دشوار رها سازد و خصوصی سازی ها این امکان را فراهم می سازد. دولت ترکیه بعد از فروش تکل به بخش خصوصی 12000 کارگر شاغل این بخش را در موقعیت c/4 قرار داد به این معنی که ابتدا برایشان به مدت 10 ماه ساعات کار و به همراهش دستمزد ماهانه کارگران را بشدت کاهش داد و آن ها را از شمول خدمات اجتماعی و بیمه و بهداشت خارج نمود. بلافاصله کارگران این عمل دولت را روند برده سازی کارگران نام نهاده خواهان امنیت شغلی و دریافت کامل حقوق و مزایای اجتماعی خود به عنوان کارگر شدند و سایر کارگران را به عنوان هم سرنوشتانی که چنین آینده ای در انتظارشان است به حمایت از خود فراخواندند. کارگران طی زمانی نزدیک به دوماه در جلوی ساختمان اتحادیه ترک- ایز در خیابان زکریا که اقتصادی ترین خیابان انکارا است چادر زده اند.

زمانی که اردوغان گفت که یک قدم هم به عقب برنخواهد، که دولت تصمیمش را گرفته و بهتر است که کارگران گول تحریک کننده ها را نخورند، که اشغال شلوغ ترین خیابان انکارا توسط کارگران تکل را بر نمی تابد، که اعتصاب کارگران غیرقانونی است و به پلیس دستور داده خواهد شد که تا پایان ژانویه اعتصاب را خاتمه دهد، 6 فدراسیون کارگری خواهان گسترش اعتراضات و خواباندن کار شدند که مورد حمایت کارگران، نیروها، سازمان ها و انجمن های مردمی و احزاب چپ قرار گرفت. اما چون طبق قانون ترکیه کارگران حق ندارند از هم حمایت عملی بعمل آورند تا روند تولید ارزش اضافی و به اصطلاح سود کارفرمایان به خطر نیفتد و همبستگی و نمایش قدرت کارگری به سمت روند مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری گرایش پیدا نکند، کارگران مجبور شدند این اعتصاب عمومی را اکسیون همبستگی نام بگذارند تا بار و شدت ترس انگیزی آن برای سرمایه داران و دولت آن ها کاهش یابد. بدینسان اعتصاب عمومی یا اکسیون همبستگی کارگری آغاز شد. از آن به نام های "اعتصاب عمومی"، "مقاومت عمومی علیه اردوغان"، "میلیون ها کارگر کار را در حمایت از کارگران تکل متوقف کردند" یاد شد. دو اتحادیه بزرگ کارگران بخش عمومی (کامو- سن)، و کارگران خدمات شهری (مور- سن) اعلام کردند که ضمن حمایت از کارگران تکل در اعتصاب شرکت خواهند کرد.

در آنکارا پایتخت سیاسی، استامبول پایتخت اقتصادی، ایزمیر سومین شهر بزرگ ترکیه، دیار بکرو سایر نقاط ماشین اقتصاد از حرکت باز ایستاد و گلوی سرمایه را فشرده. کارگران معادن استان دریای سیاه استخراج را متوقف کردند. کارگران پالایشگاه نفت استان کردنشین باتمان شیرهای پالایشگاه را بستند. یک گروه 20 نفره ورزشکار کوهنورد با صعود به ارتفاع 5165 متری در آراتات پارچه نوشته همبستگی را در قله نصب کرد که رویش نوشته بود "اگر کارگران تکل باید در سرما بایستند، ما هم به سرما می رویم". در ازمیر کارگران بخش حمل و نقل عمومی به اعتصاب پیوستند و کار را برای یک روز کاملاً متوقف کردند. اتحادیه کارگران معدن اعلام حمایت کرد و بزرگترین معدن ذغال ترکیه با 500 کارگر کار را متوقف کرد. کارگران معدن پنج منطقه مختلف دیگر نیز به اعتصاب پیوستند و جلوی ساختمان مدیریت جمع شدند و بیانیه خواندند و سیاست های دولت، حمله به کارگران و خشونت علیه کارگران اعتصابی تکل را محکوم کردند. در شهر سامسون 600 نفر دست به تظاهرات زدند و در میدان جمهوری گرد آمدند و در آن جا بعنوان اعتراض عکس بزرگ نصب شده اردوغان را به آتش کشیدند. در شهر پازار در شمال شرقی ترکیه که به تولید چای

معروف است مردم در تظاهرات شرکت کردند و در جلوی دفتر حزب عدالت یا حزب حاکم علیه حکومت و سیاست بازار آزاد آن به اعتراض پرداختند. اعضای خانه ی مردم، امید جوان، حزب آزادی و دموکراسی و اتحادیه کارگران مواد غذایی با تظاهرات همراه بودند. کارگران از همه خواستند تا از کارگران تکل حمایت کنند و اعلام کردند که اگر دولت با صنعت چای هم بخواهد دست به عمل مشابه بزند آن ها نیز بشیوه کارگران تکل قصد مبارزه دارند و سرنوشت رقم زده دولت را نخواهند پذیرفت. رئیس اتحادیه ترک ایز در پیامی به کارگران گفت: "من به شما به خاطر تصمیم تان و به خاطر مبارزه افتخار آمیزتان تبریک می گویم. شما با اعتصاب 53 روزه خود زمینه ی جدیدی را در مبارزه باز کرده اید. امروز همه کارگران، کارگران بخش خدمات عمومی و همه ملت از شما حمایت می کند و می گوید که شما برای مبارزه تان حق دارید. او گفت این اعتصاب حمایتی یک اخطار شدید به حکومت است و آن ها باید آن را جدی بگیرند. در استامبول پلیس به گروه حمایت از کارگران تکل که به طرف دفتر حزب حاکم راهپیمایی می کردند حمله کرد و بین معترضین و پلیس درگیری رخ داد.

اتحادیه وابسته به دولت در اعتصاب شرکت نکرد و مشغول چک و چانه زدن با کارفرما و رسیدن به توافق است. از آن ها انتظار دیگری نمی رفت زیرا رفیق دزد و شریک قافله اند.

هدف تهیه گزارش از مبارزات کارگری در نقاط مختلف دنیا، نه صرفاً یک گزارش خبری، که مرور شیوه های مبارزاتی، چند و چون آن ها و آموزش از آن ها برای پیشبرد مبارزه در جای جای دنیای کارگران است. باید دید چرا مبارزه کارگران هفت تپه در هفت تپه محصور می شود و با مبارزه کارگران نساجی مازندران، پرریس کردستان، آوانگان اراک، معلمان و پرستاران سراسر کشور و ... پیوند نمی خورد. چرا در مبارزات خیابانی توده های مردم حرفی ازین کارگران و میلیون های بیکار، میلیون ها زن خانه دار و زن روستایی همه کار، میلیون ها دانش آموز و دانشجو و خواسته هایشان نیست و تنها به شعارهای کلی بسنده می شود. مبارزه همبسته در ترکیه کشور همسایه، اندیشه در باره آن و ارتقا و فرارفتن از آن به سوی یک مبارزه ضد سرمایه داری می تواند به مبارزات جاری کارگری در ایران کمک رساند.

رویای خوش سرمایه بسر می آید

اعتصاب کارگری در چین

زمانی چین سرزمین رویایی سرمایه داران غربی شده بود. نیروی کار ارزان تقریباً به قیمت هیچ، شتاب سرسام آور تولید و به همراهش دهها معلول روزانه بدون داشتن حقی برای دریافت غرامت و سایر حقوق کار هدیه سرمایه داران دولتی چین به سرمایه جهانی برای بازگشایی درها بود. میلیون ها روستایی بزور از مکان زندگی خود به بهانه توسعه و صنعتی کردن کوچانده شدند و نرم زندگی شان بهم ریخت بدون این که غرامتی بابت زمین های شان و تضمینی برای بقا زندگی شان دریافت کرده باشند. میلیون ها زن و مرد هر روز به امید یک زندگی بهتر در راه بودند تا به مناطق صنعتی برسند و کاری پیدا کنند. آن ها به هرگونه شرایط غیر انسانی تن می دادند. چون قرن اولیه توسعه سرمایه داری روزانه تا 15 ساعت کار می کردند و ساعات کوتاه استراحت و خواب را دسته جمعی در اتاقک های مجاور کارگاه تنگ بغل هم می خوابیدند یا بهتر بیهوش می شدند تا فردا توان جان کندن داشته باشند، تا بتوانند غول سرمایه را فربه تر کنند. روزگار خوشی بود برای سرمایه ؛ مردمی مطیع، سخت گوش و کم توقع که می شد شیره جانشان را کشید بدون این که آب از آب تکان بخورد زیرا جان آدمی ارزشی نداشت.

اما نمی توانست همواره در بر همین پاشنه بچرخد. در این جا نیز "بورژوازی سلاحی را حدادی کرد" که هلاکش خواهد ساخت و بسمت خود او نشانه خواهد رفت. یعنی بورژوازی پرولتاریایی را ایجاد کرد که بزودی و بسیار سریع تر از اروپا و آمریکا با چشم داشت به تجربه 300 ساله رفقا و دوستان کارگرس در آن جا ها به حقوق خود آشنا شد و به اطاعت ناشی از سرکوب که زمانی به اصالت و غرورش منسوب می شد پشت پا زد و حقوق اساسی و پایه ای خود را فریاد نمود و می رود که با جمعیت چند صد میلیونی خود در جمع چند میلیاردی کارگران جهان در فردایی که در راه است آگاهانه حق خود برآن چه را که تاکنون تولید کرده اند و از آن ها غصب شده است دوباره پس بگیرند. رویای سرمایه در چین پیاپی خود نزدیک می شود. دیگر جای تسخیرناشده ای نمانده است و همان طور که مارکس و انگلس در مانیفست بیان کردند اما در سطحی فوق العاده عظیم تر در مقیاس امروزی سرمایه تمام جهان را در نور دیده است. هرروزه در گوشه ای از سرزمین پهناور چین کارگران سریشورش بر می دارند. دیگر با ابزار تولید در نمی افتند بلکه مستقیم منافع سرمایه را مورد حمله قرار می

دهند. دیگر معنای استثمار را می دانند و نمی خواهند به آن تن در دهند و علی رغم ممنوعیت قانونی و برخورد شدید نیروی سرکوب دولتی، پیه ضرب و شتم و زندان را برپوست می مالند و می خواهند سرمشقی برای سایر کارگران بیافرینند:

بیش از 1000 کارگر کارخانه ماشین سازی هیوندایی در چین چندمین اعتصاب خود را روز 5 شنبه سوم ژوئیه آغاز کردند. آن ها خواهان افزایش ماهانه 800 یوان یا 117 دلار دستمزد هستند اما کمپانی افزایش 366 یوان را در مقابل پیشنهاد داده است. مزد کارگران چینی درمقایسه با کارگران بخش اتومبیل سازی کشورهای صنعتی بسیار پایین است این کارگران ماهانه تنها 1500 یوان چینی دستمزد دریافت می کنند که برابر با حدود 230 دلار آمریکاست و این بیانگر شدت استثمار فوق العاده این کارگران حتی در مقابل رفقای همکارشان که خود مورد استثمار شدید هستند می باشد. خواست بیش از 50٪ افزایش حقوق در میان کارگران چینی یک انقلاب است.

کارگران در نامه ای سرگشاده که در مطبوعات به چاپ رسیده اعلام کردند که در صورت عدم پاسخگویی مسئولانه کمپانی آن ها اعتصاب را ادامه خواهند داد. می گویند هدف ما فقط افزایش حقوق همین 1800 نفر نیست بلکه ما علائق کل کارگران کشور را در مد نظر داریم و می خواهیم یک مثال خوب باشیم در این مورد که چگونه می شود از حقوق خود در مقابل کارفرما دفاع کرد. چنین دیدی بیانگر سطح بالای آگاهی این کارگران است. کارگران در نامه خود اتحادیه رسمی را مورد انتقاد قرار دادند که اعضایش تا پایان اعتصاب قبلی در کارخانه کار کردند و با اعتصاب همراه نشدند. آن ها خواهان رسیدگی موردی شدند که در آن نمایندگان اتحادیه بعضی از کارگران اعتصابی را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

اعتصاب کارگران هیوندایی مثالی برجسته از شمار فزاینده اعتصاب کنندگان برای دستمزدهای بالاتر در چین است. در ماه مه کمپانی تولید کننده اتومبیل کره جنوبی سعی کرد اعتصاب در شعبه بی جینگ چین را با پرداخت پول به پرسنل سریعاً بخواباند تا مورد الگو برداری قرار نگیرد. هم چنین اعتصاب در کارخانه تولید کننده قطعات اتومبیل در پکینگ را نیز سرعت با پرداخت پول خاتمه داد. در ماه مه علاوه بر شعبات هیوندایی در یکی از 4 شعبه کارخانه هوندای ژاپنی در شهر تائیان ایالت شانگهای چین نیز شاهد اعتصاب بودیم که بعد از چند روز با حمله پلیس و دهها دستگیری و زخمی سرکوب شد. اعتصاب سرکوب شد اما زنده باد مبارزه علیه سرمایه!

جهان عرب

مصر

فهم دوران، تحلیل طبقاتی و رخدادهای دنیای عرب*

1- چه در جریان است و چرا فهم آن مهم است؟

امروزه " انقلاب " یا رخدادهای جاری در دنیای عرب ادامه دارد. به نظر می رسد که انقلاب کلمه ای است که از هر دهائی شنیده می شود. اولین چیزی که موقع صحبت در باره موضوع باید فهمید این است که همه برداشت یکسانی از انقلاب ندارند.

بنظر می آید که امروز واژه انقلاب چنان بی ارزش شده است که هرگونه تغییر مدیریت انقلاب محسوب می شود، از " انقلاب گل سرخی " در گرجستان تا " انقلاب نیلوفر " نامیده شده ی مصر آن هم جایی که حتی مدیریت هم عوض نشده است و 15 عضو از 27 عضو کابینه هنوز در حکومت اند، ما با سری کاملی از به اصطلاح " انقلاب " توسط رسانه ها مواجه ایم؛ " انقلاب نارنجی " در اکراین، " انقلاب لاله ای (یا صورتی) " در قرقیزستان همراه با پاکسازی قومی، " انقلاب سدري " در لبنان، " انقلاب ارغوانی " در عراق (این یکی عملا واژه ای بود که بوش آن را بکار برد)، و " انقلاب سبز " در ایران و لیست ادامه و ادامه دارد.

برای ما به عنوان کمونیست انقلاب فقط تغییر مدیریت سیستم جاری نیست. انقلاب بمعنای سرنگونی بنیادی طبقه سرمایه دار است، نه فقط انجام تغییراتی در چهره ها. این است چرایی آن چه که به نظر ما ایده ای که در جهان عرب و در ایران در حال رخ دادن است به هیچوجه انقلاب نیستند. اگر این ها انقلاب نیستند سؤالی پیش می آید که پس طبیعت وقایع جاری چیست؟

تنها رسانه ها نیستند که از انقلاب صحبت می کنند. آیا همه آنها اشتباه می کنند؟ اگر آنها اشتباه می کنند، پس این رخدادها برای طبقه کارگر چه معنایی دارند؟

2- قرارداد دادن رخدادهای درون چارچوب تاریخی

اگر می‌کوشیم که رخدادهای جاری را درک کنیم، ضروری است قادر باشیم آنها را در چارچوب تاریخی قرار دهیم. این کار بما اجازه می‌دهد که تعادل قدرت بین طبقات مختلف و پویایی شرایط را درک کنیم. بطور مسلم طی دهه گذشته طبقه کارگر بعد از سال‌های وحشتناک دهه 1990، برگشت آهسته‌ای به مبارزه را شروع کرده است، بنابراین اشتباه فاحشی خواهد بود فکر کنیم که امروزه مبارزه طبقاتی در همان سطحی است که در دهه 1980 بوده است چه رسد به دهه 1970.

در حالی که ده سال گذشته آغاز برگشت به مبارزه طبقاتی را نشان داده است، بایستی قبول کرد که این روند بسیار آهسته است. با قراردادن رخدادهای در چارچوب تاریخی باید چند سالی به عقب برگردیم. موج مبارزه بین‌المللی که از 1968 شروع شد، در پایان دهه 1970 به اوج خود رسیده بود. اعتصاب توده‌ای یک امکان واقعی بین‌المللی بود. سه نقطه اوج احتمالی در این دوره تغییرات زمانی عبارت بودند از "زمستان نارضایتی" در انگلیس 1978-79، اعتصاب توده‌ای در ایران 1978-79 و اعتصابات لهستان 1980-81.

شکست این جنبش‌ها برای طبقه کارگر فاجعه‌آمیز بود و به سالهای آغازین دهه 1980؛ سال‌های بدون تعرض عمومی طبقاتی، اما با اقدامات دفاعی منجر شد. مبارزات دهه 1980 در زمان خود خیلی شدید، و بطور اساسی گروههای متفاوت کارگری را درگیر و ایزوله و شکست خورده کرد. هم چنین این دوره ارتقا محافظه‌کاران جدید را نشان می‌دهد که به طور بین‌المللی توسط ریگان، تاجر، کهل و در ترکیه توسط تورگوت اوزال نمایندگی می‌شد. پایان این دهه شاهد سقوط اتحاد شوروی و کل کمپین ایدئولوژیکی را که آن را همراهی می‌کرد، با بورژوازی آکادمیک و اعلام پایان ایدئولوژی جامعه دوطبقه‌ای و حتی پایان تاریخ بودیم. چقدر آن‌ها در اشتباه بودند، شاید زمانی خیلی خیلی کوتاه می‌توانست شبیه آن دیده شود و فقدان فعالیت طبقاتی در دهه 1990 تاکیدی بر این مدعاست.

با تغییر قرن روشن می‌شود که چیزها در مسیری که آنها تصور می‌کردند نبودند. بعد از این که صدام ساقط شد، برای اولین بار و در این دوره ی جدید، صلح جهانی شکسته شد. باقی این دهه بعد از پایان تاریخ بیش از 50 جنگ در جهان ببارآورد و همانطور که بحران عمیق‌تر می‌شد، نه آشکارا مثل چند سال گذشته اما آهسته و بالا خزنده به بعضی از کشورها شبیه کشور ما و آرژانتین به طور چشم‌گیری ضربه می‌زد ما شروع کردیم به

دیدن این که طبقه کارگر به مبارزه برمی گردد. امری که البته آهسته رخ می دهد. فقدان ده ساله مبارزه طبقاتی ، بعد از ده سال شکست عوارض وحشتناکی برای طبقه کارگر داشته است. یک نسل از دست رفته بخاطر می آورد که چگونه مردم در ترکیه می گفتند " از سیاست حرف نزنید، خطرناک است"؛ این یعنی از دست دادن تجربیات زنده درون طبقه.

اگر چه دهه گذشته شاهد این افزایش آهسته در مبارزات بوده است اما هنوز تا به حال این عموماً مبارزات گروه های ایزوله ی کارگران بوده است. گرچه که چند سال گذشته تحقق رشدی را دیده است که کارگران باهم بخاطر پیروزی جنگیده اند، شاهد آن جنبش تکل در این جا یا حتی در آمریکا، برای مدتی چنین طولانی مردابی از مبارزه طبقاتی، حملات عمومی منجر به پاسخ عمومی توسط توده های کارگران می شوند، مثل حمایت از معلمان ویسکنسین و بسیاری از فراخوان ها برای اعتصاب عمومی. درچارچوب چنین درکی ما برای فهمیدن رخدادهایی که امروز در جریان است می کوشیم و برای انجام این کار نیاز داریم به یک چند از مبارزات در مقیاس بزرگ نگاهی بیندازیم.

3- رخدادهای را در چارچوب مبارزات اخیر قرار دهیم.

به عقیده ما مبارزات اخیر در جهان عرب به وضوح مبارزاتی نیستند که طبقه کارگر نیروی آن را رهبری می کند. اما این بدین معنی نیست که توده های کارگر در آن شرکت ندارند بلکه بدین معنی است که طبقه کارگر قادر نبوده است خود را به عنوان یک طبقه مطرح کند و در نهایت به برنامه ای که دیگران ریخته اند کشانده شده است. عواقب فاجعه بار چنین چیزی را ما در لیبی امروز با کارگرانی که از دو سمت مشتاقانه به چیزی که موکداً یک جنگ داخلی از طرف روسای متفاوت است، می پیوند می بینیم. ما فکر می کنیم آموزنده خواهد بود که در این نقطه بکوشیم رخدادهای را در ارتباط با جنبش اخیر در یونان و ایران قرار دهیم.

4- یونان

جنبش در یونان در 28 دسامبر بعد از این که یک جوان 15 ساله آنارشیکست در یکشنبه شب با شلیک پلیس کشته شد فوران کرد. یک ساعت بعد از کشته شدن وی درگیری با پلیس در منطقه اطراف میدان Exarcheia در آتن که در آن بطور سنتی جنبش آنارشیکستی قوی است ادامه یافت. با پایان روز درگیری ها به 30 محل دیگر در سراسر یونان کشیده شد. روز بعد

تظاهرات ادامه یافت و صبح روز دوشنبه هزارها دانش آموز دبیرستانی به خیابان آمدند و جلوی پاسگاه های پلیس دست به تظاهرات زدند. سه شنبه بعد از تیراندازی، اعتصاب عمومی با شرکت یک میلیون کارگر انجام شد. هرچند که این اعتصاب در ارتباط با کشته شدن این جوان یا تظاهرات جاری نبود و قبل از آن ها برنامه ریزی شده بود. در حقیقت کشور در این زمان در دوره ای از ناآرامی های کارگری در مقیاس بزرگ در رابطه با سیاست های اقتصادی حکومت بود. در این چارچوب است که ما نیاز داریم برای فهم ضعف جنبش یونان بکوشیم.

علی رغم گسترش عصبانیت آن ها نسبت به سیاست های حکومت و تظاهرات توده ای به خاطر قتل یک کودک، هرگز دیده نشد که این دو بهم مرتبط شوند. تنها اعتصاب انجام شده در حمایت از جنبش اعتراضی، اعتصاب نصفه روزه ی معلمان دبستان ها بود. هرچند که البته کارگران زیادی در اعتراضات شرکت کردند اما شرکت آن ها در سطح فردی بود نه بنام کارگران. این طور هم نیست که بگوئیم که کوشش هایی برای جهت دادن مبارزات به سمت طبقه کارگر انجام نگرفت. اشغال دفتر کنفدراسیون عمومی کارگران یونان در آتن (گزارش آن به فارسی ترجمه شد) و فراخوان اعتصاب عمومی ازین زمره اند. ولی هنوز طبقه کارگر به عنوان یک طبقه حرکت نکرد و در نهایت اعتراضات فروکش کرد. این مساله را به صورت تمی تکراری در مبارزات امروزه، در جنبش های اعتراضی در مقیاس بزرگ، بدون صرف هیچ پا در میان گذاشتن واقعی از طرف طبقه کارگر می بینیم.

اگر به مبارزاتی که قبلا در انگلیس، ایران و لهستان ذکر کردیم، برگردیم، روشن است که در آن ها طبقه کارگر نقش مرکزی را بازی می کرد. اما در مبارزات امروز چنین چیزی وجود ندارد. چرا این مساله مطرح نیست و چه معنایی برای مبارزات در دوره جاری دارد، سؤالی مهم است. قبل از این که برای تحلیل این مساله بکوشیم می خواهیم ابتدا نگاهی به سایر موارد مثل اعتراضات در ایران به دنبال انتخابات در تابستان 2009 بیندازیم.

5- ایران

اتهام تقلب در انتخابات در یونی 2009 سبب تظاهرات توده ای در تهران شد و سریعا به سراسر کشور گسترش یافت. حکومت دست به عکس العمل وحشیانه ای زد و نیروهای سرکوب را بکار گرفت که نتیجه اش صدها کشته بود. در حالی که نخستین اعتراضات به وضوح نتیجه عصبانیت از

تقلب آشکار انتخاباتی بود، شعارهای رادیکال ترسرسعت به میان کشیده شد. همانند جنبش یونان در این زمان ما شاهد درگیری های شدید حتی در مقیاس بزرگتر با نیروهای دولتی هستیم. ولی این جا هم دوباره شاهدیم که کارگران بصورت فردی در اعتراضات شرکت می کنند نه با عنوان کارگران. گرچه دستیابی به اطلاعات در ایران مشکل است اما به نظر می رسد که تنها یک اعتصاب در کارخانه ایران خودرو که بزرگترین کارخانه ایران است وجود داشت و در هر سه شیفت آن تولید در اعتراض به سرکوب دولتی یک ساعت خوابید. همانند یونان جنبش در خیابان ها چند هفته ای به درازا کشید و سپس فروکش کرد.

در مارس 2007 اعتراضات کارگری زیادی وجود داشت که با اعتصاب 100 هزار نفری معلمان آغاز شد و گسترش یافت و به بسیاری از بخش های دیگر رسید و چندین ماه ادامه یافت. از دو سال قبل تا کنون با وجود سرکوب شدید دولتی بکار گرفته شده علیه تظاهرات که بسیاری از مردم شرکت کننده در آن از طبقه کارگر بودند، طبقه کارگر حرکت نکرد. جنبش هایی ازین قبیل بدون حمایت و بدون بودن قدرت طبقه کارگر در پشت آن ها فرسوده می شوند و از پا در می آیند. اگر به دوره پایانی دهه 1970 در تهران نگاه کنیم، بنظر می آید که در پاییز 1978 جنبش خود را خسته کرده است. یک جنبش محبوب شبیه آنهایی که امروز می بینیم با وجود همه تمایلش، به نظر می رسد که دیگر طبقات هم دیگر به آخر رسیده اند. در اکتبر زمانی که طبقه کارگر با اعتصابات عظیم به ویژه در بخش حیاتی نفت وارد مبارزه شد، شرایط تغییر کرد و انقلاب در ایران امکانی واقعی بنظر می رسید. شوراهای کارگری تشکیل شده بود و حکومت (شاه) سقوط کرد. بعد از این که خمینی قدرت را بدست گرفت دولت چند سال آینده را صرف مبارزه علیه کمیته های کارگری در کارخانه ها کرد. البته می شود از مبارزات محبوب دیگری چون جنبش " سرخ جامگان" در تایلند نیز به عنوان یک تجربه ی اولیه و از ده ها جنبش توده ای دیگری که صدها و هزارها انسان و بسیاری از آن ها کارگر در مخالفت با دولت، صحبت کرد. جنبش هایی که یک یا چند هفته ای طول کشید و سپس سوخت و خاکستر شد. جنبش هایی که در آن ها کارگران به عنوان یک طبقه به حرکت در نیامده بودند.

6- چشم انداز ما قبل ازین جنبش های جهان عرب چه بود؟

دوره ماقبل خیزش های اخیر را که در جهان عرب گسترش یافته، ما چگونه توصیف کردیم و تا چه حد نظر ما درست بوده است؟ اساسا ما دوره فعلی را بعنوان حرکتی می بینیم که در آن طبقه کارگر به آهستگی علایقش به مبارزه را بهبود می داد. با علنی شدن بحران اقتصادی جهانی در سال 2007، به وضوح این پویایی قدری اما نه به طور قابل ملاحظه تغییر کرد.

خیلی روشن است که این بحران اعتماد طبقه کارگر برای مبارزه را به خاطر ترس از دست دادن احتمالی کارشان، به طور زود گذر کاهش داد. اگر چه این مساله در برابر شمار وسیع کارگرانی که به خاطر حملات شدید اقتصادی کارفرمایان مجبور به مبارزه شدند، می تواند برابر و در تعادل باشد. بنابراین فقدان تجربه درون خود طبقه کارگر و فقدان آگاهی کارگران از قدرت شان بعنوان یک طبقه مهم بود. انفجار توده ای مبارزه در کشورها، نه فقط در یونان و ایران در این چارچوب مورد مشاهده قرار گرفته بود.

برنامه های ریاضت اقتصادی بکارگرفته شده در سراسر جهان، بعنوان احتمالی دیده شدند که طبقه کارگر، نه فقط طبقه کارگر بلکه هم چنین دیگر طبقات مستعد را مجبور به مبارزه کرد. طی سال های 2007 تا 2008 ما شاهد شورش های توده ای بخاطر گران شدن مواد غذایی در سراسر جهان بودیم. هر چند که ما اعتقاد داریم که طبقه کارگر آن قدر قوی نبوده است که نقشی تعیین کننده در این مبارزات داشته باشد. البته همیشه امکان دارد چیزی می توانست رخ دهد و طبقه کارگر خود را مجبور به اعمال نفوذ در مبارزه

می دید. روزا لوکزامبورگ می گفت " The day before a revolution noting seems more unlikely. The day after the revolution noting seems less likely ". با این حال ما احساس کردیم که رشد آگاهی و قدرت طبقه کارگر پروژه ای آهسته خواهد بود، که تاکید می شود با خیزش های توده ای در جایی که طبقه کارگر قادر نیست نقشی مرکزی بازی کند. سپس در 17 دسامبر سال گذشته مرد جوانی در ایدی بوزید تونس خود را به آتش می کشد و می میرد و به نظر می رسد که جهان دارد تغییر می کند.

7- تونس

بدنبال خودکشی محمد بوعزیز صدها جوان برای اعتراض بهم پیوستند و با گاز اشک آور و خشونت مواجه شدند. شورش آغاز شد. هنگامی که دامنه اعتراض گسترش یافت، شهر توسط دولت محاصره شد. اما بسیار دیر بود زیرا آتش قبل از شروع به گسترش کرده بود. چهار روز بعد در Menzel Bouzaïene شورش بود و در یک هفته به پایتخت تونس رسید. بعد از 28 روز رئیس جمهور بن علی به مالطا فرار کرد جایی که در مسیر راه پناهگاه جدیدش در عربستان سعودی قرار داشت.

چیزی که در این جا ما بعنوان کمونیست برای تحلیل نیاز داریم، طبیعت طبقاتی این شورش است. تعدادی از مفسران مطبوعات غالب، مقایسه ای بین رخدادهای بیست سال قبل اروپای شرقی یعنی زمانی که کارفرماها در اروپای شرقی تغییر کردند با "انقلابات رنگی" اخیر انجام دادند. برای ما اما طبیعت طبقاتی اهمیت مرکزی است. به نظر می آید که دلایل شورش، نارضایتی گسترده بین طبقه کارگر، توده های بیکار و دستمزدهای پایین و عصبانیت علیه حکومت غارتگر باشد. البته مطالبات جنبش بر مطالبات کارگری مربوط به کار و دستمزد متمرکز شده بودند. عصبانیت از نتایج سرکوب پلیس نیز بخش عظیمی را بیازی کشید. توده های جوان و بیکار و جوانی جمعیت منجر به این شد که جنبش بیشتر روی شورش و اعتراضات خیابانی جوانان عمدتاً بیکار متمرکز شود هرچند که اعتصابات بزرگ کارگری بخصوص بین معلمان و معدنچیان وجود داشت مثل اعتصاب عمومی در اسفکس. دولت در کوشش برای متوقف ساختن گسترش اعتصابات از تحریم استفاده کرد؛ تاکتیکی را که دوباره در مصر هم بکار گرفته شد. هم چنین شاهد بودیم که کنفدراسیون اتحادیه کارگران UGTT که اتحادیه ای دولتی بود ظاهری رادیکال به خود داد و جانب مبارزات را گرفت؛ یک علامت واضح برای نشان دادن این که مبارزه بین طبقه کارگر در حال گسترش بود.

برای ما روشن است که حوادث تونس هرچند نه خیلی ویژه، بطور کلی بیانگر یک جنبش طبقاتی کارگری است. در مصر این ویژگی کمتر خواهد بود که طبقه کارگر نقش مهمی بازی کند و در لیبی طبقه کارگر آشکارا غایب خواهد بود. برمی گردیم به رخدادهای تونس، بعد از سقوط بن علی یک "حکومت اتحادی" با 12 عضو کابینه بن علی باضافه رئیس جمهور و نخست وزیر یعنی کسی که تنها به تازگی حزب را ترک کرده بود تا اعتبار کسب کند و سه نماینده اتحادیه کارگری و چند نماینده فردی احزاب مخالف

کوچک تشکیل شد. علی رغم تضمین نخست وزیر که همه اعضای کابینه در حکومت "دستهای پاک" داشتند اما اعتراضات ادامه یافت. یکروز بعد از تشکیل کابینه نمایندگان اتحادیه کارگری استعفا دادند. بدیهی است که آن ها در حفظ اعتبار جدیدی که یافته اند مشتاقند؛ موشها شروع کردند به ترک کابینه درست مثل یک کشتی در حال غرق با کمیته مرکزی و خود را در بیستم (ژانویه) منحل اعلام کردند. همان طور که اعتراضات در تونس ادامه یافت و مردم به اعتراض ادامه دادند و حکومت به سقوط ادامه داد، جرقه ای زده شد.

8- مصر

الجزیره اولین علایم شعله ها را با شورش در مقیاس وسیع در بسیاری از شهرها در ماه ژانویه نشان داد، اما در مصر بود که آتش به طور واقعی شروع به سوزاندن کرد. اولین اعتراضات روز پلیس ملی یعنی 25 ژانویه روی داد. اعتراضات بطور گسترده در رسانه های اجتماعی بویژه از طریق اساما محفوظ یک زن خبرنگار با استفاده از یوتیوب منعکس شد. رسانه ها این فراخوان را "انقلاب فیس بوکی" نامیدند. این کار او با ارزش بود اما بخاطر بیاوریم که هم چنین صدها، هزار ها اعلامیه توسط گروه های مختلف پخش شده بود.

اعتراضات در روز 25 ژانویه دهها هزار مردم را در قاهره و هزاران نفر دیگر را در شهرهای سراسر مصر به خیابان کشید. همان طور که جنبش رشد می کرد، امکان واقعی سقوط مبارک فراهم شد؛ درست مثل آن چه که برای بن علی اتفاق افتاده بود. حکومت به منظور متوقف کردن اعتصابات کارگری، محل های کار را تعطیل اعلام کرد. به نظر می رسید درون دولت و هم چنین در ارتش به عنوان یک سازمان نه به صورت نیروهای منفرد، انشقاق رخ داده است. ارتش از گشودن آتش امتناع کرد. مبارک قول داد حکومت جدیدی تشکیل دهد. سپس قول داد که در انتخابات بعدی در ماه سپتامبر کاندیداری ریاست جمهوری نخواهد شد. با وجود همه این ها، اعتراضات ادامه یافت. روز دوم فوریه وزارت کشور یک تظاهرات فرمایشی حمله ای توسط وفاداران به مبارک را سازمان دهی کرد. ارتش قدم بمیان گذاشت ، البته در زمانی که تاحدودی جرات یافت به دو نیمه تقسیم شد، روشن است که این کار در تدارک راهی برای زمانی که اگر مبارک مجبور به رفتن شود بود. در 11 فوریه معاون رئیس جمهور نماینده ارتش عمر سلیمان اعلام کرد که مبارک استعفا داده است و دو روز بعد ارتش یک

کودتای قانون اساسی را تصویب کرد. به اعتصاب کنندگان دستور داده شد سرکارهای خود برگردند و اعتصاب ممنوع اعلام شد. اعتصابات یک چندی ادامه یافت اما بعد وقتی دستمزدها و امتیازات اضافه شد اکثر اعتصابیون بسرکار برگشتند. طبیعت طبقاتی رخدادهای مصر با رخدادهای تونس متفاوت بنظر می رسد. زیرا جنبش در تونس بنظر می رسد که خصوصیاتی بیشتر طبقاتی کارگری داشته باشد اما در مصر یک خصوصیت گسترده فرا طبقاتی داشت که همه طبقات اجتماعی در آن بودند. درحالی که طبقه کارگر نقش مهمی را بازی می کرد، اما هرگز هدایت نیرو نبود. بسیاری از چپ ها در باره وجود یک اعتصاب توده ای در مصر صحبت می کردند. اعتراضات در مصر اعتصابات کارگری بسیار بیشتری را نسبت به مبارزه در تونس دید. می توانیم بنویسیم که مصر طبقه کارگر باتجربه تر و مبارزتری دارد. در ضمنی که ما اعتقاد داریم که توان اعتصاب توده ای در مصر وجود داشت و این امر به احتمال زیاد ارتش را ترساند تا مبارک را کنار بگذارند، ما باور نداریم که این اعتصاب توده ای بود. همه و همه در کل 50 هزار کارگر در اعتصاب بودند، 20 هزار نفرشان کارگر کارخانه بودند. حال آن که این اثبات می کند که این یک جنبش مهم بود و اعتصاب توده ای نبود و حتی به بزرگی موجهای اعتصابی چند سال قبل مصر هم نبود. سرعتی که جنبش ناپدید شد نشان داد که به آن اندازه ای که بسیاری از چپ ها می گویند قوی هم نبود.

9- لیبی

اعتراضات در لیبی 15 ژانویه آغاز شد، و از ابتدا روشن بود که این اعتراضات طبیعتشان بسیار متفاوت بود. چیزی که عامل شروع اعتراضات شد دستگیری فتحی تربیل یک حقوقدان نماینده اسلامیت ها بود که در یک کشتار در زندان بنغازی بقتل رسید. پلیس با خشونت اعتراضات بنغازی را درهم کوبید اما این کار مانع از گسترش آن به اطراف به "ال بایدا" و هم چنین به "از زیتان" نزدیک تریپولی در غرب نشد. با گسترش تظاهرات در کشور یک بار کوششی برای دادن امتیاز انجام گرفت. بخشی از خواسته های معترضان برآورده شد. 110 عضو یک گروه جهادی بنام ال جما ال اسلامیه ال.... از زندان آزاد شدند، بازهم اعتراضات ادامه یافت. دولت با شیوه خشونت آمیز مفرطی عکس العمل نشان داد و جوخه مرگ را برای تضعیف روحیه معترضین بکار گرفت. در رابطه با کشتار از جانب مقامات ارشد اسلامی و رهبران قبایل گزارش هایی منتشر شده بود. آن ها علیه رژیم

موضع گرفته و به حکومت برای پایان دادن به شرایط جاری فراخوان داده بودند. اکنون دیگر اعتراضات به غرب نیز گسترش یافته بود و در تریپولی به طور وحشیانه توسط دولت در هم کوبیده شد. در جنوب به درخواست قبیله قدرتمند "وارفالا" مردم تاوره به شورش دعوت شدند. در 22 فوریه قذافی در تلویزیون دولتی ظاهر شد تا شایعه رفتنش به ونزوئلا را تکذیب کند. وی عهد کرد که "تا آخرین قطره خونم" می جنگد. روز بعد تظاهرات از نظر تعداد رشد کرد و بسیاری از رهبران قبایل که ابتدائاً ساکت بودند شروع کردند به گفتن این که قذافی باید برود. ویلیام هوگ وزیر خارجه انگلیس ابتدا شروع به صحبت کردن از "مداخله انسانی" کرد در این نقطه به وضوح شرایط بطرف ایجاد جنگ داخلی حرکت کرد.

طبقه کارگر در همه این مراحل کجا بود؟

لیبی مثل بسیاری از دولت های نفتی خلیج (فارس) برای انجام اکثریت مشاغل مورد نیاز، در حد گسترده ای به کارگران خارجی متکی است. زمانی که در لیبی شرایط بدتر شد و خشونت گسترش یافت، اکثریت طبقه کارگر لیبی کوشیدند کشور را ترک کنند. در لیبی برخلاف تونس و مصر طبقه کارگر حضور نداشت که نقش مهمی بازی کند و بنظر می رسید که جنبش از ابتدا تحت سلطه اسلامیت ها و روسای قبایل باشد. در لیبی اعتصاب کاری وجود نداشت که ما در باره اش بدانیم. تنها یک گزارشی از یک اعتصاب نفتی در رسانه های عرب آمده بود که بعد معلوم شد که تولید توسط کارفرما قطع شده بود.

البته کارگران لیبیایی هم وجود دارند اما روشن است که آن ها ضعیف تر از آن بودند که بتوانند در این مبارزات به عنوان طبقه نقش بازی کنند. البته بدین معنی نیست که کارگران هیچ نقشی در رخدادها نداشتند. تظاهراتی که در تریپولی رخ داد همه در مناطق کاری بود. اما طبقه کارگر برای دفاع از منافع خود بسیار ضعیف بود و اساساً به عنوان گوشت دم توپ در جنگ داخلی ای که در آن علایقی نداشت مورد استفاده قرار گرفت و امروز هم از حملات بمباران هوایی نیروهای آمریکایی و متحدانش می میرد. قبل از این که با داستان این که چگونه جنگ شروع شد و رشد کرد ادامه دهیم، می خواهیم سرعت نگاهی بیندازیم به آن چه که در دیگر دولت های عرب می گذرد.

10- رخدادهای در سایر دولت ها و عکس العمل در بحرین

اولین کشوری که به دنبال تونس راه افتاد الجزایر بود. در سوم ژانویه اعتراضات در الجزایر در ارتباط با افزایش قیمت مواد غذایی اساسی شروع شد. به طور معمول در تمام چند سال گذشته در الجزایر شورش ها منزوی می شدند اما این ها از نوع دیگری بودند و در طی یک هفته به سراسر کشور گسترش یافتند. اعتراضات کاملاً در محدوده مطالبات طبقاتی قرار داشتند و با آمیزه ای از سرکوب و امتیاز در هم کوبیده شدند.

در ماه ژانویه اعتراضاتی عظیم در اردن و یمن نیز آغاز شدند. در اردن اعتراضات علیه قیمت های بالای توری و بیکاری بود که توسط اخوان المسلمین سازمان دهی شده بود. این اعتراضات با انجام تغییراتی در دولت و دادن امتیازات اقتصادی زیاد به مردم توسط شاه بیایان رسید.

اعتراضات در یمن هنوز در زمان نوشتن این مقاله ادامه دارد. در حال حاضر بنظر می رسد که ارتش در روند ایجاد تغییر مسیر با علی محسن ال-احمر است. او یک ژنرال ارشد بدنام در کشتار جنگ داخلی 1994 است و اکنون با تغییر مسیر جانب اعتراض کننده ها را گرفته است.

در خارج از جهان عرب، ایران و جمهوری ترک شمال قبرس TRNC هم شاهد اعتراضاتی بوده اند. اعتراضات رقیب " جنبش سبز " در ایران و معترضین در خیابان ها با گلوله کشته شدند. هم چنین بحرین کانون دیگری از اعتراضات بود که در نهایت به محض این که دولت بحرین نیروی سرکوبش را علیه معترضین بکار گرفت، به ارسال نیرو از طرف عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج برای کمک به "ثبات" اوضاع بحرین منجر شد. به نظر می رسد که جنبش در بحرین با اکثریت جمعیت شیعه که رهبری نیروهای معترض علیه پادشاهی سنی مذهب را بعهدہ دارد و به طور آشکارا خواستار مداخله ایران در بحرین است، بیش از پیش جنبه فرقه ای می گیرد. براین اساس اعتراضات در مناطق شمالی عربستان سعودی با اکثریت جمعیت شیعه مورد حمایت شورشیان بحرین قرار گرفته است. هم چنین در بحرین تظاهرکنندگان دست به حملاتی علیه کارگران خارجی زده اند که اکثرشان از جنوب شرقی آسیا هستند. رخدادهایی ازین قبیل در لیبی نیز گزارش شده است.

بالاخره ارتش سوریه تا کنون 15 معترض را در خارج از دمشق در شهر کوچک جنوبی دارآ که به مرکز جنبش اعتراضی تبدیل شده بود کشته است. دلیل آن عصبانیت مردم شهر در رابطه با دستگیری گروهی از کودکان در

یک مدرسه بخاطر نوشتن شعارهایی بر روی دیوار مدرسه در حمایت از شورش مصر بود. عملاً بی توجه به همه این موارد، اعتراضاتی هم در عراق وجود داشت که حداقل در آن 35 نفر توسط دولت بقتل رسیدند. البته عراق در حال حاضر "یک دموکراسی" اشغالی توسط ارتش آمریکا و مشاورانش است که احتمالاً به همین دلیل است که این قتل ها کمتر از سایر موارد پوشش خبری می گیرد.

11- لیبی و سقوط به یک جنگ تمام جانبه

اکنون به لیبی برمی گردیم. به جایی که بمباران کامل توسط کمپین ناتو در آن ادامه دارد. این اولین باری نیست که لیبی توسط قدرت های غربی بمباران می شود. بمباران تریپولی در سال 1986 اولین بمباران توسط آمریکا بود. اما در حقیقت اولین بمباران منطقه از نظر تاریخی در سال 1911 توسط نیروهای ایتالیا در جنگ بین ایتالیا و ترکیه انجام شد. ایتالیایی ها در آن سرعت کارشان را ارتقا دادند و از کاربرد بمب به کاربرد اسلحه شیمیایی رسیدند.

بنظر می آمد که قذافی در اواخر فوریه ابتکار عمل را از دست داده بود. دوباره در میانه مارس دست بالا را داشت و 13 منطقه از 22 منطقه کشور دوباره تحت کنترل دولت در آمده بود. جاده بسمت بنغازی بنظر باز می آمد و چشم انداز پایان شورش دیده می شد.

در این شرایط بود که سازمان ملل در 17 مارس قطعنامه 1973 را تصویب و یک منطقه " پرواز ممنوع " را برقرار نمود. بعد این تصویب، اتحادیه عرب با حضور ضعیفی جلسه گذاشت که تنها نیمی از اعضایش در آن شرکت کردند و کمپین را تایید کرد تا به آن نوعی " مشروعیت " بدهند. اکنون عملیات نظامی تحت کنترل ناتو توسط اتحادیه عرب بخاطر بمباران زیرنام آن ها مورد انتقاد قرار می گیرد. بنظر می آید مثل آن ها، مثل بیشتر جهان این برداشت از منطقه پرواز ممنوع وجود دارد که با آن از هرگونه بمبارانی توسط هر نوع نیروی هوایی علیه غیرنظامیان جلوگیری می شود نه این که کمپین ناتو با بمباران های عظیم غیرنظامیان را بکشد. چنین چیزی تقریباً هرگز در عراق اتفاق نیفتاده است.

برای آن هایی که حافظه کوتاه زمانی دارند، بمباران با 110 موشک تام هاوک توسط نیروی هوایی انگلیس و فرانسه در 19 مارس یادآورنده ای قوی است. بدون هیچ شکی، اکنون روشن است که رخدادها در لیبی به یک

جنگ تمام عیار داخلی با کارگران که از هر دو طرف قتل عام می شوند یعنی از طرف آن هایی که کنترل می کنند یا می خواهند لیبی را کنترل کنند، تبدیل شده است.

12- ما اکنون کجا قرار داریم؟

بنظر می آید که عکس العمل مجدانه آغاز شده است. رخدادها در لیبی تنها بدترین حد ضعف طبقه کارگر و ناتوانی اش در اعمال نفوذ در شرایط را نشان می دهد. رژیم قذافی چطور انعطاف پذیر خواهد بود و آیا دیده می شود که بتواند برپا بماند ما فکر می کنیم باید بخاطر آورد که در میانه فوریه مردم به قذافی تنها چند روز وقت داده بودند اما اکنون او هنوز در تریپولی در قدرت است. ما حدس می زنیم که او بیش از آن که غرب فکر می کند می تواند سرپا بماند. در این لحظه او به ایده نجات میهن و دفاع ملی متوسل شده است. قبیله قوی وارفالا با بیش از یک میلیون نفر که 20% جمعیت کشور را تشکیل می دهد اکنون به مصالحه روی آورده با ادعای تقریباً ناپاورانه که هیچ قبیله مهمی به شورشیان نپیوسته است. گفته می شود که برای تغییر مکان و وفاداری (به دولت) مقادیری پول نقد در حال این دست و آن دست شدن است.

در یمن هرچه بیشتر روشن می شود که برزدن رهبران در حال انجام شدن است. بحرین شورش دیگری مثل آن چه را که در دهه 1990 رخ داد، تجربه کرده است. سوریه می خواهد احتمالاً برای خروج از اعتراضات مدیریت کند حتی اگر قتل عام های بیشتری رخ دهد. بعد از همه، آن هایی که بخاطر می آورند دهها هزار غیرنظامیانی را که در شهر هاما در اوایل دهه 1980 کشته شدند، می دانند که رژیم اسد ابایی از خونریزی ندارد و بنابراین بنظر می آید که جنبشی که از تونس شروع شد اکنون به پایان نزدیک می شود. این بمعنی این نیست که کشته های بیشتری از معترضین نخواهد بود یا حتی سقوط فرد دیکتاتوری از قبیل علی عبدالله صالح در یمن و تعویض اش با یک فرد قدرتمند نظامی عجیب نیست. به هر حال جنبشی که در پایان سال قبل با چنین وعده هایی آغاز شد، بنظر می رسد پایان رسیده باشد یا حداقل برای طبقه کارگر مرده است.

13- چه نتایجی می توانیم بگیریم

برای ما تحلیل عمومی مان از بحران تغییر نیافته باقی می ماند. طبقه کارگر در حال برگشت آهسته اما مطمئن به مبارزه است، ولی هنوز به اندازه کافی

قوی نیست که مهر خود را بر آن بزند و بر زمان منقوش کند. ما انتظار داریم که آینده بما مبارزات بیشتری را در امتداد خطوط شورش در دولت های عربی و ماقبل آن ها در یونان و ایران نشان خواهد داد. همان طور اقتصاد به رکود ادامه می دهد، روندی که نمی تواند با افزایش قیمت نفت حاصل از یک جنگ در حال پیشرفت در لیبی و خروج گسترده سرمایه از ژاپن که تقریباً به خاطر عواقب زلزله و سونامی 11 مارس مقید به رفتن است، کمک شود، دولت ها راه حل دیگری جز متوسل شدن به ریاضت اقتصادی و افزایش سرکوب نخواهند داشت.

طبقه کارگر در بعضی از دولت های عربی که مهم ترین شان تونس و مصراند اما هم چنین الجزایر قدم هایی بسمت بهبود تجربه اش از چگونگی مبارزه برداشته است. در برخی دیگر از کشورها ضعف طبقه کارگر در معرض سرکوب وحشیانه و نتیجه سرکوب و افزایش اختلافات فرقه ای بوده است، سخنی نیست که کشانده شدن لیبی به جنگ داخلی فشاری خواهد بود برگرد به طبقه کارگر.

کسانی در چپ که از انقلاب کارگری در جهان عرب صحبت کردند، نشان داده اند که در اشتباه بوده اند. طبقه کارگر هنوز آنقدر ضعیف است که بتواند از منافع خود دفاع کند. راه به سمت بازسازی تجربه از دست رفته و آگاهی طبقاتی طولانی خواهد بود. اکنون دلایلی برای امیدواری وجود دارد. با سرعتی که ارتش مصر بعد از اعتصاب کارگران از شر مبارک خلاص شد، نشان می دهد که طبقه حاکم در نهایت از توانی که طبقه کارگر باخود حمل می کند آگاه است، و در یک کشور دور، جایی که فقدان مبارزه طبقه کارگر سال ها انگشت نما بوده است، کارگران در ویسکنسین علیه قطع ها (بودجه امکانات و تسهیلات) در بزرگترین مبارزه ای که آمریکا طی سال ها دیده است، می جنگند و پلاکارت های حمایت از کارگران مصری را بلند کردند و به طور ضمنی این شناخت که مبارزه طبقاتی یک امر بین المللی کارگری است و در سراسر جهان در معرض همان نوع از حملات قرار دارند.

مقاله توسط Turkish Section of the
ICC (International Communist Current)

نوشته شده و در تاریخ 10.4.2011 در منبع زیر آمده است. ترجمه آن به عنوان آگاهی از نظرات دیگر فعالین کارگری و یا جنبش های کارگری غیر ایرانی صورت گرفته است.

منبع: Libcom.org

مصر: اتحادیه مستقل کارگری، منشور مطالبات

کارگران مصری ضمن شرکت در خیزش مردمی علیه سلطنت 20 ساله مبارک!، کوشش خود را برای سازمان دهی خود در مراکز کار شتاب دادند. سواى نامی که برای خود برگزیده اند نکات مثبتی در این بیانیه یا منشور دیده می شود که گرچه منشوری کاملاً ضد سرمایه داری نیست اما با توجه به شرایط موجود، با توجه به جنبش خودبخودی بدون برنامه و بدون خواسته های روشن، گام هایی به پیش است و نشان می دهد که اگر جنبش کارگری پویا باشد و آینده نگر می تواند به موقع بطور موثر جهت حرکت های مردمی را به سمت خواسته های اساسی و پایه ای اعلام شده خود تغییر دهد. این پویایی به معنی نوشتن صرف مطالبات نیست بلکه به معنی حضور مداوم در جنبش کارگری و جنبش اجتماعی است. به معنی تلاش برای ایجاد تشکل های ضد سرمایه داری کارگران در همه مراکز کار و تولید است. به معنی پایه ریزی خشت به خشت این بنا است. زمانی می توان چنین ادعایی را مطرح کرد که مطالبات منشور به مطالبات عمومی و سراسری جامعه تبدیل شود و مردم کوچه و بازار خواهان آن باشند. در چنین زمانی می شود از رشد آگاهی عمومی و آگاهی طبقاتی صحبت کرد.

فدراسیون اتحادیه ای مصر جهت ایجاد اتحادیه های مستقل

مصر از یک دوران تاریخی عبور می کند. مردمش برای دفاع از حق یک زندگی شایسته، حق حفظ "شان" انسانی، حق آزادی و عدالت اجتماعی ... امکانات شایسته و پرداخت شایسته برای همه ... مبارزه می کنند. برای یک جامعه دموکراتیک برای همه که در آن هر شهروند در ثروت و درآمد ملی سهم داشته باشد... جامعه ای که اجازه ندهد در حالی که اکثریت مردم امکان دسترسی به حتی وسایل حمل و نقل عمومی را ندارند، درصد کوچکی از جامعه هواپیمای جت خصوصی داشته باشند ... جامعه ای که اجازه ندهد درآمد افراد راس هرم مزدی هزار برابر حداقل دستمزد باشد.

جامعه ای که به مردمش اجازه دهد تا آزاده نفس بکشند ... آزاده حرف بزنند و نظرشان را بیان کنند ... جامعه ای که به گروه ها و طبقات مردمی اجازه دهد از منافعشان دفاع کنند و آزاده مذاکره نمایند ... جامعه ای که مردمش را تحت فشار قرار ندهد، خواسته های شان برای بهبود شرایط زندگی و تمایلات طبیعی شان برای رشد ظرفیت ها و توان کارگری را مهار نکند.

کارگران و مردم مصر دهه های متمادی مبارزه کردند، به ویژه طی چهار سال گذشته ، و در حرکت های اعتراضی بی نظیری که رخ داده برای دفاع از حقوق قانونی شان مشارکت کردند. آن ها در تلاش خود علی رغم فقدان سازمان اتحادیه ای مستقل موفق شدند. آن ها در جذب بخش های بزرگ اجتماعی و بسیج همدردی بزرگتر بین جامعه مصری، کارگران و جنبش های اتحادیه ای موفق شدند.

کارگران از حق شان برای کار وعدم مواجهه با شبح بیکاری- که جوانان را می بلعد- دفاع کردند و خواهان برقراری یک حداقل دستمزد عادلانه برای تضمین زندگی ای شایسته برای همه کارگران شدند. آن ها شجاعانه برای دفاع از حق سازمان یابی جنگیدند و سازمان های اتحادیه ای مستقل را ایجاد کردند.

مبارزات کارگری، راه انقلاب امروز مردم را هموار کرد. این است دلیل این که چرا کارگران و کارمندان به طور کلی مخالفت کردند که فدراسیون عمومی "وابسته به دولت" آنها را نمایندگی کند و بنام آن ها حرف بزند. زیرا اغلب حقوق و شکایات آن ها را نادیده گرفته بود و حتی در بیانیه مشهور 27 ژانویه خود ادعا می کرد که مخالف هرگونه عمل منفرد اعتراضی در طی این دوره است.

بنابراین اتحادیه های مستقل و کمیته های مربوط به کارگران بخش بهداشت؛ بازنشستگی، معلمان و اتحادیه مستقل کارکنان بخش املاک و مستغلات و مالیات همراه با گروه های مستقل کارگری در صنایع، تاسیس فدراسیون مصری برای اتحادیه های مستقل و آئین نامه آن را در روز یکشنبه 30 ژانویه 2011 اعلام نمودند و به مواد زیر تاکید کردند:

1- حق شهروندان مصری برای کار- و الزام حکومت به پرداخت پول بیکاری.

2- تعیین یک حداقل دستمزد که کمتر از 1200 لیره مصری نباید باشد، با افزایش سالیانه دستمزدها برحسب نرخ تورم موجود، تضمین حقوق کارگران برای دریافت پاداش و مزایا براساس ارزش کار، به ویژه تاوان برای انانی که با خطرات کاری مواجه اند. علاوه براین حداکثر دستمزد نباید بیش از ده برابر حداقل دستمزد باشد.

3- حق برای همه شهروندان مصری برای تامین اجتماعی عادلانه که شامل حق مراقبت های بهداشتی، مسکن، آموزش" تضمین آموزش رایگان و توسعه برنامه درسی همراه با تکامل علوم و فن آوری" ، حق همه بازنشستگان برای حقوق و مزایای مناسب.

4- حق کارگران و کارمندان برای سازمان یابی و ایجاد آئین نامه های خود برای حذف همه ی محدودیت های قانونی جهت تضمین این حق .

5- آزادی همه زندانیان بعد از تاریخ 25 ژانویه

هیات موسس فدراسیون مصری برای اتحادیه های مستقل، همه کارگران مصری را جهت ایجاد کمیته های شهری برای دفاع از محل های کار خود، و در طی این دوران بحرانی و برای سازماندهی حرکات اعتراضی و اعتصابات در محل های کار، به استثنای محل های کار بخش بهداشتی جهت واقعیت یابی خواسته های مردم مصر دعوت می کند.

هیات موسس فدراسیون اتحادیه های مصری 30 ژانویه 2011

برای تنظیم این بیانیه چنان که در گزارش آن ها آمده نمایندگان کارگران و کارمندان بخش های مختلف مالیات و املاک، بازنشستگی، بهداشت فنی حرفه ای، نمایندگان کارگران مناطق صنعتی چون حلوان، ماحلا، الکبری، شهر سادات، شهر رمضان، کارگران بخش های مختلف صنعتی و اقتصادی از قبیل ریسندگی و بافندگی، صنایع فولاد، داروسازی، صنایع شیمیایی، کارمندان دولتی آهن و فولاد، اتومبیل سازی و غیره شرکت کردند. آن ها برای یک کنفرانس خبری و اعلام ایجاد اتحادیه مستقل برای روز یکشنبه 30 ژانویه موافقت نمودند. در این کنفرانس خبری ضمن بیان منشور بالا و قرارداد آن در دسترس عموم از همه کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها برای ایجاد کمیته های محل کار برای حمایت و دفاع از خود و جنبش مردمی دعوت به عمل آوردند. در این کنفرانس تاریخ اعتصاب عمومی را اعلام کردند و تاکید نمودند که جنبش کارگری قلب و روح انقلاب مردم مصر است. بلافاصله بعد از اعلام موجودیت این اتحادیه مستقل و با توجه به اشکالات موجود در آن اتحادیه های کارگری موجود جهان خود را برای بلعیدن آن آماده کردند. سازمان جهانی کار تاسیس اتحادیه و ورود آن را به جنبش جهانی کارگری تبریک گفت و جهت دهی فکری خود را برای انحراف آن آغاز کرد و خواهان این شد که اتحادیه بتواند کارگران را به زمینه ای جدید از دموکراسی هدایت کند - به جای این که کارگران اتحادیه را برای اجرای مطالبات خود بکار گیرند- در حالی که اتحادیه رسمی مصر تا برکناری حسنی مبارک عضو همین سازمان بود. هم چنین کنفدراسیون کارگری آمریکا و دیگر اتحادیه های جهانی از جنبش موافق دموکراسی در مصر حمایت کردند و برای مسئولین اتحادیه مصر نامه نوشتند. امید است که کارگران با چشمداشت به واقعیت های دنیای سرمایه داری و نقش اتحادیه

های فعلی، با رفع اشکالات راه درست به سمت جهت دهی آن را به تشکیلاتی ضد سرمایه داری هموار کنند که تنها در این صورت است که منافع طبقه کارگر مصر و اکثریت زحمتکش جامعه تامین خواهد شد.

در پایان نگاهی می اندازیم به بخشی از اعتصابات کارگری مصر در یک ماه اخیر:

- دوهفته قبل از برکناری حسنی مبارک 500 کارگر شاغل در یخش دولتی شرکت مخابرات مصر در سه محل مختلف دست به تظاهرات زدند خواهان تعیین حداقل و حداکثر دستمزد برای شاغلان و مدیران شدند. آن ها سپس تا میدان تحریر راهپیمایی کردند و به مردم مستقر در میدان پیوستند. آن ها فساد مالی مدیران شرکت را افشا کردند.

- در شرکت کفر-ال-دور 600 نفر از کارکنان آن خواهان تعدیل و تنظیم دستمزدی، پرداخت بن های پرداخت نشده شدند. این شرکت یک کارخانه پارچه بافی و ابریشم بافی دولتی است. کارگران قبل و بعد از شیفت کاری دست به تظاهرات زدند.

- 6000 نفر از کارگران کانال سوئز در محل کار خود به اعتصاب نشسته اقدام کردند. در شهرهای پورت سعید و اسماعیلیه نیز کارگران کانال خواهان عدالت دستمزدی شدند.

- 4000 هزار کارگر کوکا کولا و کمپانی شیمیایی حلوان با اعتصاب خواهان دستمزد بیشتر، قرارداد دائم کار برای کارگران قرارداد موقت، پرداخت بن کارگری و پایان فساد شدند.

- 2000 کارگر کارخانه ابریشم حلوان با اعتصاب خواهان برکناری مدیریت کارخانه شدند.

- در دلتای نیل در شهر محلا 1500 کارگر بخش خصوصی کارخانه پارچه بافی ابول صباح خواهان پرداخت دستمزدهای عقب افتاده شدند آن ها علاوه بر اعتراض در محل شرکت در روز 8 فوریه یک بزرگراه را مسدود کردند.

در کنار این اعتصابات می توانیم از اعتصابات کوتاه مدت پرستاران و کارگران بخش مختلف بیمارستانی نیز نام ببریم که به دلیل ویژگی کارشان از اعتصابات طولانی مدت صرفنظر می کنند.

مصر و اعتراضات مردمی

(برگرفته از مصاحبه پاول جی از شبکه رئال نیوز با دانشجوی مصری، محمد عزالدین)

اکنون رویای ما جوانان مصری به واقعیت پیوسته است. شنیدن فریاد "برکناری مبارک" از زبان مردم عادی کوچه و بازار در خیابان ها، مردمی که فعال سیاسی نیستند، عضو سندیکا نیستند، بخشی از مخالفان سیاسی نیستند، مردمی که از هر گوشه و کنار شهر ها می آیند و فریاد می زنند "مبارک باید برود" بسیار تعجب انگیز بود. باورکردنی نبود. تا این که روز دوشنبه مردم به یک اعتصاب بزرگ فراخوانده شدند. تظاهراتی بزرگ تر از تظاهرات 25 ژانویه در قاهره. اما هیچ کس انتظار نداشت تا این اندازه بزرگ باشد. آن چه که رخ داد باشکوه بود. همه کلیشه هایی را که در باره مردم مصر، در باره مخالفان در مصر، در باره دموکراسی واقعی توده ای در مصر می گفتند، باطل کرد. امکانات انجام چنین دموکراسی ای اکنون در مصر بدون توجه به حمایت آمریکا از رژیم، بدون توجه به جنبش های مخالف بسیار ضعیف و بدون توجه به موضع بسیار ضعیف احزاب مخالف در مصر در حال انجام است. این چیزی است که این لحظه را می سازد. این لحظه و این نیروی حرکت از نوع انباشت اعتراض است. این لحظه، تجلی اعتراض است. این لحظه بعد از تجلی جنبش های مختلف مخالف - اساسا سه مدار یا سه دور مبارزه اپوزیسیون با رژیم مبارک - آشکار شد. این دوره ها از سال 2004 و 2005 شروع شد، زمانی که جنبش کفایه kefaya رشد کرد که شعارش "مخالفت با ادامه حکومت مبارک"، "مخالفت با انتقال ارثی قدرت به پسرش جمال مبارک" بود. این لحظه در سال 2005 شتاب گرفت و امید مردم برای یک تغییر واقعی تجدید شد. بعد از سال 2005 ما شاهد موج اعتراضی بزرگی میان کارگران و کارمندان شامل کارمندان دولت و بخش تجاری بودیم. به عنوان مثال در "محله"، شهری صنعتی در دلتای مصر، ما شاهد سه اعتصاب موفق در سال های 2006، 2007 و 2008 بودیم. اعتصاب در شهر و کارخانه ها، در کارخانه های بزرگ نساجی که در آن تقریبا 30000 کارگر کار می کردند و اعتصاب آن ها در محله مورد حمایت نیروهای مقاومت قرار گرفت و سه بار موفق شد (از این اعتصاب گزارشی با عنوان "موج اعتصاب و اعتراض کارگران در مصر" در سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری منتشر شد. این گزارش به اضافه 5 خبر و گزارش دیگر در باره

مبارزات کارگران مصر از سال 2008 به بعد، که همه قبلا در سایت کمیته هماهنگی منتشر شده اند، به ترتیب تاریخ ضمیمه شده است).

در 2 آوریل 2008 کارگران با حمله و فشار شدید پلیس مواجه شدند. چیزی شبیه جنگ خیابانی بود. این لحظات امید جدیدی را بارور کرد. فرهنگ جدیدی را منتقل کرد. تجربه جدیدی را در باره اعتصاب برای مردم عادی فراهم ساخت. این سه اعتصاب با 800 اعتصاب دیگر در 2 سال بعد تداوم یافت. چیزی که در تاریخ مصر بی سابقه بود.

ما در سال 2005 جنبش سیاسی را داشتیم. جنبش اجتماعی در سراسر مصر گسترش یافت. در سال 2008 با اعتصاب "محله" و اعتصاب کارگران نساجی مواجه بودیم که فراخوان یک اتحادیه مستقل را دادند. این هردو تجربه توجه بسیاری از کارگران و مردمی را که علیه رژیم مبارزه می کردند به این امر جلب کرد که چه می توانند بکنند و چه قدرتی دارند. این روند با جنبش جوانان در سال 2010 تداوم یافت. این جنبش بعد از قتل وحشیانه خالد سعید توسط پلیس در خیابان، به وجود آمد. جوانان، بیکاران، مردمی که هرروز با پلیس در تقابل اند، مردمی که کشور را متعلق به خود می دانند و می گویند: این کشور ماست اما به گروگان گرفته شده است. توسط این رژیم سرکوبگر و چهره های سیاسی و اقتصادی ای که ازین رژیم حمایت می کنند و آن هایی که مردم را از یک آینده نو محروم می کنند، اشغال شده است.

به این ترتیب، ما سه لحظه تجلی برای رخدادها داریم. ما انقلاب بزرگ و شکوهمند مردم تونس را مشاهده کردیم که عملا سدهای ترس را شکست؛ ترس شرکت در تظاهرات و ادامه آن و پافشاری برخواسته ها. تونس نفش بزرگی را در آن چه که امروز و در این شکل رخ می دهد ایفا کرد. بین تونس و مصر اما در زمینه رسانه های عمومی تفاوت وجود دارد. رژیم دیکتاتوری مصر را آمریکا حمایت می کند و با کمک های اساسی رژیم آمریکا و البته اسرائیل پشتیبانی می شود. موقعیت جغرافیایی و استراتژیک مصر در منطقه رژیم مصر را از سایر رژیم های منطقه متمایز می کند و همین مساله در وهله اول کار مخالفان را در مصر مشکل می سازد. رسانه ها نقش مهمی را در مصر بازی می کنند. اولاً حکومت و رسانه های دولتی مشروعیت شان را از سال 2005 برای مردم از دست دادند. تلویزیون الجزیره، وبلاگ های مستقل، فیس بوک و همه انواع این رسانه های جدید اجتماعی نقش ویژه ای را در ایجاد شبکه و هم چنین در فراخوان اعتصاب داشتند؛ به طور مثال، در 6 آوریل 2008 نقش باشکوهی را ایفا کردند. مردمی مثل ما و بسیاری دیگر انتظار نداشتند این امر در در چنین زمان

کوتاهی رخ دهد- من انتظار داشتم آن چه که در تونس رخ داد روی مردم مصر تاثیر بگذارد اما انتظار نداشتم این امر در زمانی چنین کوتاه رخ دهد. بدین گونه رسانه هایی که حوادث تونس را در ماه گذشته پوشش دادند نقش بزرگی را در به صحنه آوردن پتانسیل برای تغییر در مصر در لحظه و شتاب آن بازی کردند.

جنبش کارگری و جنبش دانشجویی، که در حال یافتن اشکال جدید یا شکل سازمانی بسیار پیشرفته تری هستند، سبب شدند این امر چنین خودانگیخته رخ دهد. جنبش مخالف، جنبش مخالف مشروع و قانونی، نمی تواند در مورد چیزی که امروز در خیابان های مصر در جریان است ادعایی داشته باشد. اخوان المسلمین روز چهارشنبه رخداد ها را محکوم کرد و اعلام کرد که ما در آن مشارکتی نداشتیم. آن ها گفتند که قصد مشارکت دارند اما فعلا نه در رخداد های روز سه شنبه مشارکت نکردند. بنابراین، الهام بخش واقعی جنبش جاری عملا مبارزه مردمی است که به طور خودانگیخته انگیزه دارند و به خاطر بیکاری، به خاطر مسایل اقتصادی، به خاطر دیکتاتوری، به خاطر سرکوب و به خاطر عملیات پلیس دست به عمل می زنند. آن ها چیزی ندارند که از دست بدهند. مردم خواهان تغییرند. آن ها دست به عمل زده اند. آن ها تحت تاثیر یا حمایت خارجی از نظر پولی یا سازماندهی مثل آن چه که در اوکراین و اروپای شرقی روی داد، نیستند. این جا مساله کاملا متفاوت است. مردم در تونس و مصر از خارج از کشور حمایت نمی شوند. آن ها می روند که قدرت را در دست بگیرند ... تنها پتانسیل یا آلترناتیو برای رژیم جدید در منطقه. برخلاف این که می گویند آمریکا برای مبارزه با اسلام گرایی به مصر کمک کرده است، تمام 1/3 میلیارد کمک نظامی سالانه آمریکا به مصر در 30 سال گذشته برای جلوگیری از مقاومت مردمی بوده است. 5 فوریه 2011

منبع: libcom.org

مصر از زبان مردم مصر

برگرفته ای از مصاحبه نیداد تحریر دانشجوی مصری در دوم فوریه می گوید اعتراضات در تابستان گذشته شروع شد. در آن روز یک دانشجوی مصری بنام خالد سعید توسط پلیس قتل رسید. اعتراضات تا امروز ادامه پیدا کرد. این بار همه چیز با روز سه شنبه آغاز می شود. در اکثر شهرهای مصر تظاهرات بزرگی بود. روز چهارشنبه کشتار شروع شد. مردم در میدان التحرير روی زمین نشسته بودند و قصد بلند شدن و ترک میدان را نداشتند. برای پراکنده کردن مردم نیروهای انتظامی بروی مردم آتش گشود، دیر وقت شب بود. تظاهرات و درگیری تا روز بعد و به ویژه در شهر سوئز به درازا کشید. سوئز نقشی ویژه در مصر دارد زیرا در فاصله سال های 1956 تا 1967 مرکز مقاومت علیه صهیونیسم بود. پلیس کشتار کرد. حمله پلیس 4 کشته و 100 مجروح که مجروح توسط بمب های گازی، گلوله های پلاستیکی، شلیک گلوله و استفاده از پراکندن گاز زرد رنگی بالای سر مردم که احتمالاً گاز خردل بود به جای گذاشت.

برنامه ریزی شد که بعد از نماز جمعه مردم در راهپیمایی اعتراضی شرکت کنند. پلیس سعی کرد با همه قدرت و فشاری که داشت مانع راهپیمایی شود. در قاهره، سوئز و سایر شهرها کار به درگیری کشید. تا طلوع خورشید در روز بعد مردم در قاهره راهپیمایی کردن و سپس در میدان التحرير بر روی زمین نشستند و خواهان عزل مبارک از ریاست جمهوری شدند. با طلوع خورشید مبارک دستور داد تا ارتش در خیابان ها مستقر شود. این نوعی حکومت نظامی بود. قبل ازین حرکت پلیس با طرح قبلی چندین هزار زندانی را که با جرائم جنایی در زندان بودند از زندان آزاد کرد یا به اصطلاح فراری داد و سپس مساله خطرات وجود این افراد در جامعه و خطری که متوجه مردم است را در بوق و کرنا کردند. بدون پلیس ارتش نمی تواند همه خیابان ها را کنترل کند و همین مساله با توجه به تبلیغات ذکر شده مردم را می ترساند.

در مقابل این حمله حکومت مردم برای دفاع از خود و حفاظت از امنیت خیابان ها کمیته های مردمی تشکیل دادند. دولت ازین امر استقبال کرد اما سعی کرد مردم را بیشتر از بی ثباتی در جامعه بترساند. اما این کمیته ها می تواند زمینه ی ایجاد شوراهای کارگری شود. صحبت از درگیری بین موافقان و مخالفان مبارک حرفی بی معناست. موافقان اکثر نیروهای امنیتی در لباس معمولی هستند به علاوه افراد معروف به Baltagayyah. این درگیری ها بعد از سخن رانی مبارک در پاسخ به صحبت های اوباما ترتیب

داده شد. بنظر من مبارک مثل گاو نر ذبح شده ای است که می گوشتد خورش را بروی همه ذبح کنندگانش بپاشد. او احساس می کند که ژولیوس سزار است و می خواهد قبل از برکناری خود تمام مصر را به آتش بکشد. سعی می کند بمردم بیاوراند که او مترادف با ثبات، سلامت و امنیت مصر است. او اتحاد مقدس ملی را علیه تحریری ها و علیه کمون تحریر شکل داده است. بسیاری از مردم به ویژه طبقه متوسط می گویند که تظاهرات باید پایان یابد زیرا مصر آتش گرفته است، قحطی آغاز شده است. اما این واقعیت نیست، اغراق است. هر انقلابی مشکلات خود را دارد و مبارک ایجاد ترس و ترور را برای بقای بیشتر خود به خدمت گرفته است. هیچ کس نمی تواند بگوید فردا یا هفته بعد چه رخ خواهد داد. مبارک خیره سر است و رسانه های عمومی مصر بزرگ ترین کارزار رسانه ای تاریخ مصر را برای جلوگیری از تظاهرات روز جمعه 4 فوریه انجام می دهند. مبارک خائنی است که می تواند همه را به کشتن دهد اما به رئیس اش آمریکا نمی تواند نه بگوید. وظیفه اصلی فعلی صحبت در باره مطالبات خیابانی، قانون اساسی جدید و دولت موقت است و بعد از آن انتخابات جدید. بسیاری از ترندهای سیاسی این جا مثل اخوان المسلمین طرح های آماده بیشتری دارند. انقلابیون ضد سرمایه داری در قاهره چندان زیاد نیستند. کمونیست ها، دموکرات های چپ و ترورسکیست ها هم خواهان قانون اساسی و انتخابات جدید هستند. نگاهی کوتاه به زندگی سیاسی مبارک.

مبارک خلبان ارتش و مورد اعتماد انور السادات رئیس جمهور سابق مصر بود. وی از طرف سادات در سال 1979 به عنوان طرف مصری برای مذاکرات صلح با اسرائیل فرستاده شد. امضای قرارداد صلح و نقش بازدارنده مصر علیه حمله به اسرائیل در این قرار داد کمک نظامی سالانه 2 میلیارد دلاری آمریکا به مصر را فراهم کرد. وی در سال 1981 بعد از ترور انور السادات توسط جهاد اسلامی به عنوان ریاست جمهور و رئیس دولت انتخاب شد اما یک سال بعد او برای تضمین قدرت خود پست نخست وزیری را از قانون اساسی حذف کرد. بدین طریق چون همه همگانش همواره پیروز انتخابات بود. انتخاباتی که اکثر تنها یک کاندیدای ریاست جمهوری داشت که او بود. تنها در سال 2005 کاندیدای دیگری هم وجود داشت که بازنده بود و بلافاصله بعد از انتخابات دستگیر و به 5 سال زندان محکوم شد. در سال 1995 اتومبیل مبارک در آدیس آبابای اتیوپی که مقر نشست سران "سازمان برای اتحاد آفریقا" بود و وی برای شرکت در نشست به آن جا رفته بود مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و عمر سلیمان باعث نجات او شد و از آن جا دوستی عمیقی بین آن دو بوجود آمد و عمر سلیمان

به ریاست نیروهای امنیتی مصر برگزیده شد که اکنون نیز در این پست است. مبارک بعد از بازگشت از اتیوپی به تقویت نیروی های امنیتی و سرکوب پرداخت. پایگاه قدرت 30 ساله مبارک ارتش و نیروهای امنیتی و نظامی بود به همین سبب این مجموعه در همه فساد سیاسی و اقتصادی یار غار هم بودند و حاصل آن 15 میلیارد دلار قرض بردوش های مردم است. مصر سیاست بازارهای آزاد را در پیش گرفت. نتیجه این سیاست ها شکاف طبقاتی را عمیق تر کرد. نرخ بیکاری به طور رسمی به 27% رسید. اکنون نیمی از مردم مصر با درآمد روزانه دو دلار زندگی می کنند. در روستاها از آب سالم خبری نیست. بیش از 30% کودکان دچار سوء تغذیه هستند و سیستم بهداشتی همگانی وجود ندارد. بنابراین همه چی از روز سه شنبه یا از قتل آن دانشجو شروع نمی شود بلکه این موارد جرقه ای است که آتش خفته را بیدار می کند. و فشار سرکوب سرمایه توان ادامه تحمل درد و رنج را سلب می کند و کاسه صیر مردم سرریز می شود.

در مسائل جاری و خیزش مردمی مصر به طور آگاهانه ارتش را از دخالت مستقیم کنار نگاه داشتند و با اعلام این که ارتش بروی مردم شلیک نمی کند - و البته راه نیروهای انتظامی و پلیس را هم سد نمی کند- برایش وجهه ایجاد کردند تا در صورت لزوم ارتش را به عنوان ناجی مردم وارد کارزار کنند و با یک کودتایی که با این وجهه ایجاد شده با مخالفت مردمی نیز مواجه نخواهد شد در غیاب یک آلترناتیو انقلابی و مردمی به تداوم جنبش مردمی و ظهور آلترناتیو انقلابی خاتمه دهند و و یا به طور غیر مستقیم با روی کارآوردن عمر سلیمان رئیس نیروهای امنیتی مصر و حمایت ارتش همین کار را به شیوه ای دیگر به انجام برسانند. سپس دولت موقت انتخاب شده سریع مقدمات انتخابات بعدی را فراهم کند. اما آن چه که در وقایع اخیر منطقه چشمگیر است عدم حضور پررنگ نیروهای اسلامی است. در حقیقت آن ها نیز چون حکومتگران و احزاب مخالف غافلگیر شده اند و این آغاز دوران جدیدی از مبارزات را نشان می دهد. پایان دوران رواج اسلام گرایی و برگشت مردم به خود، به زندگی و مسائل و مشکلاتی که با آن دست به گریبان هستند. خواست مطالبات اقتصادی و سیاسی برای تغییر و بهبود زندگی. خواست یک زندگی همراه با رفاه و امکانات. این مطالبات در بطن خود رویکرد دیگری را در مبارزه مطرح خواهد کرد. زیرا مبارزه از ناسوت به زمین باز گشته است. این مبارزه ریشه در سرمایه داری دارد که به سیه روزی توده ها ی کارگر و زحمتکش می انجامد. ریشه در بحران های سرمایه داری دارد که با خود زندگی توده ها را درو می کند. کارگران را بیکار می کند. فقر و فاقه را در سراسر جهان گسترش می دهد. این

مبارزه با پس زمینه هایش چیزی نیست که به آذربایجان و خاورمیانه محدود بماند. دامن سرمایه را در همه جا خواهد گرفت. غرب صنعتی نیز مصون نخواهد ماند. همین اکنون جنبش جوانان در برلین برای اشغال خانه ها برای بی خانمان ها آغاز شده است و یک هفته است که درگیری بین پلیس و آن ها ادامه دارد. به همین سبب سران این کشورها به نمایندگی از صاحبان سرمایه به تکاپو افتاده اند. هریک داد سخن می دهند که این مبارزه مردم علیه دیکتاتوری این یا آن فرد است. برای دموکراسی است. یعنی تنهایی مبارزه ای سیاسی است که با برکناری فرضا مبارک و آمدن البرادعی یا عمر سلیمان یا عمر و زید دیگر مساله حل خواهد شد. اما ترس از گسترش جنبش به سایر کشورهای نفت خیز منطقه و به خطر افتادن منافع آن ها، مساله امنیت اسرائیل و هم تاثیر جنبش بر غرب و ایجاد یک دهه 60 و 70 دیگر یا خطر بزرگتر خیزش کارگری آن ها را به چاره جویی کشانده است. نشست امنیتی بزرگ مونیخ با چشم داشت به نشست گوادلوپ در بحبوحه خیزش مردمی ایران 1357/1979 یکی ازین کوشش ها برای به کنترل در آوردن حرکت ضد سرمایه داری مردم است حتی اگر شعاری در این باره نداده باشند. بقول معروف وقتی انبر را در آتش بگذاریم گریه زده خبردار می شود که برای چیست.

زندگی و ادامه آن ما را به مبارزه می مطلبد. پس زنده باد زندگی! مداوم باد مبارزه علیه سرمایه !

منبع: libcom.org

گسترش اعتراضات کارگری در مصر

مبارزات کارگری در سراسر مصر در حال گسترش است و از یک کارخانه به کارخانه دیگر و از یک بخش به بخش دیگر تداوم می یابد. ماه مارس ماه اعتصاب و تحصن در 6 استان و در سراسر کشور بود.

- در آندراما بیش از 3000 کارگر کارخانه پوشاک در داخل کارخانه به اعتصاب نشسته اقدام کردند. آن ها به عدم پرداخت مزایای سالانه شان در طی 228 روز کار و پولی که معمولاً در روز تولد پیغمبر اسلام به آن ها داده می شد اعتراض خود را سازمان دادند. آن ها از حسنی مبارک خواستند

در مساله و حل مشکل شان مداخله کند و متذکر شدند که مالک هندی کارخانه قصد بستن کارخانه در مصر و فروش ماشین آلات آن را دارد.

- در منیا بیش از 350 کارگر کارخانه تولید نخ برای چهارمین بار از دریافت دستمزد ماه فوریه به دلیل کاهش دستمزد هایشان خودداری کردند. این حرکت اعتراضی را کارگران در مقابل ادعای کارفرما که می گوید تنها به 65٪ پیش بینی ها و انتظارات نایل آمده اند، انجام دادند. آن ها خواهان مواد خام لازم برای کار با ماشین های متوقف شده هستند. هم چنین خواهان مشارکت 10٪ در سودهای حاصله هستند و می خواهند کارفرما 30٪ کمک هزینه زندگی اضافه بردستمزد را که رئیس جمهوری فرمان آن را داده است بپردازد.

- در داکا 150 کارگر کارخانه نخ ریزی که همه زن هستند در 6 مارس در اعتراض به تعلیق یکی از کارگران و عدم پرداخت کمک هزینه زندگی دست به اعتصاب زدند. آن ها یونایتد بانک و یوسری مغازی سرمایه گذاران اصلی کارخانه را متهم کردند که با اقدامات خود می خواهند کارگران را چنان مستاصل کنند که خود استعفا دهند و کار را ترک کنند تا آن ها از پرداخت ضرر و زیان به کارگران در اثر اخراج معاف شوند. مالک کارخانه در حالی که کارگران در داخل کارخانه به اعتصاب نشسته پرداخته بودند در کارخانه را بست.

- در انستیتو تکنولوژی مصر 3000 دانشجو به وزیر آموزش عالی اعتراض کردند.

وقتی به این حرکات کارگری نگاه می کنیم انگار دارند در بغل گوش خودمان در سنج، رشت، کرج یا اصفهان رخ می دهند. معضل همان است که ما خود در ایران با آن درگیریم. کارگران کار می کنند و چرخ کارخانه دائم در حرکت است. کالا تولید می شود، به فروش می رسد، روند گردش کامل می شود، پول به سرمایه تبدیل می شود و سرمایه جدید با سرمایه قبلی به اندازه ارزش اضافی بیرون کشیده شده از جسم و جان کارگران و تبدیل شده به سود کارفرما تفاوت دارد. البته بخشی را که صرف زندگی تجملی سرمایه دار و خانواده اش می شود را نیز باید در احتساب ارزش اضافی در مد نظر داشت. این سرمایه جدید می آید که با طولانی کردن زمان کار یا بالا بردن بهره وری کار و در هر حال با تشدید استثمار شیره حیاتی تولید کنندگان آن را بمکد و بدین سان نیروی کار بیشتری را در دور بعدی تولید به خدمت بگیرد و یا با دست به سر کردن کارگران موجود سرمایه را به بخش های سودآورتر منتقل کند و نیروی کار ارزان تری را جانشین کارگران بیکار شده سازد. مهم نیست که سرمایه دار از چه ملیتی است. می تواند مثل نمونه بالا

هندی باشد و با بیکار کردن کارگران هندی سرمایه اش را به مصر ببرد و سپس از مصر به جایی دیگر با بازده بیشتر منتقل کند. می تواند ایرانی باشد و با بستن کارخانه کارگران را بیکار سازد. یا با استثمار سه شیفتی کارگران و پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر به آنان و تهدید آن ها به اخراج تسمه از گردنه کارگران بکشد، که نمونه بارز آن ایران خودرو است که از یک سو کارگران ایرانی را در خطوط گوناگون تولید خرد و خمیر می کند و از سوی دیگر در سوریه و ونزویلا و روسیه و ... سرمایه گذاری می کند تا در استثمار کارگران این کشورها نیز سهیم باشد.

این روند می تواند حتی شدت یابد و خانه خرابی و سیه روزی کارگران از این هم گسترده شود، مگر آن که به این خودآگاهی برسیم که قدرت سرمایه از بی قدرتی ما سرچشمه می گیرد، مگر آن که در مقابل قدرت متشکل سرمایه قدرت متشکل خود را قرار دهیم. اگر کماکان به جای قراردادن قدرت متشکل خود در مقابل دولت سرمایه به این رئیس جمهوری یا آن سازمان جهانی که هیچ کدام برای ما تره هم خرد نمی کنند دل خوش کنیم، اگر به جای تصرف کارخانه ها بگذاریم که راحت ما را از محل کارمان بیرون کنند و ماشین ها را بخوابانند، اگر شوراهای کار و تولید را و شبکه سراسری شوراهای همه کارگران را تشکیل ندهیم، اگر به جای آن چه که خود در طی یک سال مالی تولید می کنیم یعنی «تولید ناخالص داخلی» به عنوان مبنای تعیین حداقل دستمزد تاکید نکنیم و برای این کار به نرخ تورم و نظایر آن دلخوش کنیم، اگر به جای مطالبه اختصاص سهم هرچه بیشتری از ثروت تولید شده توسط کارگران به معیشت شهروندان به سود ویژه و آکورد و رکورد و عیدی و بن و «مزایا» ی دیگری که تضمینی هم بر پرداختشان وجود ندارد (زیرا اجزای دستمزد محسوب نمی شوند) دلخوش کنیم و به آن قناعت نماییم، اگر همبستگی کارگری شکل نگیرد و آن که کار می کند غم رفقای بیکار خود را نداشته باشد، اگر بگذاریم زندگی مان گنداب سکون و آرامش مرگ باشد و، در یک کلام، اگر بگذاریم که درب زندگی مان کماکان بر پاشنه کنونی بچرخد، مطمئن باشیم که روز به روز فقیرتر، بدبخت تر، سیاه روزتر، درمانده تر، مفلوک تر و داغ لعنت خورده تر خواهیم شد.

مارس 2010

در دنیای سرمایه داری هیچ نقطه ای پیدا نمی شود که بتوان ادعا کرد کارگران در آن جا با توجه به استاندارد زندگی جاری در شرایط حتی نسبتا خوبی زندگی می کنند. دیگر حتی داد اتحادیه ها که زمانی دراز ادعای بهبود زندگی کارگران با معجزه اقتصادی را داشتند در آمده است و برای عقب نماندن از قافله عملیات اعتراضی را سازمان می دهند. در اعتراضات

عمومی شرکت می کنند و سرمایه داری نئولیبرال را مسئول مصائب جاری می دانند یا به جهانی شدن اعتراض می کنند گویی مشکل نه کل سرمایه داری بلکه گرایشی از آن است و گویا جهانی شدن مساله جدیدی در سرمایه داری است و اصولا سرمایه می توانست در قالب تنگ ملی و یک کشور بدون بهره وری از ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی به حیات خود ادامه دهد و به بحران های ادواری کوتاه شونده از نظر زمانی غلبه کند.

مناسبات سرمایه داری در گسترش مداوم خود به هر جا که پا گذاشت ضمن ایجاد طبقه جدیدی که به سرعت به حقوق خود به عنوان کارگر در مقابل سرمایه مطلع می شود و برای شرایط بهتر کار و زندگی مبارزه را آغاز می کند تا در پروسه ی مبارزه و دستیابی به آگاهی به ضرورت مبارزه با اس و اساس سرمایه جهت لغو کارمزدی و برقراری مالکیت اجتماعی برابر تولید جهت یابی کند، نابسامانی های رایج در این نظام را اما به شکلی وحشیانه تر و عریان تر به ارمغان می آورد.

با این گسترش گرچه بازارهای جدیدی بیزارهای قبلی اضافه می شد اما تدریجا خود به مانعی برای انکشاف بیشتر سرمایه تبدیل می شود و قدرت سرمایه را برای غلبه بر بحران و حل موقت یا فراقنی آن محدود و محدود تر می کند. همراه با آن مسائل کارگری نیز جهانی می شود و قدرت مانور سرمایه در بهره کشی فوق تصور در مناطق جدید طبقه کارگر کشورهای صنعتی را به از دست دادن دستاوردهای مبارزاتی قبلی تهدید می کند. و به دلیل ناتوانی طبقه کارگر در مبارزه عملی آن را به مرحله اجرا در می آورد زیرا قرنی است که رزمندگی طبقه کارگر بدلیل حاکمیت رفرمیسم اتحادیه ای و کرنش آن ها در مقابل احزاب بورژوایی راست و بیشتر چپ به افسانه تبدیل شده است و طبقه کارگر از پای مانده چشم امیدش را به مغالطات روسای اتحادیه ها با سرمایه داران دوخته است به همین سبب وضعیت هر روز بدتر می شود.

اعتصاب کارگران ماهیگیر مصر 2010

حدود 300 کارگر شاغل در قایق های ماهیگیری در دهکده میچانیونا در مصر در 8 ژانویه بندر کوچک دهکده را محاصره کردند و راه های ورود

و خروج آن را بستند. قبل از کریسمس آن ها به خاطر این که مدتی است دستمزدهایشان کاهش یافته است به یک اعتصاب یک روزه دست زدند. کاهش دستمزد ها با موافقت اتحادیه کارگران ماهیگیر صورت گرفت که در سال 2008 به صورت وابسته به کارفرما ایجاد شد و با کارفرما سر تعرفه مزد به توافق رسید. طبق معمول پلیس ضدشورش و پلیس بندر برای ترساندن کارگران آن ها را محاصره کرده بودند و بندر کوچک محاصره در محاصره شده بود. هم چنین، پلیس وکلای کارگران را که از صاحبان سه کشتی ماهیگیری شکایت کرده بودند تحت فشار قرار دادند تا از خود سلب مسئولیت کنند. کارگران می گویند که صاحبان کشتی از روش هایی در پرداخت دستمزد استفاده می کنند که بتوانند حداکثر استثمار را به کار برند و سود خود را افزایش دهند و حتی بخشی از دستمزد تعیین شده کارگران را به نفع خود تصاحب کنند. علاوه براین، آن ها به خوبی از شیوه ایجاد تفرقه در میان کارگران استفاده می کنند، به نحوی که بخشی از کارگران یونانی راعلیه کارگران مصری به کار گرفتند. هدف کارفرمایان این است که کارگران ماهیگیر را که مدت 25 سال است طبق قرارداد دوجانبه ماهیگیری مصر یونان مشغول کارند و طبق آخرین قرار داد باید با آن ها طبق قوانین اتحادیه اروپا برخورد شود اخراج کنند و کارگران مهاجر را با دستمزد کمتر و بدون توجه به قرارداد به کار گیرند. کارگران مصری می خواهند که طبق قرارداد به آن ها عیدی کریسمس پرداخت شود. تحت پوشش بیمه اجتماعی کارگری قرارگیرند و نه بیمه خویش فرمایی، که اکنون عضو آن هستند و باید همه حق بیمه را خود بپردازند. و بالاخره خواست دیگر کارگران این است که از سود سالانه کارفرمایان سهمی به آن ها تعلق گیرد. کارگران بعد از یک روز به محاصره بندر پایان دادند و دوباره اعتصاب را ادامه دادند. در روز پنج شنبه 7 ژانویه آن ها اولین انتخابات انجمن کارگران ماهیگیر مصر را که خارج از پوشش اتحادیه رسمی است برگزار دادند و تصمیم دارند تا دستیابی به خواسته هایشان به مبارزه ادامه دهند.

در تمام دنیای سرمایه داری همین وضعیت را می بینیم. کارفرمایان استثمار کارگران را حق مسلم خود می دانند، زیرا تنها به کمک آن است که سود حاصل می شود و در همه جا سرمایه داران به شیوه های مختلف سعی در بالا بردن آن دارند. در بخش های "پیشرفته" دنیای سرمایه داری، این شیوه چنان ظریف و پنهان است که کارگران اصلا در ساعات کار متوجه آن نمی شوند. اما خود به خوبی می دانند که بازده کارشان نسبت به مثلا ده سال قبل چند برابر شده است اما اگر بسیار هم موفق بوده و توانسته باشند دستمزدها را بالا ببرند این افزایش دستمزد هیچگاه از 5 درصد بیشتر نبوده است (به

استثنای خلبانان). اما خستگی و ناتوانی زودرس به آن ها این تطاول را گوشزد می کند. حمایت پلیس از کارفرمایان درمقابل اعتراض کارگران نیز تعجبی ندارد. مگر نه این که پلیس بخشی از نیروی سرکوب دولت سرمایه داری است و اصولاً برای همین کار تربیت می شود. اگر دولت از کسانی که به او اجازه نمایندگی از خود را داده اند حمایت نکند که نمی تواند خدمتگذار آن ها باشد. تنها چیزی که می ماند و در جایگاه خود نیست طبقه کارگر است. چنان تنها و از هم گسیخته است که مورد سوء استفاده کارفرما هم قرار می گیرد و در برابر رفیق و دوست هم طبقه ای خود قرار می گیرد. به دلیل بیکاری، فقر و نابسامانی زندگی حاضر می شود جای کارگر اخراجی را با دستمزد کمتر و بدون هیچ تضمینی بگیرد. وقتی هم که دست به اعتراض و اعتصاب می زند با وجود میلیاردها هم طبقه ای چنان تنهاست که توان ادامه مبارزه را ندارد یا با اندک بهبودی در اوضاع کنار می آید و یا در صورت ادامه باید پیه همه درد و رنج های فردی و خانوادگی را برتن خود بمالد. چگونه می شود به این اوضاع پایان داد؟ چگونه می شود اعتصاب ها را هماهنگ کرد؟ چگونه می شود حرکت را با حمایت طبقاتی آغاز کرد و دست به حرکت های اعتراضی سازمان یافته و زنجیره ای زد تا مبارزه فروکش نکند و تداوم یابد؟ چگونه می توان علیه سرمایه متحد و متشکل شد؟ وظیفه هر کارگر در هر کجای دنیا این است که به این پرسش ها بیندیشد و بکوشد پاسخ آن ها را پیدا کند.

منبع: Libcom.org

12 ژانویه 2010

منبع: کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

اعتصابات و تظاهرات گسترده کارگری در سراسر

مصر

کارگران مصر از شدت استثمار و بی حقوقی به ستوه آمده اند. از گرفتن حداقل دستمزد بازمانده اند. طی سه دهه یعنی از 1980 به این طرف با حداقل حقوق هایی که منجمد شده اند سر کرده اند. در حالی که سرمایه داران سودهای نجومی برده اند. کارگران حتی قادر به خرید نان و حبوبات برای سیر کردن شکم خود و خانواده خود نیستند. با افزایش قیمت ناگهانی مواد

غذایی در سال 2007 دردهای فروخته سر باز کرد و کارگران برای احقاق حقوق خویش به پا خاستند. تظاهرات چند ده هزار نفری کارخانه نساجی محالا که خواب سرمایه داران مصری و دولت آن ها را آشفته کرد آغاز فعال شدن دوباره جنبش کارگری بود. با توسعه بحران سرمایه، کارگران مصر هم مثل همه همزنجیرانشان در همه جای دیگر دنیا محکوم به تحمل بار بحران شدند. دستمزد ها نه فقط پائین ماند که چند ماه چند ماه هم پرداخت نشد. فشارها از همه سو سنگین تر شد. کارگران دست به اعتراض زدند. آنان در هفته گذشته مراکز کار 6 استان مصر را در موج اعتصاب غرق کردند. 3000 کارگر کارخانه نساجی منوفیا در اعتراض به پرداخت نشدن بن کارگری اقدام به اعتصاب نشسته در کارخانه کردند. آن ها از حسنی مبارک خواستند که مشکل تهیه مواد اولیه برای ادامه کار آن ها را حل کند، زیرا کارفرمای هندی کارخانه قصد تعطیل کارخانه و فروش ماشین آلات را دارد.

بیش از 350 کارگر در منطقه منیا در اعتراض به کاهش 35 درصدی دستمزدهایشان از گرفتن حقوق ماه فوریه خودداری کردند. آن ها نیز از دولت خواسته اند که برای تهیه مواد اولیه جهت راه اندازی ماشین آلاتی که بیکار مانده است دست به کار شود. کارگران هم چنین خواهان پرداخت 30٪ فوق العاده شغلی شده اند، چیزی که مبارک از ترس گسترش بیشتر اعتراضات کارگری با پرداخت آن موافقت کرده است. توده های کارگر همزمان خواهان مشارکت 10 درصدی در سودها هستند.

در داکاهلیا 150 کارگر زن کارخانه نخ ریزی در اعتراض به رئیس اتحادیه کارخانه و در اعتراض به عدم پرداخت فوق العاده اجتماعی دست به اعتصاب زدند. در این جا یونایتد بانک و یوسری مقازی سرمایه داران اصلی و جلال صادق مدیر کارخانه، کارگران را زیر فشار قرارداده اند تا بدون دریافت هیچ غرامتی کار خویش را ترک گویند. 150 کارگر زن علیه این جنایت شوریدند. به گونه ای که مدیریت شرکت مجبور شد برای جلوگیری از تماس کارگران با روزنامه نگاران در کارخانه را قفل کند.

در کورنا نیز 250 کارگر کارخانه مواد دارویی برای چهارمین روز پی در پی در اعتراض به عدم پرداخت حقوق ماه های ژانویه و فوریه دست به اعتصاب زده اند. سه کارگر همزمان اعتصاب غذا کردند.

درد همه کارگران مشترک است: عدم پرداخت بموقع دستمزدها و مزایا. تعطیل کارخانه و اخراج و عدم پرداخت غرامت در همه جا بیداد می کند. یک نکته قابل توجه است. کارگران شگردهای سرمایه داران را بسیار خوب تشخیص داده اند. آنان می دانند که صاحبان سرمایه برای سودجویی های

انبوه تر کارخانه ها را می بندند و سرمایه ها را به حوزه های سودآورتر منتقل می کنند. کارگران با درک این موضوع خواهان تامین مواد اولیه توسط دولت و ادامه کار کارخانه ها هستند. کارگران مصر در این زمینه گام های مؤثری به جلو برداشته اند. مارس 2009

موج اعتصاب و اعتراض کارگران در مصر

20000 کارگر کارخانه نساجی در یکی از شهرهای مصر برای بار دوم چرخ کار و تولید را به طور کامل از کار انداختند. نساجی این شهر بزرگ ترین کارخانه نساجی خاورمیانه است و موج اعتراض کارگران آن تأثیر چشمگیری بر روی بخش های دیگر طبقه کارگر مصر گذاشته است. اعتصاب از ماه پیش آغاز شد ما دولت حسنی مبارک تلاش کرد ت با وعده و وعید، کارگران عاصی و خشمگین را به سر کار باز گرداند. دلیل اعتصاب بهای بسیار نازل نیروی کار همراه با اوجگیری روزافزون بهای نیازهای اولیه زندگی توده های کارگر است. سطح دستمزد این کارگران از سال 1984 تا حال ثابت مانده است، در حالی که بهای کالاهای اساسی در مصر در طول همین مدت به صورت هولناکی بالا رفته است. کارگران اعتصاب خویش را آغاز کرده اند و خواستار افزایشی معادل 112 پوند در ماه هستند. آنان با قاطعیت تمام گفته اند که تا حصول پیروزی به اعتصاب ادامه خواهند داد.

مبارزات کارگران مطابق معمول با تهاجم توحش بار نیروهای سرکوبگر دولت سرمایه داری مواجه گردیده است. در جریان این تهاجم یک جوان 15 ساله با ضرب گلوله پلیس درخیم از پای در آمده است. شماری از کارگران زخمی شده اند و عده زیادی دستگیر و در سپاهچال های دولت بورژوازی به سر می برند. ماشین سرکوب سرمایه با تمامی قدرت برای درهم شکستن اعتصاب وارد میدان شده است. نیروهای امنیتی دولت مبارک کلیه جاده های مواصلاتی منتهی به شهر را بسته و از رساندن هر نوع خواربار، مواد غذایی و امکانات دارو و درمان به کارگران به طور کامل جلوگیری می کنند.

اعتصاب ماه پیش این نساجی موج اعتراض کارگران و کارمندان را در سایر مراکز کار و تولید به دنبال آورد. جمعیت وسیع معلمان، پزشکان،

کارکنان اداره دارایی و اقشار مختلف توده تهیدست در خیابان های مختلف شهره راه پیمایی کردند و علیه وضعیت وخیم زندگی خود زبان به اعتراض گشودند. امواج نارضایی کارگران همچنان در حال گسترش است. آنان در اعتصاب ماه پیش نوک تیز حمله را به سوی کارفرمایان نشانه می رفتند، ما در اعتصاب اخیر خویش صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری را یکجا آماج اعتراض قرار داده اند. گرانی در مصر همسان همه ممالک دیگر دنیا و بسیار بیشتر از برخی کشورها، بیداد می کند و منحنی صعودی پر شتاب آن، دستمزد ناچیز توده های کارگر را در کام خود می بلعد و امکان ادامه حتی همان زندگی جهنمی توأم با فقر و نکبت و مشقت را از آن ها سلب می کند. 40٪ مردم مصر زیر خط رسمی فقر زندگی می کنند و درآمد روزانه شان کمتر از 2 دلار آمریک است. دولت مبارک با هدف غلبه بر نارضایی روز افزون کارگران، برای نان سوبسید تعیین کرده است، ما نان کمیاب است و مردم باید ساعت ها در صف های طولانی بایستند. دولت سرمایه در همان حال زیر فشار اعتراضات اخیر و در هراس از اوج گیری بیشتر مبارزات کارگران و مردم فقیر مجبور شده قیمت بعضی از کالاهای اساسی را پایین آورد.

به جز گرانی، رقابت رقت بار درون بازار نیروی کار در مصر و در سطح جهانی نیز به کاهش مرگبار مزده کمک کرده است. پایین بودن دستمزد کارگران نساجی در دیگر کشوره مثل چین و هند، وجود صف طولانی بیکاران و امکان جایگزینی فوری نیروی کار توسط صاحبان سرمایه به عاملی برای کاهش بیشتر دستمزده توسط شرکت های نساجی تبدیل گردیده است. سرمایه داران دنی از وجود این وضعیت علیه کارگران استفاده می کنند و توده های کارگر دنی تنه از طریق توسل به یک همبستگی سراسری و انترناسیونالیستی است که می توانند در مقابل این توحش به مقاومت برخیزند.

محمود عبدالوهاب کارگری که 9 سال است در این کارخانه کار می کند می گوید: ما دیگر از وعده و وعید خسته شده ایم. من تنها 300 پوند مصری حقوق می گیرم و با آن فقط می توانم مواد غذایی تهیه کنم. نمی توانم لباس بخرم. سال آینده دختر بزرگم به مدرسه می رود و من هیچ پولی برای خرید روپوش مدرسه اش ندارم. او می گوید ما خواهان عدالت اجتماعی برای همه کارگران در مصر هستیم و ادامه می دهد که جنگ برای گذران زندگی امر جاری ما کارگران شده است. زیر فشار بدبختی ها و نداری ها به جای انتظار داشتن یک زندگی مرفه و شاد به قبول دستمزد نازلی برای تهیه نان کودکان مان سقوط کرده ایم و کمرمان از تحمل بار تولید سودهای انبوه برای

مشتی سرمایه دار خون آشام در هم شکسته است. این چیزی است که نظام سرمایه داری می خواهد و بر ما تحمیل کرده است. خرید نیروی کار به ارزان ترین بهای ممکن سیاستی است که سرمایه در همه جای جهان دنبال می کند و امروز بیش از هر زمان دیگری برای تحمیل آن بر توده های کارگر اصرار می ورزد. برای مقابله با این وضعیت و برای پایان دادن به فاجعه موجودیت نظام سرمایه داری سوای اتحاد آهین کارگران در سطحی سراسری و انترناسیونالیستی هیچ چاره دیگری وجود ندارد.

گسترش مستمر فقر در کنار رونق اقتصادی سرمایه داری

در حالی که سود شرکت ها سیر صعودی دارد و شدت استثمار دائم در حال افزایش است، آخرین رمق کارگران به یغم برده می شود، فقر توده کارگر و مردم زحمتکش در تمام دنیای سرمایه داری بیداد می کند. مصر حلقه یا در این زنجیره یا سرمایه داری جهانی است.

اقتصاد مصر در سال 2007 با یک رشد 7 درصدی دوره رونق را طی می کرد. این وضعیت در بیش از 75 درصد اقتصاد غالب بود ما هم زمان میزان فقر از 16.7 درصد به 19.6 درصد بالا رفته است. شکوفایی سرمایه داری با فقر اکثریت مردم کارگر ملازمه دارد زیر شکوفایی به مفهوم کسب ارزش اضافی بیشتر و تبدیل آن به سرمایه جدید برای گسترش مجدد سرمایه است. اکنون در مصر یک درصد جمعیت، کل اقتصاد مصر را کنترل می کند. شرایط موجود با عکس العمل های اعتراضی مردم کارگر در طی دو سال گذشته در تمام بخشهای اقتصاد همراه بوده است.

از نظر قانونی، اعتصاب در مصر ممنوع است. با وجود این بعد از دهه 1940 و 1950 شمار اعتصابات که در فاصله سال های 2002 تا 2005 و تا امروز رخ داده کامل بی سابقه است. در میانه همین ماه مارس با افزایش قیمت نان در مصر، بخش فقیر نشین قاهره در مقابل این تصمیم به پ خاست و با تیر اندازی پلیس تعدادی کشته شدند.

در این دوره مصر شاهد 222 اعتصاب، اعتصاب غذا و سایر اشکال اعتراضی مردم کارگر بود. در سال 2007 تعداد 150 هزار کارگر نساجی ها اعتصاب کردند. اعتصاب در بخش کارگران ساختمانی، کارگران مترو قاهره، جمع آوری و حمل زباله، کارکنان اداره مالیات و اداره برق،

کارگران شهرداری، پزشکان و دانشگاهیان نیز جریان داشت و هم چنان ادامه دارد.

منبع: بونگه ولت 23/22 مارس 2008

الجزایر، اعتراضات مردمی و چشم انداز

الجزایر با 34 میلیون نفر جمعیت، از کشورهای تولید کننده نفت اوپک است. روزانه 2 میلیون بشکه نفت تولید می کند، تولید سالانه گاز آن 85 میلیارد متر مکعب است که 95% آن به اتحادیه اروپا صادر می شود و برابر با بیش از 25% کل نیاز ممالک عضو اتحادیه است.

الجزایر از نظر اقتصادی به درآمد نفت و گاز وابسته است و این دو منبع انرژی 98% صادرات کشور را تشکیل می دهد. از نفت و گاز که بگذریم پتروشیمی، دارو سازی، تولید کود و سموم، صنایع فولاد و آهن، تولید روغن خوراکی، کارخانه قند و شکر و تولیدات غذایی، تولید مواد ساختمانی و تولیدات کشاورزی کشور نیز از رونق برخوردار است. اضافه ارزش های نفتی در چرخه انباشت و بازتولید سرمایه اجتماعی کشور نقش مهمی ایفاء می کند. اقلام قابل توجهی از آن نیز صرف فساد مالی، سازمان دهی نظامی پلیسی و امنیتی و خرید تسلیحات می شود. میزان بیکاری به ویژه بیکاری جوانان بسیار بالاست. بنا به آمار دولتی در سال 2009 بیکاری جوانان 12، 4% بود که تخمین های غیر رسمی آن را حدود 30 درصد می داند. از سال 2001 در این کشور هرگونه تظاهرات ممنوع شده است. آزادی های اساسی پایمال و سانسور شدید حاکم است و دستگاه قضایی به راحتی آب خوردن حکم اعدام صادر می کند.

افزایش قیمت کالاهای اساسی به ویژه مواد غذایی هم چون گندم، برنج، ذرت و شیر که در اوائل بهار سال 2008 سبب اعتراضات گسترده مردمی در بسیاری از نقاط دنیا از جمله مصر، مکزیکو، موریتانی، سنگال و سایر کشورها شد بعد از کاهش اندک در سال 2009، افزایشی شدید را در سال 2010 به ویژه در زمستان آغاز کرد به نحوی که مثلاً قیمت برنج در ویتنام در ماه نوامبر دو برابر شد و افزایش در هند 18% بود. به گزارش سازمان

کشاورزی و خواروبار سازمان ملل افزایش قیمت مواد غذایی در دسامبر 2010 به بالاترین مقدار خود رسید و به قیمت های سال 2008 نزدیک شد. به نحوی که قیمت گندم از 291 به 327 دلار آمریکا برای هرتن رسید. تغییر قیمت برای ذرت از 166 به 240 دلار بود.

در الجزایر اعلام افزایش قیمت مواد سوختی و شکر (از 70 دینار به 150 دینار یعنی کمی بیش از نیم دلار آمریکا) با اعتراضات گسترده توده های کارگر و فرودست در همه شهرهای کشور به ویژه شهرهای بزرگ همراه شد. این افزایش قیمت رسمی، افزایش غیررسمی کالاهای اساسی از جمله افزایش 30 درصدی مواد غذایی را تکمیل کرد. افزایش قیمت ها جوانان را که افقی روشن در مقابل خود نمی بینند و با نرخ بیکاری 20 درصدی به آینده خود امیدی ندارند به خیابان ها آورد. اعتراضی که دوجنبه داشت. اعتراض به فقر و گرسنگی و بی مسکنی و نرخ بالای بیکاری و سایر سیه روزی های ناشی از موجودیت و استیلای نظام سرمایه داری و اعتراض به جنایات و دیکتاتوری و کشتار هر نوع آزادی توسط دولت سرمایه داری عبدالعزیز بوتفلیکا که 20 سال است فساد سیاسی و فساد مالی را در هم تنیده و مانند همگان خود تنها با نیروی سرکوب سرمایه برمسند قدرت نشسته است

جوانان خسته از سرکوب و بدون افق در پیش روی به خیابان ها آمدند. به ساختمان های دولتی، بانک ها و ادارات پست حمله بردند. در منطقه اعیان نشین ال بیار در مغازه های لوکس و سوپرمارکت های پر از مواد غذایی را بروی مردم گشودند یا تخریب کردند. در حالی که ثروتمندان از ترس در خانه هاشان سنگر گرفته بودند و خیابان ها را به جوانان سپردند. بیش از 1000 نفر دستگیر و سه نفر در اثر تیراندازی پلیس کشته شدند. جوانان با پلیس به مقابله پرداختند به نحوی که 763 زخمی از 826 نفر زخمی تا روز شنبه 9 ژانویه را نیروهای سرکوب دولتی شامل پلیس و نیروهای امنیتی تشکیل می داد. اعتراضات گسترده مردمی و مقابله خونین آن ها با نیروهای سرکوب و عدم عقب نشینی آن ها به خانه ها دولت را به عقب نشینی وادار کرد و افزایش اعلام شده ی قیمت مواد سوختی و شکر را البته به طور موقت تا ماه آگوست پس گرفت. این پایان کار نیست. زیرا به خواسته های اساسی جوانان برای کار و زندگی بهتر پاسخی نمی دهد. مشکل اساسی این است که در الجزایر نیز یک الترناتیو قوی کارگری وجود ندارد. در این رخداد جای پایی از فعالیت سازمان یافته کارگری دیده نشده است. نه کارگران با سابقه نفت و گاز، نه معلمان و کارگران سایر صنایع و کشاورزی و صنایع خدماتی، اما در مقابل بیش از 600 گروه اسلامی وجود

دارد که به عنوان مبارزه علیه دولت به روستاها حمله می برند. به شبکه القاعده متصل اند، جوانان را برای عملیات انتحاری تربیت می کند، مردم را قتل عام می کند و خواهان ایجاد یک دولت اسلامی هار و درنده هستند!!! از سال 1992 تا کنون بیش از 70 هزار نفر قربانی این خشونت های دوطرفه شده اند. بنابراین با بدتر شدن وضعیت موجود و فقدان یک نیروی سازمان یافته آگاه و ضد سرمایه داری از طبقه کارگر، امکان سربازگیری این نیروهای ارتجاعی از جوانان ناراضی باز هم بیشتر می شود. این خطر و این که این جوانان بیکار یا ارتش احتیاط کارگری به طبقه کارگر تعلق دارند و همبستگی طبقاتی کارگری لزوم اتحاد آن ها در مقابل سرمایه و ارتجاع را می طلبد، وظیفه کارگران و فعالین کارگری را برای سازمان دهی فوری ضد سرمایه داری این جنبش و جهت دهی آن دوچندان می کند و آن ها باید تا دیر نشده به امر اقدام کنند. ژانویه 2011

تونس

"مردم من شما را درک می کنم"
"این ها تعدادی ارازل و اوباشند"

این دو جمله بن علی رئیس جمهور تونس ما را بیاد دو حادثه در تاریخ ایران می اندازد. اولی را شاه مخلوع اندک زمانی قبل از فرار خود بزبان آورد اما تاریخ مصرفش گذشته بود. جمله دوم را احمدی نژاد ادا کرد و چنان خشمی را برانگیخت که خود و رهبرش به غلط کردن و عذر خواهی افتادند. تونس کشوری که از سال 1956 بجز دوره ای کوتاه همواره با دولت های فاسد رشا و ارتشا سیاسی و اقتصادی مواجه بود. بن علی در نوامبر 1987 با کودتایی خونین قدرت را قبضه کرد و تا کنون همواره با تقلب گسترده در انتخابات پیروز بیرون آمد.

طبق برآورد گروه بوستون، تونس همراه با 7 کشور دیگر آفریقایی بیش از 70% تولید ناخالص ملی قاره آفریقا را دارا است و اولین در بین این 8 کشور با این تفصیل می بینیم که تونس کشوری فقیر نیست و حتی بیلانس

بازرگانی اش با اتحادیه اروپا مثبت است و به عنوان بهشت توریسم گردشگران اروپایی معروف است و هرساله میلیون ها اروپایی تعطیلات خود را در آن جا می گذرانند. اما این بیلان مثبت را نباید به حساب اکثریت مردم نوشت. در این جا دیرزمانی است که اقلیتی کوچک یعنی سرمایه داران و نمایندگان طبقاتی شان در دولت و ارتش همه منابع اقتصادی را در اختیار خود گرفته است. فساد سیاسی و متعاقب آن فساد مالی که لازم و ملزوم یک دیگر هستند، سانسور شدید مطبوعات و محدود کردن آزادی های اساسی با وجود رونق توریسم و تولیدات صنعتی و کشاورزی زندگی توده ها را به نابودی کشانده است. نرخ بالای بیکاری به ویژه بیکاری جوانان که در کشورهای شمال آفریقا بیش از 30 درصد است در این جا نیز چون الجزایر، جوانان را که هیچ افق روشنی برای آینده در پیش روی خود نمی بینند به عصیان کشاند. در کشوری که آلترناتیو کارگری قوی ای وجود ندارد- برخلاف ایران این جا اتحادیه در سال 1946 در ارتباط با اتحادیه فرانسه تاسیس شد اما در سال 1956 از آن مستقل شد و ادعا می کند که از دولت و سرمایه مستقل است اما تنها کاری که می کند همان نقش واسطه گری بین کارگران و کارفرمایان را در بازار کار ایفا می کند و نتوانسته تا کنون نقش مثبتی نه در جنبش کارگری و نه حتی در جنبش اجتماعی بازی کند و به این طریق تز دوستان کارگر ایرانی مان را در اهمیت اتحادیه ها و تلاش برای احیای آن به جای تلاش در ایجاد و گسترش شبکه تشکلات ضد سرمایه کارگران، نقش پرآب می کند- بهانه ای برای طغیان این آتشفشان کافی بود، چنان که در ایران انتخابات این بهانه را فراهم کرد و در تونس خودسوزی جوانی بیکار سبب شروع اعتراضات در 17 دسامبر 2010 شد. خواست کارگران جوان بیکار ساده و روشن است. آن ها خواهان کار، شرایط زندگی بهتر و آینده روشن هستند. این خواست های ساده که با موجودیت سرمایه و فساد حاکم در تضاد است سرعت رادیکالیزه شد و اکنون به پایان حکومت طولانی مدت بن علی رسیده است و این نشان می دهد که دیوار چین بین مبارزات اقتصادی اجتماعی با مبارزه سیاسی وجود ندارد و نمی شود مبارزه را منحصر به مبارزه اقتصادی مثلا برای اتحادیه ها کرد.

نا آرامی ها گسترش یافت و خوشبختانه به دلیل این که بخشی از طبقه حاکم خود را در راس جنبش قرار نداد و ادعای موهوم رهبری آن را اعلام نکرد یا بدلیل درس آموزی از وقایع تاریخی، مردم پذیرای آن نبودند در آغاز سال جدید شدت و حدت بیشتری یافت. ارتش احتیاط بیکاری دیگر به احتیاط بودن رضایت نداد و حق خود را از جامعه طلب کرد. جامعه ای که باید در مقابل افرادش مسئول باشد و مواهب اجتماعی به طور عادلانه و برابر در آن

توزیع شود. به همین دلیل اعتراضات به ویژه در مناطق فقیر نشین گسترده تر شد و از شهرها و مناطق دورتر به پایتخت رسید. درگیری ها که با خشونت پلیس و نیروهای امنیتی مقابله شد تا چهارشنبه بیش از 20 کشته و صدها مجروح به جا گذاشت اما سبب انفعال نشد. تیغ سرکوب برندگی اش را از دست داد. بن علی نیروهای امنیتی و ارتشی را با نفربرهای زرهی و سربازان سراپا مسلح و با حق شلیک به خیابان ها گسیل کرد. شبها حکومت نظامی و منع عبور و مرور اعلام شد. تعداد کشته ها و مجروحین بالا رفت و تظاهرکنندگان به مقابله متقابل با نیروهای سرکوب پرداختند. اما این به مفهوم خشونت نیست. این حق معترضان است که از خود دفاع کنند. پذیرش سرکوب همکاری با سرکوب و تایید خشونت است. جوانان به مراکز اقتصادی و دولتی حمله بردند. بن علی به شیوه مالوف دیکتاتورها توده های معترض را خس و خاشاک نامید و در یک برنامه تلویزیونی اعلام کرد که اینان جمعی ارازل و اوباش نقاب دارند. او خود را قربانی این شرایط نامید و گفت ما نمی توانیم در مقابل این جنایت کاران بردباری و تحمل نشان دهیم. دانشگاه ها و مدارس تعطیل اعلام شد تا امکان اجتماع از جوانان گرفته شود. و فرمان آماده باش برای ارتش و نظامیان صادر گردید. جلوی فعالیت خبرنگاران خارجی و ارسال خبر گرفته شد. اینترنت قطع گردید و کنترل وسایل ارتباط جمعی تشدید شد. اما جنبش تعطیل نشد زیرا کسی دستور اعتراض ساکت در خانه را نداد و کسی خواهان آن نیز نبود. با وجودی که 98% مردم مسلمانند مساله بیکاری و سلطه سرمایه با اله اکبر گفتن که ارتباطی با آن نداشت قاطعی نشد و مردم در مصاحبه ها از حق خود برای داشتن کار و یک زندگی بهتر و توزیع عادلانه منابع سخن گفتند.

بن علی بالاخره موضوع را فهمید اما مثل شاه دیر فهمید. او در تلویزیون دولتی حاضر شد و قول داد که 300 هزار شغل جدید ایجاد کند. قول داد که میز گرد تشکیل بدهد که همه بتوانند در آن شرکت کنند؛ از جانب سیاست، اقتصاد، دانشگاه و شهرداران در آن شرکت کنند. اما بازهم برای توده ها معترض جایی در این میز گرد همان گونه که انتظار می رود نیست. وی گفت ما به حرف ها گوش خواهیم داد و برای حل مشکلات اقدام خواهیم کرد. اما صدای اعتراض قوی تر شد و بن علی بازهم عقب تر نشست و دستور برگرداندن نیروهای امنیتی از خیابان ها را به وزیر کشور اعلام کرد و دستور داد که دیگر بروی تظاهرکننده گان شلیک نکنند. قیمت کالاها ی اساسی را پایین آورد و لغو سانسور اینترنت را اعلام کرد و گفت که "من شما را می را می فهمم" و قول داد که در انتخابات بعدی خود را کاندیدای ریاست جمهوری نخواهد کرد. بلافاصله سخنان او مورد استقبال جناح های

مختلف طبقه سرمایه دار برای دولت ائتلاف ملی قرار گرفت. گرچه اندکی از مردم جان به لب آمده به شادی پرداختند اما اعتراضات به نشانه عدم باور به این نسخه ها تشدید شد. بالاخره بن علی با شدت گیری اعتراضات و درگیری ها مجبور به استعفا و ترک کشور شد. نخست وزیر دولت او حکومت را به طور موقت در دست گرفت و بن علی به او پیشنهاد تشکیل یک دولت موقت را داد که بتواند تا 6 ماه آینده انتخابات جدید را برگزار کند. تا این جا اعتراضات مردمی به شرایط حاکم گرچه با ازدست رفتن جان های عزیزی و مجروحین زیادی مواجه شد اما گام هایی به جلو برداشت و حکومت را به عقب نشینی کشاند اما این پیروزی های اندک پیروزی بر سرمایه داری و روابط اجتماعی حاکم نیست. رفتن بن علی و آمدن مهره دیگری از سرمایه به جای آن فرقی نمی کند از کدام جناح سرمایه چاره کار نیست. باید از آن فراتر رفت. باید مبارزه برای کار و غذا با مبارزه با سرمایه داری ترکیب شود زیرا با سرمایه داری امکان آینده ای روشن و توزیع عادلانه منابع و ثروت آن گونه که خواست معترضان است وجود نخواهد داشت.

آمریکای مرکزی و جنوبی

اعتصاب کارگران کارخانه فولاد سازی "سیدور" در

ونزوئلا

کارخانه فولاد سازی سیدور در جنوب ونزوئلا در ایالت بولیوار یکی از بزرگ ترین کارخانه های تولید فولاد در آمریکای لاتین است و تولید سالیانه آن 4/8 تن فولاد در سال است. این کارخانه در سال 1997 به بخش خصوصی واگذار شد.

60 درصد سهام آن به سرمایه داران ایتالیایی و آرژانتینی، 20 درصد به دولت ونزوئلا و 20 درصد دیگر سهام آن به کارگران شاغل و بازنشسته آن تعلق دارد. دو سوم کارگران کارخانه با قرار داد موقت کار می کنند. سال گذشته کارگران کارزاری را درمورد صحبت های چاوز در رابطه با ملی

کردن شرکت های خصوصی برپ کردند و خواهان بازپس گیری کارخانه و کنترل کارگری برآن شدند. با وجود تهدید های چاوز به ملی سازی، سرمایه داران و دولت به توافق رسیدند.

بعد از آن که مذاکره با کارفرمایان برای افزایش دستمزد به نتیجه نرسید کارگران جاده اصلی به کوایداد و گویان ر با قرار دادن اتومبیل بستند تا توجه مسئولان را به خواسته های خود جلب کنند. اقدام کارگران از سوی گارد ملی و پلیس مورد تهاجم قرار گرفت. آن ه با گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی به کارگران حمله کردند که تعدادی به دلیل شدت جراحات به بیمارستان منتقل شدند. سرکوبگران بعد از باز کردن جاده 50 نفر را نیز دستگیر کردند که اکثرشان از کارگران سیدور بودند.

خانواده دستگیرشدگان و دوستان شان در جلوی دادگاه اجتماع کردند و خواهان آزادی فوری آن ها شدند. بازداشت شدگان همگی ساعت 23 شب آزاد شدند. بعد از این حمله 12000 کارگر کارخانه تصمیم به یک اعتصاب 80 ساعته گرفتند. کارگران در یک بیانیه توضیحی جمعی خطاب به رئیس جمهور وظیفه دولت چاوز را بازپس گیری کارخانه از سرمایه داران و قراردادادن آن در کنترل کارگران و شورای شهر گویان و دولت محلی اعلام کردند.

فونتنس، فرماندار ایالت بولیوار، گفت این حمله از آن رو صورت گرفت که کارگران پیشنهاد یک کمیسیون مذاکره کننده حکومت ایالتی را در مورد دستمزد که می بایستی به یک مباحثه 14 ماهه خاتمه می داد، رد کردند. گومز، یکی دیگر از مسئولان، از کارگران خواست برای حل مسئله به مواد قانونی متوسل شوند و گفت به نیروه دستور داده شده است که جلوی هرگونه بستن جاده ه را بگیرند.

قضیه پیشنهاد کمیسیون مذاکره کننده این بود که اتحادیه SUTISS بعد از همه پرسی از کارگران در رابطه با دستمزد، پیشنهادی را مبنی بر افزایش دستمزد روزانه به 24 دلار آمریک به وزارت کار ارائه داده و منتظر پاسخ بود. کمیسیون در مقابل پیشنهاد 20 دلار را داده بود که کارگران آن را قبول نکردند و متعاقب آن به بستن جاده اقدام کردند.

اتحادیه سوسیالیستی در بیانیه یا گومز، مدیریت کارخانه، و ریوورو، وزیر کار را در برابر این حمله مسئول و پاسخگو اعلام کرد و گفت کارگران با برگرداندن پیشنهاد وزیر کار به مسئله پاسخی سیاسی دادند و آن پاسخ کنترل کارگری و اداره جمعی کارخانه بود که جناب وزیر با آن موافق نبود و پاسخش به این پیشنهاد حمله پلیس به کارگران بود.

اتحادیه (SUTISS) United Steel Workers Union نیز حمله 120 نیروی گارد ملی و پلیس به کارگران ر با این عنوان که آن ها قبل از اخطار دست به حمله زدند محکوم کرد و تاکید نمود که آن ها حتی سعی نکردند از طریق مذاکره مسئله را حل کنند! یا اگر پلیس اول اخطار می کرد - که مسلم کارگران به آن وقعی نمی نهادند- و سپس حمله می کرد، عمل او موجه بود؟ و اصول کارگران با پلیس چه مذاکره یا داشتند در حالی که مذاکره 14 ماهه با وزیر کار که مسئول امر بود، به جایی نرسیده بود؟ سیاست مذاکره و چانه زنی بر سر مطالبات کارگران چنان با اتحادیه عجین شده است که حتی پلیس سرکوبگر را دارای حق مذاکره می داند. کارخانه مذکور در 9 آوریل 2008 توسط دولت چاوز ملی اعلام شد و پس از ملی کردن کارخانه سیمان این دومین مورد ملی کردن بود. حال باید دید یا این ملی کردن به همان مفهوم کنترل جمعی است که کارگران پیشنهادش را داده بودند یا به مفهوم دولتی کردن کارخانه به سیاق آن چه که در بلوک شرق سابق گذشت، یعنی گماردن مدیریت دولتی و ادامه استثمار کارگران. آوریل 2008

ونزوئلا و اتحادیه آلترناتیو

دهه 50 در ونزوئلا ائتلافی از سوسیال دموکراسی و سوسیال مسیحی ها حکومت را در دست داشتند. و پست های حکومتی را بین خود تقسیم می- کردند. مهم ترین فاکتور اقتصادی ونزوئلا نفت است. از طریق صادرات نفت از یک طرف یک طبقه بالای کوچک و از طرف دیگر یک پرولتاریای صنعتی قوی مبتنی بر مناسبات امریکای لاتینی بوجود آمد. بر کشاورزی زمین داران بزرگ مسلط شدند. حدود 80% مردم در فقر زندگی می کنند. بر مبنای دستور صندوق بین المللی پول برای برنامه صرفه جویی به دولت سوسیال دموکرات در 1989 ناآرامی ها و مقاومت های مردمی آغاز گردید. فقرا خارج از محدوده در کاراکاس به مناطق ثروت مند نشین هجوم آوردند. این حرکت مردمی توسط پلیس سرکوب شد. این حرکت به نام کاراکازو معروف شد که نقطه شروع حرکت فعلی بود. در سال 1998 چاوز فریاس

به عنوان کاندیدای مردم با شعار « همه قدرت به دست خلق» در انتخابات شرکت کرد و برنده شد. چاوز یک سرگرد 51 ساله ارتش است و نقشی مشابه فیدل کاسترو را در ونزوئلا دارد. وی یک سیستم بهداشتی مجانی ایجاد کرد و اکنون با کمک 20 هزار کادر پزشکی کوبایی بهداشت رایگان را برای 25 میلیون ونزوئلایی به اجرا در آورد. بودجه آموزش را سه برابر کرد. قانون اساسی جدید تنظیم شد. خصوصی کردن دارائی های دولتی از جمله صنعت نفت را ممنوع اعلام کرد اما به سایر صنایع کاری نداشت، زمین هیچ زمینداری را مصادره نکرد و دست به ترکیب مالکیت خصوصی نبرد. وی تحت تاثیر سیمون بولیوار قرار دارد و روش او به نام انقلاب بولیواری معروف شده است. او اصلاحات خود را با کمک ارتش به اجرا در می آورد و با ایجاد سوپرمارکت های جدید مواد غذایی تولید شده با کمک یارانه دولتی را با قیمت ارزان به مردم فقیر ارائه می دهد. تا کنون برای نیم میلیون زن خانه دار از فقیرترین اقشار مقرری ماهانه برای کار خانگی تعیین کرده است و قرار است این امر گسترش یابد. او خواهان دخالت قوی دولت در امر اقتصاد است و از خواسته های مردم سرکوب شده حرف می زند اما آیا می شود با حفظ سیستم سرمایه داری و عدم تغییر در مالکیت ابزار تولید به اصلاحات بنیادی پرداخت سئوالی است که بارها در تاریخ برایش پاسخ دریافت کرده ایم. مالکیت صنایع مادر توسط دولت، سرمایه داری دولتی مدل شوروی سابق، دولت های کینزی و دولت های رفاه دهه ی 70 اروپا کوشش هایی رفرمیستی برای مهار بحران و سرپوشی بر غلیان خشم توده های کارگر بود. گرچه باید از هر اقدامی در جهت بهبود زندگی کارگران و توده های مردم زحمتکش استقبال کرد اما نباید به دام آن افتاد و آن را هدف قرار داد.

اپوزیسیون بورژوازی سعی کرد این اقدامات را برگرداند و در این راه از کمک های مالی آمریکا و اسپانیا و موقوفه کنراد ادنائر در آلمان استفاده کرد. اولین اقدام شان کوشش برای کودتا در آپریل 2002 بود. علت این حرکت مطالبات مربوط به تعاونی های کشاورزی و خواست افزایش 80 درصدی کشت مواد غذایی بود. در حالی که این قانون چندان کاری با مالکان بزرگ نداشت. آن ها مقاومت های زیادی را دامن زدند اما حمایت مردم فقیر از چاوز جلوی آن را گرفت. اما بیش از 100 فعال دهقانی توسط گروه های پارا میلیتر کشته شدند. توده ها برای دفاع از قانون اساسی جدید بسیج شدند. اپوزیسیون بورژوازی و الیگارش و ونزوئلا خواهان واگذاری پست های کلیدی اقتصاد دولتی به خود بودند. نقطه اتکای آن ها اتحادیه کارگری ونزوئلا (

CTV) بود که پیوندی نزدیک با آن ها داشت و در کودتا نقش داشت. در دسامبر 2002 اتحادیه طرح یک اعتصاب عمومی را ریخت اما گروهی ناراضی در اتحادیه بنام (Bloque Sindical Clasista) با سیاست های اتحادیه که می خواستند از طریق اعتصاب و با فشار اقتصادی حکومت چاوس را به زانو در آورند، موافق نبودند. بین کارگران بحث تأسیس یک اتحادیه جدید در گرفت و حاصل آن تشکیل اتحادیه فورزا بولیووریانا د تراباجادورس Fuerza Bolivariana de Trabajadores (FBT) بود. آن ها تجربیات مبارزه طبقاتی کارگری تا کنونی را جمع بندی کردند که بیش از 5000 اعتصاب و اشکال دیگر مبارزه در فاصله سال های 1989 تا را در بر می گرفت. حکومت چاوس سعی کرد اتحادیه را به طور مستقیم در کنترل دولتی در آورد به همین دلیل در سال 2001 انتخاباتی از بالا ترتیب داده شد اما نمایندگان وابسته به دولت تنها موفق به کسب 30% آرا کارگران شدند. کارگران گریزان از بوروکراتی اتحادیه ای خواهان استقلال اتحادیه های کارگری از دولت و احزاب بودند، قابل ذکر است که "اف. ب. ت." حاصل توافق بین حزب کمونیست و MVR و یک جریان کارگری سوسیال مسیحی بود.

به همین سبب کارگران چپ در 5 آوریل 2003 اتحادیه آلترناتیو Union Nacional de Trabajadores (UNT) را تأسیس کردند. این اتحادیه اکنون 95% کارگران بخش عمومی شامل 700 هزار نفر و 90% کارگران ساختمانی را زیر پوشش گرفته است. از 2700 اتحادیه موجود در ونزوئلا 1120 اتحادیه به اتحادیه آلترناتیو پیوسته اند به همین سبب اتحادیه سنتی CTV علیه آن است. اما کارگاه های زیادی وجود دارد که با حمایت این اتحادیه به سمت خودگردانی حرکت کرده اند. در سفر دور آلمان نماینده UNT استالین پرز بورگز به هانوفر با او به گفتگو نشستیم که خلاصه ای از آن را ارائه می دهیم:

وقتی به او معرفی شدم گفت دولت ما در مناقشه با امریکا جانب ایران را گرفته است. این نشان می دهد که ما در شناساندن رژیم جمهوری اسلام چقدر کم کار کرده ایم و آن ها چه خوب از موقعیت ها استفاده کرده اند. گفتیم این برایم خبر خوشحال کننده ای نیست. آیا شما می دانید که رژیم جمهوری اسلامی چگونه رژیمی است. آیا می دانید که در ایران سرکوب حاکم است، که کارگران برای برگزاری مراسم روز کارگر دستگیر، زندانی و محاکمه می شوند. می دانید که کارگرانی سال هاست که کار می کنند اما مزد به آن ها

پرداخت نمی شود. می دانید که کارگران به خاطر دفاع از حقوق کار به گلوله بسته می شوند. آیا می دانید که تنها طی دوهفته در زندان های ایران بین 5 تا 12 هزار نفر از زندانیان سیاسی به جوخه های اعدام سپرده شده اند. ناباورانه نگاه می کرد. گفتم چاوز از انقلاب و از حمایت از مردم حرف می زند، چگونه یک رژیم انقلابی می تواند از یک رژیم ضد انقلابی و ضد مردمی حمایت کند. گفت ولی وزیر نفت ایران که به ونزوئلا آمد خیلی رادیکال حرف می زد و علیه امریکا موضع می گرفت. گفتم بین حرف و عمل فاصله است. فحش دادن به امریکا دلیل انقلابی بودن نیست. به سیاست داخلی این رژیم نگاه کنید. به اختناق حاکم در پهنه ایران، به بیکاری گسترده چند میلیونی، به فحشای گسترش یابنده در اثر فقر، به بیش از یک میلیون کودک کار و ده ها هزار کودک خیابانی نگاه کنید و به میلیاردها دلار پول نفتی که به جای مصرف برای بهبود زندگی مردم و ایجاد اشتغال صرف حمایت از نیروهای ارتجاعی در سراسر جهان می شود، صرف خرید تکنولوژی عقب مانده هسته ای و سلاح های روسی و اقمار سابق آن و یا حتی سلاح های جدید می شود. و آن گاه با تبلیغات آن را به عنوان مساله ملی جا می زنند در حالی که ایران با توجه به نفت و گاز موجود نیازی به انرژی خطرناک هسته ای که کشورهای پیشرفته در حل چگونگی نگه داری زیاله های آن درمانده شده اند ندارد و تازه با توجه به این که ایران کشوری با کلیمای آفتابی است حتی نباید در مصرف نفت و گاز نیز اصراف کند و بهترین گزینه برایش استفاده از انرژی خورشیدی است که باید در آن سرمایه گذاری انجام گیرد و گسترده شود که خود اشتغال آفرین نیز هست و هم این که مساله ملی ای اگر هم باشد همان طور که ذکر کردم فقر، بیکاری، فحشا، کار کودکان، کودکان خیابانی و... است. گفتم مساله این نیست که چرا اسرائیل یا پاکستان یا امریکا بمب هسته ای دارد و ما نداریم من می گویم کل سلاح های اتمی جهان باید نابود شود. استفاده از اتم باید محدود به مواردی شود که آلترناتیو دیگری برایش وجود ندارد. تحقیقات صلح آمیز اتمی باید از مالکیت دولت ها و کشورها در آید و به نهادهای مستقل و فراملیتی تبدیل شود که تنها متخصصان اتمی آن را برای تحقیقات صلح آمیز اداره کنند و حتی بهتر است که مرکزش نیز در امریکا نباشد.

گفتم چگونه دولتی را که انقلابی می نامید از دولت جمهوری اسلامی حمایت می کند؟ بعد ازین صحبت ها گفت این هم تضادش است، فیدل کاسترو هم همین کار را می کند. گفتم درک غلط از امپریالیسم و امپریالیسم ستیزی بی محتوی عامل این کار است و ما همین مساله را با دختر چه گوارا که سفر

دور آلمان انجام می‌داد هم در میان گذاشتیم اما جواب قانع کننده ای نداشت. از او پرسیدم با توجه به تجربه آئنده و نقشی که ارتش در آن جا بازی کرد و موارد متعدد دیگر در امریکای لاتین و سایر نقاط نقش ارتش و استفاده از آن را چگونه می بینید آیا به خطرات قدرت گیری ارتش توجه دارید؟ گفت به این مساله واقفیم اما فعلا ارتش از چاوز درمقابل مخالفانش حمایت می‌کند. از چگونگی تشکیل اتحادیه الטרانتیو و چگونگی انتخابات در آن و اداره آن پرسیدم. گفت ما با 21 نماینده آن را ایجاد کردیم. در 5 آوریل 2003 تصمیم به برپایی کنگره گرفتیم. کنگره تشکیل شد، از 5 میلیون نفری که رسماً کار می‌کنند تنها 25% عضو اتحادیه هستند. 12% کارگران راحکومت سازماندهی کرده است. جدیداً انتخاباتی بود که در 72 موردش کارگران بین اتحادیه آلترناتیو و اتحادیه سنتی، اتحادیه آلترناتیو را برگزیدند.

پرسیدم آیا به اشکال دیگر سازماندهی نیز فکر کرده اید مثلاً سیستم شوراهای در برابر سیستم اتحادیه ای. از من خواست در باره اش توضیح بدهم بعد گفت بین ما هم مطرح شده است من خودم به آن فکر کرده ام اما شرایط در ونزوئلا برایش آماده نیست. از فعالیت های کارگری ایران پرسید من هم جریان‌ات مختلف در جنبش کارگری از جمله فعالیت های اتحادیه ای و سندیکالیستی و جنبش شورایی و نظرات مطرح شده توسط کمیته هماهنگی را برایش توضیح دادم که خواهان ارتباط بیشتر برای تبادل تجربیات شد. پرسیدم آیا برای سازمان دهی کارگران بی مزد خانگی یعنی زنان خانه دار و بیکاران برای گسترده تر کردن صف کارگران در مبارزه طبقاتی کار انجام داده اید. به فکر فرو رفت و گفت نه تا کنون به این مساله نپرداختیم. در چهره اش می خواندم که ذهنش را گرفته است.

گفت فعلا از جانب کارگران و اتحادیه‌ها آتش بسی اعمال می‌شود. ما از اقدامات دولت چاوز حمایت می‌کنیم. گرچه پیشرفت‌های زیادی انجام یافته اما حجم فقر بسیار عظیم است و خطری بزرگ و ناامنی وجود دارد. مردم منتظرند نتیجه اقدامات و تداوم آن را ببینند. این حمایتی مشروط است.

سیاست خصوصی سازی دارایی های عمومی

نمونه: خصوصی سازی در برزیل

در شیوه تولید سرمایه داری اصل بر محترم بودن مالکیت خصوصی قرار دارد. البته لغت محترم بودن زمانی انتخاب شد که هنوز بورژوازی و این شیوه تولید به قدرت انحصاری در جامعه تبدیل نشده بود و بنابراین کمی دست به عصا راه می رفت. در حقیقت اصل نه بر محترم بودن بلکه بر احاطه کامل آن بر زندگی انسان در جوامع قرار دارد. بنابراین باید همه چیز به کالا تبدیل شود تا بشود روی آن در بازار حساب باز کرد. اولین چیزی که کالا شد نیروی کار بود تا بتواند در بازار به طور آزاد توسط مالکان آن ارائه شود. یعنی کارگران بعنوان تاجر فروشنده ی کالای خود بحساب آمدند اما این کالایی بود که وجود سرمایه و هستی این شیوه تولید بر آن قائم بود اما سرمایه از وظیفه خود در بازتولید این کالا کاملاً شانه خالی کرد.

زیرساخت های اقتصادی کالای دیگری بود که تامین آن مستلزم مخارجی بالا بود اما سرمایه برای حرکت و تکمیل گردش خود بدان نیازی حیاتی داشت. سرمایه چون مورد بالا نمی خواست متحمل هزینه شود و بار مالی نیاز خود را خود تقبل کند. این وظیفه تا مرحله آماده شدن برای مصرف به دولت سرمایه داری که نماینده طبقه سرمایه دار بود سپرده شد تا به حساب جامعه این وظیفه را انجام دهد تا مقدمات کار فراهم شود. بدین سبب سرمایه گذاری های عظیم در زمینه ساخت بنادر، جاده ها، انبارها، راه آهن سراسری و حمل و نقل هوایی و زمینی و آبی، ارتباطات درون و برون کشوری، پست و تلفن و رادیو و تلویزیون، سیستم مالی و بانک ها و غیره توسط دولت ها انجام گرفت. البته در کنار سرمایه، توده های مردم نیز از بخشی از این امکانات بعنوان امکانات عمومی بهره مند شدند.

تا جنگ جهانی دوم کماکان این زیر ساخت ها به طور کامل در حیطه و کنترل دولت قرار داشت اما با پایان جنگ سیاست سرمایه با تمهیداتی که در برتون وودز اتخاذ شد تغییر کرد و شیوه های عمل جدیدی در همه ی زمینه ها تدوین شد. تاسیس صندوق بین المللی پول و بانک جهانی این گام ها را تسریع کرد و در مراحل بعدی پیمان های جهانی دیگری چون سازمان تجارت جهانی WTO و موافقتنامه عمومی تجارت و تعرفه GAAT، سپس موافقتنامه ها و بانک های توسعه منطقه ای و قاره ای چون نفتا NAFTA و کفتا CAFTA و غیره این کوشش ها را تکمیل کرد. از دهه 1990 خصوصی سازی خصلتی جهانی پیدا کرد و در همه ی زوایای زندگی

رسوخ کرد و به پیش برده شد تا اصل مالکیت خصوصی در جایگاه واقعی خود قرار گیرد و بخش خصوصی خوشه چینی از آن چه را که از جیب مردم و با بودجه جامعه انجام گرفته بود آغاز کند.

مسئله در جامعه سرمایه داری دولت نه نماینده توده های کارگر و مردم که نماینده طبقه حاکم سرمایه دار است و مالکیت های دولتی به مفهوم مالکیت اجتماعی در مقابل مالکیت خصوصی نیست - هرچند که با بودجه های عمومی انجام گرفته باشد- اما این انتقال صوری تاثیری چشم گیر بر زندگی مردم زحمتکش می گذارد و شرایط ناگوار زندگی آن ها را سخت تر می کند. کارگران امنیت شغلی خود را از دست می دهند و بازی با سرنوشت آن ها راحت تر می شود. شرایط کار سخت تر و بدتر می شود. مشاغل رسمی دائمی به مشاغل غیررسمی قراردادی و قرارداد موقت تبدیل می شود. مزایا که خود کلاهی است که بر سر کارگران گذاشته می شود تا دستمزد رسمی آن ها کاهش یابد، کاهش می یابد یا از بین می رود یا مشروط به شرایط غیرقابل تحمل می شود. فقر و فاقه گسترش می یابد و دسترسی مردم به امکانات عمومی قطع و در مواردی سبب محرومیت آن ها از نیازهای ضروری زندگی می شود.

سیاست خصوصی سازی دارائی های عمومی و تبدیل آن به دارائی های خصوصی و انتقال فعالیت های معین دولتی به بخش خصوصی با جنگ دوم سرعت گرفت. در آلمان این امر درست در 1945 آغاز شد. ابتدا غیر از بخش های انرژی، بهداشت، حمل و نقل، آموزش و بهداشت بقیه بخش ها را مورد حمله قرار داد. تدریجا با لیبرالیزه کردن بیشتر و رفم در شاخه ساختاری، وظایف عمومی در بخش انحصارات دولتی مثل پست، ارتباطات، آب، برق و حمل نقل به بخش خصوصی منتقل شد و خصوصی سازی های در زمینه ی سازمان های دولتی برای کوچک کردن بخش دولتی و کاهش مخارج دولت در بخش خدمات عمومی سرعت گرفت. امروز دست درازی به دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر در آموزش عمومی و شغلی مجانی و بهداشت که از سال 2000 به بعد شروع شد، سرعت می گیرد

در انگلیس این امر از دوران حکومت مارگارت تاچر شدت می گیرد و تقریبا همه دارائی های دولتی، هواپیمایی، فرودگاه ها، معادن ذغال سنگ، بخش انرژی و گاز، بریتیش پترولیوم، نفت، تلفن، آب و برق تا سال 1990 به بخش خصوصی واگذار می شود. سپس در 1993 راه آهن سراسری و بخش های وابسته به آن تا 1998 خصوصی می شود و امروز فروش خبرگزاری بی بی سی و هم چنین سیستم بهداشتی در دستور کار است که با مقاومت مردمی به ویژه در زمینه بهداشت مواجه است.

در ایالات متحده آمریکا این امر به صورت دو مرحله ای به اجرا در آمد به این طریق که سه بخش دولتی و نیمه دولتی و خصوصی ایجاد شد. برای خصوصی سازی بخش دولتی جهت کاستن حساسیت ها ابتدا آن ها را به بخش نیمه دولتی منتقل می کنند و در اختیار کمون ها می گذارند. سرمایه های بخش نیمه دولتی بدون دردسر به طور کامل به بخش خصوصی واگذار می شود.

همان گونه که در بالا گفته شد همه چیز در سرمایه داری کالا محسوب می شود و باید خصوصیت کالایی آن ها برجسته شود تا قدرت رقابت در بازار کالاها را داشته باشد و قانون عرضه و تقاضا در آن صدق کند. به طور مثال کالای آموزش عرضه می شود و با توجه به تقاضای بازار روی تولید آن تصمیم گیری می شود تا مطابق معیارهای تعیین شده به مصرف برسد. به این طریق مدارس خصوصی و دانشکده های خصوصی عرض اندام می کنند و تدریجا به ویژه در جوامعی که خانواده ها آموزش را تنها وسیله برای امکان رشد در جامعه می بینند و یا استفاده از امکانات بخش خصوصی به وسیله ای جهت بیان تشخص و موقعیت بالای اجتماعی تبدیل می شود، وجاهت عمومی پیدا می کند که نمونه بارز آن مدارس خصوصی و دانشگاه خصوصی در ایران است که هر دو این دیدگاه را نشان می دهند. هم زمان با رشد این وجاهت دولت از وظیفه خود در بخش عمومی طفره می رود و مدارس و دانشگاه های دولتی دائما به قهقرا می رود و امکان خوب تحصیل از کودکان خانواده های کارگری و فقیر گرفته می شود. این مساله در جوامع پیشرفته تر که مردم به حقوق خود آگاهی بیشتری دارند مورد اعتراض قرار می گیرد و مبارزات عمومی در این باره سازمان داده می شود و شرکت در آن ها تحریم می شود. خصوصی سازی آموزش به مساله ای در خود باقی نمی ماند بلکه در زنجیره وابستگی متقابل بخش ها وارد می شود. بسیاری ازین مراکز به کنسرن های بزرگ صنعتی و خدماتی وصل و به دارائی کنسرن ها تبدیل می شوند و نیروی لازم را مطابق الگوی مصرف مورد نیاز تربیت می کنند. خصوصی سازی ها حتی به نیروهای امنیتی، جنگ و خشونت و ترور نیز سرایت کرده است.

در ایران افتخار خصوصی سازی آموزش در سطح گسترده به جمهوری اسلامی تعلق دارد. مدارس خصوصی و دانشگاه های خصوصی به ویژه دانشگاه آزاد اسلامی به دلیل کمبود سرمایه گذاری در بخش آموزش عمومی و رشد جمعیت رونق غیر معمولی گرفته است. در این جا هدف از ایجاد بیش از همه معطوف به مساله مالی است تا به استثنای اقلیت ثروتمند با خاک سپاه نشانیدن خانواده ها تا آخرین سکه جیب والدینی که به آروزی زندگی

بهتری برای کودکان خود دو و سه شیفیت کار می کنند را غارت کند. خصوصی سازی سازمان های دولتی تجربه دیگر این رژیم است. خصوصی سازی بهداشت که در زمان شاه آغاز شد به اقلیت مرفه تعلق داشت که می توانستند از امکانات بهتر بیمارستان های خصوصی استفاده کنند اما امروز حتی بیمارستان های دولتی به نوعی خصوصی محسوب می شود و حتی آنانی که بیمه درمانی نیز دارند بخش اعظم مخارج را خود باید تقبل کنند. در کل روند خصوصی سازی از دوران بعد از جنگ و به ویژه زمان دولت خاتمی تسریع شد و کماکان ادامه دارد و امروز حتی به بخش نفت و گاز و پالایشگاه نیز رسیده است.

خصوصی سازی ها در برزیل: خصوصی سازی آب

برزیل یک کشور با منابع غنی آب است. 13 درصد آب شیرین جهان در برزیل قابل دستیابی است و به بیانی زیر خاک های سرزمین برزیل 70٪ ذخیره های آب جهان قرار دارد که بین برزیل و آرژانتین و اوروگوئه مشترک است. به همین سبب این منطقه و به ویژه برزیل مورد علاقه کنسرن های بزرگ تولید کننده نوشیدنی و آب معدنی چون نستله و کوکاکولا قرار گرفته است. این علاقه به ویژه به خاطر خاصیت درمانی آب معدنی معطوف به منطقه سائو لورنزو گردید. چشمه های آب معدنی منطقه از قرن 20 معروف شد. به دنبالش اداره ویژه ای ایجاد شد تا کار تحقیق و ایجاد طرح های ویژه برای استفاده از این منابع در بهداشت کشور را به عهده بگیرد. در دانشگاه میناس دوره ی تریابی با آب معدنی و پزشکی آب گشایش یافت و برای هر چند منبع یا چشمه آب منطقه یک پارک آب ایجاد شد که در هر کدام پزشکی مستقر شد. فشارهای کنسرن بزرگ دارویی و شیمی به بسته شدن این اداره وحذف این رشته پزشکی منجر شد. سپس این منابع آب معدنی از جمله سائولورنزو به بخش خصوصی واگذار شد و در 1996 نستله این پارک را خرید. در سال 1998 کارخانه ای را برای تولید آب معدنی pure Life ایجاد کرد. تمام سیستم تبلیغاتی بکار گرفته شد و به مردم القا شد که آب مشروب آن جا مناسب شرب نیست در حالی که اینطور نبود. استفاده از فیلتر آبی رونق گرفت و سپس به مصرف آب شیشه ای نستله ختم شد. با بالا رفتن مصرف نستله دستگاه های پمپاژی را بکار برد که به غارت منابع آبی پرداختند و سبب میزال زدایی زمین ها شدند. توریست ها دیگر به منطقه نیامدند و منبع درآمد مردم منطقه از دست رفت. تازه مردم متوجه

عمق فاجعه شده اند. آن ها کمپینی را علیه نسله ایجاد کرده اند. مصرف آب نسله را تحریم کرده اند و به دادگاه شکایت برده اند.

بخش های دیگری از آب برای ایجاد نیروگاه های عظیم آبی تولید برق اختصاص یافته و به کنسرن های تولید کننده واگذار شده است. بخش عمده برق تولیدی آن ها توسط کنسرن های کشاورزی منطقه مورد استفاده قرار می گیرد اما میلیون ها نفر انسان ساکن منطقه زیر سد، آب لازم را برای زمین های شان از دست داده اند زیرا عرض و حریم کانال های آب به کنسرن تعلق گرفته و توده های کشاورزان کوچک به کارگران بیکار تبدیل شده اند و با وجود تولید مقادیر عظیم برق هنوز 20٪ جمعیت یعنی 35 میلیون نفر اصلاً برق ندارند. در کنار انسان ها که وسیله امرار معاش خود را از دست داده اند حیوانات وحش بومی ساکن جنگل ها نیز از دست رفته اند و در نتیجه رشد حشرات به مصیبتی دیگر تبدیل شده است.

جنگل های بومی جایشان را با جنگل های درخت اکالیپتوس که برای تولید دستمال توالت و دستمال کاغذی برای اروپا و امریکا کاشته می شوند عوض کرده اند. این درخت ها عامل دیگر غارت منابع آب و نمکی شدن زمین هستند. در منطقه آمازون 5 میلیون کیلومتر مربع جنگل به حراج گذاشته شده است. طی ده سال گذشته 3٪ کل مساحت جنگل ها با لیبانس 5 تا 40 ساله به بخش خصوصی واگذار شده است تا ویران شود اما با جدیت جلوی مردمی را که برای سوخت خود از چوب جنگلی استفاده می کنند می گیرند. چشمه ها و رودخانه ها خشک شده اند و مردم دچار کم آبی گردیده اند. بیماری های گوارشی و سایر بیماری ها شدت گرفته است.

در سال 2006 خصوصی سازی هواپیمایی برزیل آغاز شد. 67 فرودگاه به بخش خصوصی واگذار شد که مورد اعتراض کارکنان و کارگران آن ها قرار گرفت. لولا رئیس جمهور برزیل اعلام کرد که باید بازار بورس فعال شود. بنابراین 49٪ سرمایه کنسرن های دولتی را به بازار بورس سپرد و بانک ملی را مسئول این امر کرد تا با دادن وام به بخش خصوصی این وظیفه را انجام پذیر سازد یعنی با پول دولت ابتدا این کنسرن ها را سودده سازد و سپس با دادن وام های ارزان به بخش خصوصی کنسرن ها را به آن ها بفروشد یا خرید آن ها را برای کنسرن های خارجی جالب سازد!! درست کاری را که رفقای لولا در ایران انجام می دهند. سپس نوبت به بنادر، جاده و خیابان سازی، برق و راه آهن دولتی رسید. جذب سرمایه های خارجی و سپردن این اقدامات به آن ها به عنوان موفقیت های بزرگ مردمی نقل محافل خبری و مراکز سمعی و بصری شد. جاده سازی ها به شرکتی اسپانیایی به مبلغ 20 میلیارد دلار و شرکت برق به 4.5 میلیارد دلار واگذار شد.

در زمستان 2009 EMBRA شرکت تولید کننده هواپیما که توسط بانک ملی تامین مالی شده بود و از دولت لولا یارانه دریافت می کرد یکباره 4270 کارگر متال را اخراج کرد این حقی بود که با خصوصی سازی این صنعت به بخش خصوصی داده شد تا با زندگی کارگران بازی کند.

در همین سال در ساحل برزیل سفره های عظیم نفت با تخمین 100 میلیارد بشکه نفت و مقادیر عظیم گاز کشف شد و برزیل در زمره 10 کشور بزرگ با ذخیره نفتی قرار گرفت. لولا لایحه ای را به مجلس داد و خواست که 45 روزه در مورد آن تصمیم گیری شود. یک بخش این لایحه مربوط به چگونگی مشارکت بخش خصوصی یا کنسرن های نفتی در استخراج منابع جدید کشف شده است. پیشنهاد دولت لولا این است که دولت حداقل 30٪ سهام را در اختیار داشته باشد و 70٪ آن را به کنسرن های نفتی واگذار کند.

وقتی این سیاست ها را در کشورهای مختلف دنیا از ایران تا آلمان و آمریکا باهم مقایسه می کنیم می بینیم که همه یک راه را دنبال می کنند. قربانی کردن کارگران و مردم زحمتکش در مقابل سرمایه و یورش به هستی و بود و نبود آن ها. مهم نیست که چه نامی بر خود می نهند. دموکرات اند یا سوسیال دموکرات. رفرمیست چپ اند یا پوپولیست اند یا راست افراطی. اصل قضیه در خدمت سرمایه اند!!

نآرامی در پرو و کشتار سرخپوستان

روز جمعه 12 ژوئن 2009 با حمله نظامیان به سرخپوستان معترض 30 سرخ پوست کشته شدند. دولت آلن گارسیا سه سال پیش با شعار مقابله با فساد مالی در مقابل ناسیونالیست های چپ به پیروزی رسید. گارسیا از 1985 در 36 سالگی به عنوان جوان ترین رئیس جمهور آمریکای لاتین کارش را آغاز کرد. دوران حکومت او با بحران شدید اقتصادی، تورم 3.000 درصدی، تشکیل گروه های شبه نظامی وابسته به حکومت، نآرامی های اجتماعی، کشتار، ناپدید شدن ها، فساد مالی و گسترش فقر همراه بود و سبب روی کار آمدن فوجی موری شد. او به کلمبیا و سپس به فرانسه گریخت و در سال 2001 دوباره به کشور برگشت. در انتخابات 2006 او گفت که از اشتباهات گذشته درس گرفته است اما متأسفانه برخلاف آن چه که می گویند آزموده را آزمودن خطاست و انسان هیچ گاه دوبار از یک سوراخ

گزیده نمی شود باز هم مردم با فراموش کردن گذشته درناک در انتخابات شرکت کردند و بین بد و بدتر به انتخاب پرداختند و به او رای دادند. مشابه این برخوردها را به وضوح در ایران نیز شاهدیم. دولت آلن گارسیا با بستن قرارداد تجارت آزاد با ایالات متحده به بهانه بهره گیری از منابع زیرزمینی برای مردم راه ورود کنسرن های بین المللی برای غارت منابع زیرزمینی، تخریب جنگل های طبیعی و خصوصی کردن آب رودخانه و محروم کردن مردم بومی از دست یابی مستقیم به آن ها ، به پرو را باز کرد. مصوبه های جدید قانونی به ویژه 10 مصوبه جدید 400 هزار سرخپوست منطقه amazun را از زمین های شان می راند. اکنون یک شرکت نفتی انگلیس فرانسوی مشغول اکتشاف نفت و گاز است و کنسرن های دیگر منتظر ورود و تقسیم منابع و منافع.

در طی این سه سال جنگ و گریز و درگیری ادامه داشته است اما از ماه آوریل اوج گرفته است. تظاهرات گسترده سرخپوستان از 9 آوریل آغاز شد. از آن زمان 5000 نفر از ساکنین شهرهای باگوا و اتکویاما جاده ها را بلوکه کرده اند و حمل نقل کالاها به ویژه نفت و گاز را مشکل ساخته اند. دولت ابتدا واکنشی نشان نداد و منتظر ماند تا مساله خودش فروکش کند اما جنبش گسترش یافت. در چهارم ماه مه یک قایق مسلح نظامی همراه با یک قایق کنسرن انگلیسی- فرانسوی بلوکادی را سرخپوستان برای جلوگیری از عبور قایق کنسرن ها روی رودخانه روی که مهم ترین شعبه amazun است بسته بودند تخریب کردند. در 9 ماه مه بعد از یک اکسیون رادیکال توسط سازمان بومیان دولت در 4 شهر وضعیت ویژه اعلام کرد و آن را " اعلام جنگ" علیه هرکسی خواند که می خواهد در روند تاریخ تغییر ایجاد کند!! گارسیا در رابطه با ساکنان بومی منطقه amazun گفت آن ها شهروند درجه یک نیستند و نباید خواسته خود را به مردم تحمیل کنند!!

در جمعه 12 ژوئن نظامیان برای پایان دادن بلوکاد جاده ها از زمین و هوا با تانک و هلی کوپتر به مردم معترض در بوگوا حمله کردند. گاز اشک آور به میان مردم انداختند و با هلی کوپتر به آن ها شلیک کردند. در این حمله 30 نفر از بومیانی را که خواهان برگردانده شدن 10 مصوبه جدید هستند، کشته و بیش از 150 نفر زخمی شدند و آن ها نیز 38 پلیس را به گروگان گرفتند و با اسلحه مصادره کرده از آن ها به مقابله پرداختند. در این درگیری 9 پلیس نیز کشته شد. گارسیا در عکس العمل به تظاهرات دستور تشکیل کمیسیونی را برای رسیدگی داد و به طور غیر مستقیم دولت ونزوئلا و بولیوی را در این ناآرامی ها مقصر خواند و سیاستمدارانی را که از سرخپوستان معترض حمایت می کنند مسئول خواند. وی دستور دستگیری

سخنگوی سازمان بومیان را- که دولت را به نسل کشی سرخپوستان متهم کرده بود و گفته بود با قرار داد تجارت آزاد اول سرمایه گذاران نفتی می آیند، بعد پای سرمایه گذاران دیگر برای غارت چوب های جنگلی و آب آمازون باز می شود- داد که وی به سفارت نیکاراگوا پناهنده شد، زیرا با دستگیری به احتمال زیاد اعدام می شد.